

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



درس تفسیر قرآن کریم
حضرت آیت الله حسینی بوشهری (دامت برکاته)

سوره مبارکه بقره آیات ۲۲ الی ۲۹

سال تحصیلی ۱۳۹۳-۱۳۹۲

تهیه و تنظیم: مؤسسه انوار طاها

خرداد ۹۳

• کلیه حقوق معنوی و مادی این اثر برای مؤسسه انوار طاها محفوظ است.

فهرست مطالب

جلسه: ۳۷.....	۴.....
موضوع جزئی: تفسیر آیه ۲۲.....	۴.....
تفسیر آیه ۲۲:.....	۵.....
جلسه: ۳۸.....	۸.....
موضوع جزئی: تفسیر آیه ۲۲.....	۸.....
جلسه: ۳۹.....	۱۱.....
موضوع جزئی: تفسیر آیه ۲۳.....	۱۱.....
تفسیر آیه ۲۳:.....	۱۳.....
جلسه: ۴۰.....	۱۵.....
موضوع جزئی: تفسیر آیه ۲۴.....	۱۵.....
جلسه: ۴۱.....	۱۹.....
موضوع جزئی: تفسیر آیه ۲۴.....	۱۹.....
تفسیر آیه ۲۴:.....	۲۰.....
جلسه: ۴۲.....	۲۴.....
موضوع جزئی: تفسیر آیه ۲۴.....	۲۴.....
جلسه: ۴۳.....	۲۸.....
موضوع جزئی: تفسیر آیه ۲۵.....	۲۸.....
تفسیر آیه ۲۵:.....	۲۹.....
جلسه: ۴۴.....	۳۱.....
موضوع جزئی: تفسیر آیه ۲۵.....	۳۱.....
جلسه: ۴۵.....	۳۴.....
موضوع جزئی: تفسیر آیه ۲۵.....	۳۴.....
جلسه: ۴۶.....	۳۷.....
موضوع جزئی: تفسیر آیه ۲۶.....	۳۷.....
تفسیر آیه ۲۶:.....	۳۸.....
جلسه: ۴۷.....	۴۱.....
موضوع جزئی: تفسیر آیه ۲۶.....	۴۱.....

جلسه: ۴۸.....	۴۸
موضوع جزئی: تفسیر آیه ۲۶.....	۴۸
جلسه: ۴۹.....	۵۳
موضوع جزئی: تفسیر آیه ۲۶.....	۵۳
جلسه: ۵۰.....	۵۸
موضوع جزئی: تفسیر آیه ۲۶.....	۵۸
جلسه: ۵۱.....	۶۴
موضوع جزئی: تفسیر آیه ۲۷.....	۶۴
تفسیر آیه ۲۷:.....	۶۶
جلسه: ۵۲.....	۶۹
موضوع جزئی: تفسیر آیه ۲۷.....	۶۹
جلسه: ۵۳.....	۷۴
موضوع جزئی: تفسیر آیه ۲۸.....	۷۴
تفسیر آیه ۲۸:.....	۷۶
جلسه: ۵۴.....	۷۸
موضوع جزئی: تفسیر آیه ۲۸.....	۷۸
جلسه: ۵۵.....	۸۲
موضوع جزئی: تفسیر آیه ۲۸.....	۸۲
جلسه: ۵۶.....	۸۶
موضوع جزئی: تفسیر آیه ۲۹.....	۸۶
تفسیر آیه ۲۹:.....	۸۹
جلسه: ۵۷.....	۹۲
موضوع جزئی: تفسیر آیه ۲۹.....	۹۲

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

تذکر اخلاقی:

قال علی بن موسی الرضا (ع): «إِنَّ خَيْرَ الْعِبَادِ مَنْ يَجْتَمِعُ فِيهِ خَمْسُ خِصَالٍ: إِذَا أَحْسَنَ اسْتَبْشَرَ، وَ إِذَا أَسَاءَ اسْتَغْفَرَ، وَ إِذَا أُعْطِيَ شَكَرَ، وَ إِذَا ابْتُلِيَ صَبَرَ، وَ إِذَا ظَلَمَ غَفَرَ»^۱

حضرت علی بن موسی الرضا (ع) می فرماید: بهترین بندگان کسی است که در او پنج خصلت وجود داشته باشد: اول: اگر کار خوبی از انسان سر زد مسرور و شادمان شود؛ بدین معنی که خدای متعال را نسبت به آن لطفی که در حق او کرده شکر کند، دوم: اگر کار ناشایستی از او سر زد استغفار می کند و اظهار پشیمانی می کند- در بعضی روایات وارد شده گاهی انسان به خاطر گناهی که مرتکب شده به بهشت می رود، امام (ع) در فلسفه آن می فرماید: زمانی که انسان مرتکب گناه شد و بعد از آن دچار عذاب وجدان شود و پشیمان گردد به خاطر حالت ندامتی که در او پیدا می شود به بهشت می رود- سوم: اگر عطایی به او شد شاکر و قدردان است، چهارم: زمانی که مشکلات و گرفتاری ها او را در بر می گیرد صبر می کند- در روایت وارد شده که وقتی فردای قیامت خطاب می شود: «أَيْنَ أَهْلُ الصَّبْرِ؟»؛ اهل صبر کجایند؟ عده ای گردن خود را بلند می کنند، فرشتگان به استقبال آنها می آیند و آنها می گویند: ما در برابر مشکلاتی که در زندگی برای ما پیش آمد صبر پیشه کردیم و خدا به خاطر این صبر بهشت را به ما پاداش داد، همان طور که خداوند متعال هم می فرماید: «الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمْ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ»^۲؛ آنها که هر گاه مصیبتی به ایشان می رسد، می گویند: «ما از آن خدائیم؛ و به سوی او بازمی گردیم»، در روایت هم آمده: عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) أَنَّهُ قَالَ وَ عِنْدَهُ سَدِيرٌ «إِنَّ اللَّهَ إِذَا أَحَبَّ عَبْدًا غَتَّهٗ بِأَلْبَاءٍ غُتَّا»^۳؛ خداوند متعال زمانی که بنده ای را دوست بدارد او را در بلا غوطه ور می کند، کما اینکه در روایت دیگری هم به این مطلب اشاره شده که

۱. منهاج الصالحین، ج ۱، ص ۳۹۲.

۲. بقره/۱۵۶.

۳. کافی، ج ۲، ص ۲۵۳.

«فَإِنَّ الذَّهَبَ يَجْرَبُ بِالنَّارِ وَالْمُؤْمِنَ يَجْرَبُ بِالْإِلَهِ»^۱؛ همان طور که سنگ طلا برای اینکه تبدیل به طلا شود باید حرارت کوره آتش را تحمل کند انسان‌ها هم به وسیله بلاء و مصیبت مورد آزمایش و امتحان قرار می‌گیرد- پنجم: اگر کسی حق او را پایمال کند در مقام انتقام گرفتن بر نمی‌آید بلکه او را می‌بخشد.

تفسیر آیه ۲۲:

«الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ فِرَاشًا وَالسَّمَاءَ بِنَاءً وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَّكُمْ فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أَنْدَادًا وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ»^۲

آن خدایی که زمین را بستر شما، و آسمان [جو زمین] را همچون سقفی بالای سر شما قرار داد؛ و از آسمان آبی فرو فرستاد؛ و به وسیله آن، میوه‌ها را پرورش داد؛ تا روزی شما باشد. بنابراین، برای خدا همتابانی قرار ندهید، در حالی که می‌دانید (هیچ یک از آنها، نه شما را آفریده‌اند، و نه شما را روزی می‌دهند).

در این آیه شریفه خداوند متعال انسان‌ها را به مظاهری از توحید ربوبی تذکر می‌دهد- توحید دارای اقسامی است که یکی از اقسام آن، توحید ربوبی است که جنبه آفرینندگی پروردگار عالم است- و قسمت دیگری از نعمت‌ها را برای انسان‌ها بیان می‌کند و در نهایت از هر گونه شرک آشکار و پنهان نهی می‌کند، اولین نعمت از این نعمت‌ها نعمت زمین است؛ این مرکب راهواری که آدمی بر روی آن قرار گرفته و در فضا در حرکت است، خداوند متعال می‌فرماید: این زمین بستر مناسبی برای شما انسان‌هاست که شما بر روی آن حرکت می‌کنید و خانه، باغ و بستان و زراعت و انواع وسایل زندگی را بر روی همین زمین می‌سازید. خداوند متعال در قرآن کریم در مواردی در رابطه با زمین سخن گفته است؛ گاهی از زمین به عنوان مهد (گهواره) یاد کرده است، آنجا که می‌فرماید: «أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ مِهَادًا»^۳؛ آیا زمین را محل آرامش (شما) قرار ندادیم؟! گاهی هم از زمین به عنوان بساط یاد می‌کند و می‌فرماید: «وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ بَسَاطًا»^۴؛ و خداوند زمین را برای شما فرش گسترده‌ای قرار داد.

۱. تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، ص ۱۰۰.

۲. بقره/۲۲.

۳. نبأ/۶.

۴. نوح/۱۹.

«فراش» که در این آیه شریفه (بقره/۲۲) بکار رفته در بر دارنده چند نکته است؛ آرامش، آسودگی خاطر و استراحت‌گاه از ویژگی‌های «فراش» است. وجود مقدس امام زین العابدین (ع) در تفسیر این آیه شریفه به نکته جالبی اشاره کرده‌اند و ذیل این آیه می‌فرمایند: «جعلها ملائمةً بطبايعكم، موافقةً لأجسادكم و لم يجعلها شديد الحمأ في الحرارة فتحرقكم و لا شديدة البرودة فتجمدكم و لا شديد طيب الريح فتصدع هاماتكم و لا شديدة... فتعتبكم و لا شديدة اللين كالماء فتغرقكم و لا شديدة السلاية و تمتنع.. فلذلك جعل لكم الأرض فراشا؛^۱ امام سجاد (ع) می‌فرماید: خداوند متعال زمین را مناسب طبع شما قرار داد و موافق جسم شما قرار داد، آن را گرم و سوزان نساخت تا از حرارت آن بسوزید و زیاد هم سرد نیافرید تا منجمد شوید، آن را آن قدر معطر قرار نداد تا بوی تند عطر به مغز شما آسیب برساند و آن را بدبو نیافرید تا مایه هلاکت شما شود، آن را همچون آب ملایم قرار نداد که در آن غرق شوید و چنان سفت و محکم نیافرید تا بتوانید در آن مسکن و خانه بسازید و مردگان را در آن دفن کنید که وجود مردگان در سطح زمین مایه ناراحتی انسان را فراهم می‌آورد، آری خداوند متعال زمین را این گونه آفرید که بستر استراحت شما باشد. «الأرض» در این آیه شریفه (بقره/۲۲) اسم جنس است و بر هر چه در مقابل «سما» قرار دارد اطلاق می‌شود.

نکته: نکته مهم تفسیری در اینجا این است که خداوند متعال هنگامی که در صدد بیان چگونگی اداره حکیمانه عالم است کارها را به فاعل‌های قریب نسبت می‌دهد اما در پایان می‌فرماید: این مجموعه ساخته حکیمانه ماست، به همین جهت بارش باران را گاهی به ابر، گاهی به باد و سرانجام به خودش نسبت می‌دهد، پس زمانی که خداوند متعال در صدد بیان تدبیر حکیمانه عالم است کارها را به سبب قریب خودش نسبت می‌دهد مثل آیه شریفه: «وَأَرْسَلْنَا الرِّيحَ لَوَاقِحَ فَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَسْقَيْنَاكُمُوهُ وَمَا أَنْتُمْ لَهُ بِخَازِنِينَ»^۲؛ ما بادهای را برای بارور ساختن (ابرها و گیاهان) فرستادیم؛ و از آسمان آبی نازل کردیم، و شما را با آن سیراب ساختیم؛ در حالی که شما توانایی حفظ و نگهداری آن را نداشتید! که خداوند متعال باران را در این آیه شریفه به باد نسبت داده است همان گونه که شاعر هم می‌گوید:

ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند
تا تو نانی به کف آری و به غفلت نخوری

۱. بحار الأنوار، ج ۵۷.

۲. حجر/۲۲.

ولی در جایی که در صدد بیان توحید ربوبی است کارها را مستقیماً به خودش نسبت می‌دهد؛ مانند آیه مورد بحث که می‌فرماید: «الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ فِرَاشًا وَالسَّمَاءَ بِنَاءً وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَكُمْ فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أَنْدَادًا وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ»^۱ و مانند آیه شریفه: «إِنَّ اللَّهَ فَالِقُ الْحَبِّ وَالنَّوَى يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَمُخْرِجُ الْمَيِّتِ مِنَ الْحَيِّ ذَلِكُمُ اللَّهُ فَأَنَّى تُؤْفَكُونَ»^۲؛ خداوند، شکافنده دانه و هسته است؛ زنده را از مرده خارج می‌سازد، و مرده را از زنده بیرون می‌آورد؛ این است خدای شما! پس چگونه از حق منحرف می‌شوید.

«والحمد لله رب العالمين»

۱. بقره/۲۲.

۲. انعام/۹۵.

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

تذکر اخلاقی:

قال رسول الله (ص): «إِنَّ أَشَدَّ أَهْلِ النَّارِ نَدَامَةً وَ حَسْرَةً رَجُلٌ دَعَا عَبْدًا إِلَى اللَّهِ فَاسْتَجَابَ لَهُ وَ قَبِلَ مِنْهُ فَأَطَاعَ اللَّهَ فَأَدْخَلَهُ اللَّهُ الْجَنَّةَ وَ أَدْخَلَ الدَّاعِيَ النَّارَ بِتَرْكِهِ عِلْمَهُ»^۱

حضرت (ص) می فرمایند: بیشترین ندامت و پشیمانی برای اهل آتش مربوط به کسانی است که در دنیا مردم را به سوی خداوند متعال دعوت کرده و مردم هم او را اجابت کرده و سخنان او را پذیرفته و اطاعت خداوند متعال را در پیش گرفتند و خداوند متعال هم او را به خاطر این اطاعت پذیری داخل بهشت می کند ولی خود آن شخص که دعوت کننده مردم به سوی خدا بوده داخل آتش می شود؛ چون به علمش ترتیب اثر نداده و از مسیر خارج شده است. روایت فوق به طور خاص شامل حال ما طلبه ها و اهل علم می شود که باید مواظب باشیم عامل به علم خود باشیم نه اینکه فقط مردم را به سوی خدا دعوت کنیم ولی خود از مسیر عبودیت و بندگی خارج شویم لذا باید مواظب باشیم اگر خواستیم مردم را به چیزی دعوت کنیم اول خودمان اهل عمل باشیم، سپس دیگران را دعوت به آن کار کنیم.

ادامه تفسیر آیه ۲۲:

«الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ فِرَاشًا وَ السَّمَاءَ بِنَاءً وَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَكُمْ فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أَنْدَادًا وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ»^۲

آن کس که زمین را بستر شما، و آسمان [جو زمین] را همچون سقفی بالای سر شما قرار داد؛ و از آسمان آبی فرو فرستاد؛ و به وسیله آن، میوه ها را پرورش داد؛ تا روزی شما باشد. بنا بر این، برای خدا همتایانی قرار ندهید، در حالی که می دانید (هیچ یک از آنها، نه شما را آفریده اند، و نه شما را روزی می دهند).
چند نکته دیگر در رابطه با این آیه شریفه باقی مانده که خدمت دوستان عزیز عرض می کنیم.

۱. کلینی، ابو جعفر، محمد بن یعقوب، الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص ۴۴.

۲. بقره/۲۲.

اینکه خداوند متعال می‌فرماید: «وَالسَّمَاءَ بَنَاءً» به این معناست که خداوند متعال آسمان را برای ما به منزله سقف قرار داده کما اینکه خداوند متعال در جای دیگر می‌فرماید: «وَجَعَلْنَا السَّمَاءَ سَقْفًا مَحْفُوظًا وَهُمْ عَنْ آيَاتِهَا مُعْرِضُونَ»^۱؛ و آسمان را سقف محفوظی قرار دادیم؛ ولی آنها از آیات آن روی‌گردانند. کلمه «سما» در قرآن به معانی مختلفی آمده که قدر مشترک این معانی همان چیزی است که در جهت فوق قرار گرفته است؛ یکی از آن معانی که در این آیه (بقره/۲۲) به آن اشاره شده همان جو زمین است که عبارت است از هوای متراکم که اطراف کره زمین را پوشانده و ما آن را به صورت رنگ آبی مشاهده می‌کنیم، بنابراین مقصود از «سما» در این آیه شریفه همین معنایی است که عرض شد.

منظور از «سما» در عبارت «و انزل من السماء ماء» هم همان جو زمین است، یعنی خداوند متعال از بالای سر ما و از ابرها که نسبت به ما جنبه فوقیت دارند، باران را نازل کرد. در مورد نزول آب گفته شده دو نحوه نزول وجود دارد: یکی نزول دفعی و دیگری نزول تدریجی. در بعضی روایات و آیات وارد شده زمانی که کره زمین شکل گرفت در مرحله اول تمام کره زمین را آب فرا گرفت که در حقیقت نزول دفعی آب بوده کما اینکه خداوند متعال می‌فرماید: «وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً بِقَدَرٍ فَأَسْكَنَاهُ فِي الْأَرْضِ وَإِنَّا عَلَى ذَهَابٍ بِهَ لِقَادِرُونَ»^۲؛ و از آسمان، آبی به اندازه معین نازل کردیم؛ و آن را در زمین (در جایگاه مخصوصی) ساکن نمودیم؛ و ما بر از بین بردن آن کاملاً قادریم! گفته شده این آیه به نزول دفعی آب اشاره دارد اما آیه مورد بحث (بقره/۲۲) به نزول تدریجی آب اشاره دارد. بنابراین اقیانوس‌های عظیمی که بر روی زمین ایجاد شده به خاطر نزول دفعی آب بوده اما نزول تدریجی متناسب با فصول سال و شرائط اقلیمی و خصوصیتی است که وجود دارد.

سؤال: چرا لفظ «سما» در این آیه شریفه دو بار ذکر و تکرار شده و به جای آن از ضمیر استفاده نشده است؟

پاسخ: دلیل عدم ذکر ضمیر به جای اسم ظاهر این است که می‌خواهد بگوید آسمانی که به صورت خیمه، بر زمین سایه افکنده و مانند سقفی بنا شده با آسمانی که محل ریزش باران است فرق است، پس بین «سما» در عبارت «الذی جعل لکم الارض فراشاً و السماء بناءً» و «سما» در عبارت «و انزل من السماء ماء»

۱. انبیاء/۳۲.

۲. مؤمنون/۱۸.

تفاوت است و در اینجا از کلمه «سما» دو چیز اراده شده چون منظور از «سما» در «الذی جعل لکم الارض فراشاً و السماء بناءً» نظام کیهانی است و مقصود از «سما» در «انزل من السماء ماءً» جو متراکم اطراف زمین است.

«فاء» در «فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقاً لَّكُمْ»، «فاء» نتیجه و تفریع است، یعنی خداوند وقتی زمین را آماده کرد، آسمان را آماده کرد، باران را آماده کرد و باران را بر زمین نازل کرد نتیجه باریدن باران این است که از زمین درختان و گیاهان و امثال آن روییده شود. یعنی خداوند متعال باران را از آسمان نازل کرد و به وسیله آن از زمین ثمرات و میوه‌هایی می‌رویاند که رزق و روزی انسان‌ها می‌باشد.

«ثمرات» جمع «ثمرة» است به معنای خوردنی‌های نباتی و گیاهی که قابل استفاده برای انسان‌هاست اطلاق ثمره می‌شود.

«باء» در «فَأَخْرَجَ بِهِ» دال بر نظام سبب و مسببی است، پس نظام عالم، نظام اسباب و مسببات است؛ یعنی باران علت روییدن گیاهان می‌شود ولی باران سبب عادی روییدن گیاه است و علت الاسباب، وجود مقدس خداوند تبارک و تعالی است.

«فلا تجعلوا لله انداداً و اَنتُمْ تعلمون»؛ یعنی با این همه نعمت که خداوند متعال به ما عنایت کرده از انصاف به دور است که برای او شریک قرار دهیم شرکائی که خود می‌دانیم نه ما را آفریده و نه روزی می‌دهند. بد نیست در همین رابطه به آن قضیه اشاره کنم که شخصی خدمت علامه مجلسی رسید و عرض کرد من همسایه‌هایی دارم که از اول شب تا صبح به رقصیدن و پایکوبی مشغول‌اند و با این کارشان برای ما مزاحمت ایجاد می‌کنند و وقتی هم به آنها اعتراض می‌کنم اهمیتی نمی‌دهند، خواهش می‌کنم شما بیایید و آنها را موعظه کنید لذا مرحوم علامه مجلسی را دعوت کرد و همسایه‌ها را هم دعوت کرد، کنار سفره که نشستند علامه فرمود: هر کس کار خوبی انجام داده بگوید، رئیس آنها گفت کار ما این است که اگر نمک کسی را بخوریم نمکدان را نمی‌شکنیم، مرحوم علامه فرمود: دروغ می‌گویی چون خداوند تبارک و تعالی این همه نعمت به شما داده، از آنها استفاده می‌کنید ولی معصیت الهی را مرتکب می‌شوید، آنها سر به زیر انداختند و پشیمان شده و توبه کردند.

«الحمد لله رب العالمین»

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

تذکر اخلاقی:

عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (ع) أَنَّهُ قَالَ: «يَنْبَغِي لِلْعَاقِلِ أَنْ يَخْتَرِسَ مِنْ سُكْرِ الْمَالِ وَ سُكْرِ الْقُدْرَةِ وَ سُكْرِ الْعِلْمِ وَ سُكْرِ الْمَدْحِ وَ سُكْرِ الشَّبَابِ فَإِنَّ لِكُلِّ ذَلِكَ رِيحاً خَبِيثَةً تَسْلُبُ الْعَقْلَ وَ تَسْتَحِفُّ الْوَقَارَ»^۱

علی (ع) در این روایت به چند آسیب که متوجه انسان می شود اشاره می کنند و می فرمایند: سزاوار است برای انسان عاقل اینکه از چند چیز بپرهیزد: ۱- مستی مال، انسان اگر به مال و ثروتی رسید باید مواظب باشد مست مال و ثروتش نشود ۲- مستی قدرت، قدرت انسان را دچار فخر فروشی و بدمستی می کند لذا باید از خداوند متعال بخواهیم یا به ما قدرت ندهد یا اگر قدرتی به ما داد ما را مست و متکبر نکند ۳- مستی علم ۴- مستی مدح و ثنا، بعضی از مدح و توصیف دیگران نسبت به خودشان خوششان می آید و مست مدح و ستایش می شوند، ۵- مستی جوانی، حضرت (ع) در ادامه می فرماید: برای هر کدام از این موارد بوهای ناپسند و زشتی است که عقل را زایل و شخصیت و وقار انسان را از بین می برد و او را خوار می کند.

ادامه تفسیر آیه ۲۲:

«الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ فِرَاشًا وَ السَّمَاءَ بِنَاءً وَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَكُمْ فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أَنْدَادًا وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ»^۲

خداوند تبارک و تعالی در پایان این آیه می فرماید: اگر ذات باری تعالی خالق شماست و امورتان را به عهده گرفته نباید جز او کس دیگری را عبادت کنید؛ چون همین بتهایی را که می پرستید و آنها را شریک برای خداوند تبارک و تعالی قرار می دهید آفریده خداوند متعال هستند و نمی توانند کاری برای شما انجام دهند.

۱. غرر الحکم، ج ۲، ص ۸۶۲؛ مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ۱۱، ص ۳۷۱، باب ۴۹، حدیث ۱۰.

۲. بقره/۲۲.

«انداد» در لغت جمع «ند» است، راغب اصفهانی در مفردات می‌گوید: «ند» چیزی است که از نظر جوهر و ذات شبیه و شریک چیز دیگر باشد، بنابراین به نوع خاصی از مماثلت و هم‌گون بودن اطلاق می‌شود.^۱ اهل لغت گفته‌اند: «ند» از الفاظ ضد است مانند کلمه «جون» که هم به معنای سفید است هم به معنای سیاه.

سؤال: «فلا تجعلوا لله اندادا»؛ برای خداوند متعال شریک قرار ندهید، منحصر در بت است یا غیر بت را هم شامل می‌شود؟

پاسخ: گفته‌اند این جمله معنای وسیعی دارد و شامل شرک خفی هم می‌شود لذا خداوند متعال فردای قیامت به کسانی که ریا در عمل داشته و عملشان خالص برای خدا نبوده می‌فرماید: برو پاداش خود را از همان کسی بگیر که این عمل را برای او انجام داده‌ای.

ابن عباس می‌گوید: «الانداد هو الشرك أخفى من دبيب النمل على صفاء سوداء في ظلمة الليل»؛ شرک خفی از صدای پای مورچه‌ای که در تاریکی شب بر روی سنگ صاف و سیاهی در حرکت است، خفی‌تر است. لذا خداوند متعال هم در آیه قبل «يَا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ»^۲ و هم در این آیه شریفه (بقره/۲۲) به دو نکته اشاره می‌کند، در آیه قبل به بُعد اثباتی توحید اشاره می‌کند و در این آیه به بُعد سلبی آن، بعد اثباتی این است که می‌فرماید: «اعبدوا ربكم الذي...» و بعد سلبی این است که می‌فرماید: «فلا تجعلوا لله انداداً».

نکته دیگر که باید به آن توجه شود این است که خداوند متعال می‌فرماید: «و انتم تعلمون»؛ یعنی در حالی که با ندای فطرت خود توحید ربوبی را درک می‌کنید و متوجه هستید که آفریننده و پروردگار شما خداوند تبارک و تعالی پس چرا چیز دیگر را شریک خداوند متعال قرار می‌دهید.

۱. اصفهانی، حسین بن محمد راغب، مفردات ألفاظ القرآن، ص ۷۹۶.

۲. بقره/۲۱.

تفسیر آیه ۲۳:

«وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّثْلِهِ وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ»^۱

و اگر درباره آنچه بر بنده خود [پیامبر] نازل کرده ایم شک و تردید دارید، (دست کم) یک سوره همانند آن بیاورید و گواهان خود را- غیر خدا- برای این کار، فرا خوانید اگر راست می گوئید!

دو احتمال در مورد ضمیر «هاء» در «مثله» وجود دارد:

احتمال اول:

ضمیر «هاء» به «عبد» یعنی پیامبر (ص) بر می گردد و منظور این است که همان طور که پیامبر (ص) سوره آورده شما هم یک سوره مثل او بیاورید.

احتمال دوم:

ضمیر «هاء» به قرآن بر می گردد و منظور این است که شما هم اگر می توانید یک سوره مثل قرآن بیاورید. احتمال صحیح همین احتمال دوم است.

نکته جالب این است که خداوند متعال در آیات قبل رمز و راز موفقیت متقین را در عبودیت و بندگی دانست، همچنین اصول بنیادی فکری متقین بر اساس یک اندیشه توحیدی شکل گرفته بود اما در این آیه نبوت به عنوان مبنای دوم فکری متقین بیان می شود یعنی بعد از توحید، نوبت به نبی می رسد که بنیاد دوم فکری متقین است، یعنی متقین کسانی هستند که پیامبر (ص) و قرآنی را که او از طرف خداوند متعال آورده قبول دارند و به رسمیت می شناسند لذا شما منکرین قرآن و پیامبر (ص) اگر می توانید یک سوره مثل قرآن بیاورید.

نکته دیگر این است که کلمه «معجزه» در قرآن به معنایی که مورد نظر ماست که موجب صدق ادعای پیامبران الهی می شود نیامده و بیشتر به صورت بیّنه و آیه و امثال آن آورده شده است.

سؤال: فرق بین «شک» و «ریب» چیست؟

پاسخ: شک الزاماً امر مذمومی نیست و ممکن است انسان از طریق شک به یک واقعیت بزرگی دست یابد و لذا منشأ برخی از پرسش هایی که افراد برای رسیدن به حق می پرسند، شک است اما «ریب» شک و تردید همراه با افتراء و تهمت است لذا «ریب» مذموم است اما شک مذموم نیست.

۱. بقره/۲۳.

نکته دیگر این که تحدی (مبارز طلبیدن) مطرح شده در اینجا گاهی در رابطه با همه قرآن است، گاهی در رابطه با ۱۰ سوره از قرآن و گاهی هم در رابطه با یک سوره است:

تحدی به کل قرآن:

«قُلْ لِّئِنْ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَى أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا»^۱؛ بگو: اگر انسان‌ها و پریان (جن و انس) اتفاق کنند که همانند این قرآن را بیاورند، همانند آن را نخواهند آورد؛ هر چند یکدیگر را (در این کار) کمک کنند.

تحدی به ده سوره:

«أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِعَشْرِ سُوَرٍ مِثْلِهِ مُفْتَرَيَاتٍ وَادْعُوا مَنْ اسْتَطَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ»^۲؛ آنها می‌گویند: او به دروغ این (قرآن) را (به خدا) نسبت داده (و ساختگی است)؛ بگو: اگر راست می‌گویید، شما هم ده سوره ساختگی همانند این قرآن بیاورید؛ و تمام کسانی را که می‌توانید-غیر از خدا- (برای این کار) دعوت کنید!

تحدی به یک سوره:

«وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ»^۳؛ و اگر درباره آنچه بر بنده خود [پیامبر] نازل کرده‌ایم شک و تردید دارید، (دست کم) یک سوره همانند آن بیاورید و گواهان خود را- غیر خدا- برای این کار، فراخوانید اگر راست می‌گویید!

«والحمد لله رب العالمين»

۱. اسراء/۸۸.

۲. هود/۱۳.

۳. بقره/۲۳.

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللهم علی اعدائهم اجمعین»

تذکر اخلاقی:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): «سَيَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ تَخْبُثُ فِيهِ سَرَائِرُهُمْ وَ تَحْسُنُ فِيهِ عَلَانِيَتُهُمْ طَمَعًا فِي الدُّنْيَا، لَا يُرِيدُونَ بِهَ مَا عِنْدَ رَبِّهِمْ يَكُونُ دِينُهُمْ رِبَاءً لَا يُخَالِطُهُمْ خَوْفُ يَعْصُمُهُمُ اللَّهُ بِعِقَابٍ فَيَدْعُونَهُ دُعَاءَ الْغَرِيقِ فَلَا يَسْتَجِيبُ لَهُمْ»^۱

رسول اکرم (ص) می فرماید: زمانی برای مردم فرا خواهد رسید که باطن آنها خبیث و پلید اما ظاهرشان زیبا و نیکو خواهد بود و تطابقی بین ظاهر و باطن آنها نخواهد بود و این به خاطر این است که مردم به دنبال دنیا هستند- باطن آنها یک حقیقت را بیان می کند و ظاهر آنها حقیقتی دیگر را؛ یعنی برای بدست آوردن مال دنیا ظاهر خود را نیکو جلوه می دهند و خود را به جهات مختلف از نیکویی و خوبی آراسته می کنند ولی باطن آنها خراب و ویران است و این خیلی زشت است کما اینکه امام (ع) می فرماید: «ما أقبح بالإنسان باطناً عليلاً و ظاهراً جميلاً»^۲؛ چه زشت است برای انسان که باطنی بیمار گونه داشته باشد و ظاهری زیبا از خود نشان دهد- و به آنچه نزد پروردگار برای آنها قرار داده شده علاقه ای نشان نمی دهند، دینداری آنها ریا و ظاهر سازی است، خوف از خدا در دل آنها ایجاد نمی شود، خداوند عقاب خود را نصیب آنها خواهد کرد، پس هر چه خدا را بخوانند فایده ای نخواهد داشت مانند کسی که در حال غرق شدن است و کمک می طلبد ولی کسی نیست که به او کمک کند. لذا باید سعی کنیم خباثت باطنی را از خود بزداییم و به حسن ظاهر بسنده نکنیم، مواظب باشیم نسبت به دیگران رفتاری نیکو داشته باشیم، به دیگران تهمت نزنیم، دروغ نبندیم و آبروی دیگران را نریزیم.

۱. اصول کافی، طبع اسلامی، ج ۲، ص ۲۹۶، باب الریاء، حدیث ۱۴؛ وسائل الشیعة، ج ۱، ص ۶۵، باب ۱۱ من ابواب

مقدمة العبادات، حدیث ۴.

۲. عبد الواحد تمیمی آمدی، تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، ص ۴۵۸.

ادامه تفسیر آیه ۲۳:

«وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّثْلِهِ وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ».^۱

«وادعوا شهداءکم من دون الله ان کنتم صادقین»؛ این قسمت از آیه در مقام بیان این است که خداوند متعال مخالفان قرآن را به شکل فردی به مبارزه فرا نمی‌خواند بلکه به صورت گروهی مبارز می‌طلبد؛ یعنی می‌گوید غیر از خداوند متعال هر کس را که قبول دارید و با شما هم عقیده هستند بیاورید ولی باز هم نخواهید توانست یک سوره مثل قرآن بیاورید.

کلمه «شهداء» به گواهانی اشاره دارد که آنها را در نفی رسالت پیامبر (ص) کمک می‌کردند. جمله «ان کنتم صادقین» در مقام تحریک آنهاست، یعنی می‌خواهد بگوید اگر راست می‌گویید یک آیه مثل قرآن بیاورید و اگر شما عاجز شدید معلوم است که دروغ‌گو هستید.

نکات:

چند نکته مهم در رابطه با این آیه وجود دارد که به آنها اشاره می‌کنیم:

نکته اول:

از نکات مهم این آیه شریفه کلمه «عبدنا» است، چون قبل از این آیه و بعد از آن سخنی از اینکه نام این عبد کیست به میان نیامده و این نشان دهنده این است که پیامبر (ص) در اوج عبودیت است که مخاطب بدون ذکر نام پیامبر (ص) از کلمه «عبد» به ایشان منتقل می‌شود پس نسبت به پیامبر (ص) کلمه «عبد» به صورت مطلق آمده و قبل و بعد آن به نام ایشان اشاره نشده است در صورتی که در مورد سایر پیامبران و بزرگان، زمانی که خداوند متعال می‌خواهد با کلمه «عبد» از آنها یاد کند بعد از آن کلمه یا قبل از آن نام آنها را ذکر می‌کند که به چند نمونه اشاره می‌کنیم:

۱) خداوند در مورد حضرت ایوب (ع) می‌فرماید: «وَ اذْكُرْ عَبْدَنَا أَيُّوبَ إِذْ نَادَىٰ رَبَّهُ أَنِّي مَسَّنِيَ الشَّيْطَانُ بِنُصْبٍ وَعَذَابٍ»^۲ که بعد از کلمه «عبد» نام حضرت ایوب را ذکر می‌کند.

۱. بقره/۲۳.

۲. ص/۴۱.

۲) در مورد حضرت ابراهیم (ع) می‌فرماید: «إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ»^۱ که در آیات قبل نام حضرت ابراهیم (ع) را ذکر کرده است.

۳) در مورد حضرت نوح (ع) می‌فرماید: «كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ فَكَذَّبُوا عَبْدَنَا وَقَالُوا مَجْنُونٌ وَازْدُجِرَ»^۲؛ که در اینجا هم قبل از کلمه «عبدنا» نام حضرت نوح (ع) ذکر شده است.

اما از ویژگی‌های شخص پیامبر (ص) این است که هر زمان که کلمه «عبد» به تنهایی ذکر شده مقصود از آن پیامبر (ص) است که یکی همین آیه ۲۳ سوره بقره است و آیات دیگری هم در این زمینه وجود دارد مثل آیه شریفه: «سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنَ آيَاتِنَا إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ»^۳ و آیه شریفه: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَى عَبْدِهِ الْكِتَابَ وَلَمْ يَجْعَلْ لَهُ عِوَجًا»^۴ که در این دو آیه هم کلمه «عبد» مطلق آمده بدون اینکه قبل یا بعد آن نام پیامبر (ص) ذکر شود. لذا هر جا کلمه «عبد» مطلق آورده شده باشد به شخص پیامبر (ص) انصراف دارد و این نشان دهنده این است که پیامبر (ص) در اوج عبودیت و بندگی بوده است.

نکته دوم:

معجزه پیامبر (ص) با معجزه سایر پیامبران الهی و حتی این معجزه (قرآن) با سایر معجزات پیامبر (ص) دو تفاوت دارد:

اول: این معجزه (قرآن) مختص و محدود به مکان و زمان خاصی نیست در صورتی که معجزات سایر پیامبران الهی نوعاً در یک مقطع زمانی و مکانی خاص مطرح شده است؛ مثلاً سخن گفتن حضرت عیسی در کودکی و زنده کردن مردگان توسط ایشان مربوط به زمان خاصی و در برابر اشخاص معینی بوده اما قرآن معجزه جاوید است که شامل همه زمان‌ها و مکان‌ها می‌شود لذا خداوند متعال همه جهان را به مبارزه می‌طلبد و می‌فرماید: «قُلْ لِّئِنْ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَى أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيراً»^۵؛ بگو: اگر انسان‌ها و پریان (جن و انس) اتفاق کنند که همانند این قرآن را

۱. صافات/۱۱۱.

۲. قمر/۹.

۳. اسراء/۱.

۴. کهف/۱.

۵. اسراء/۸۸.

بیاورند، همانند آن را نخواهند آورد؛ هر چند یکدیگر را (در این کار) کمک کنند. بنابراین قرآن معجزه‌ای است که شامل همه مکان‌ها و زمان‌ها می‌شود.

دوم: تفاوت دیگر قرآن با سایر معجزات خود پیامبر (ص) و پیامبران دیگر این است که سایر معجزات مثل زنده کردن مرده و امثال آن بیشتر بُعد جسمانی دارد اما معجزه پیامبر (ص) قرآن است و الفاظ قرآن در روح انسان اثر می‌گذارد.

نکته سوم:

گفته می‌شود چرا پیامبران به معجزه نیاز دارند و مگر نمی‌توان بدون معجزه ادعای پیامبری کرد؟ پاسخ این است که منصب پیامبری از بزرگ‌ترین مناصب الهی است که به عده‌ای داده شده و به عده دیگر داده نشده، حال اگر پیامبر معجزه نداشته باشد و عده کثیری ادعای پیغمبری کنند یا مردم دعوت همه را باید بپذیرند یا دعوت همه را رد کنند و یا دعوت بعضی را بپذیرند و دعوت بعض دیگر را رد کنند، اگر دعوت همه را بپذیرند هرج و مرج پیش خواهد آمد، اگر دعوت همه را رد کنند جایی برای اجرای حکم الهی باقی نخواهند ماند، اگر هم دعوت بعضی را بپذیرند و دعوت بعض دیگر را رد کنند ترجیح بلا مرجح خواهد بود لذا برای اینکه پیامبران الهی آیه و نشانه‌ای داشته باشند خداوند متعال معجزه را در اختیار آنها قرار داده که مردم با بصیرت کامل حقیقت را بپذیرند.

نکته چهارم:

این آیه شریفه (بقره/۲۳) نه فقط در مورد قرآن بلکه در مورد همه کارهای مربوط به زندگی انسان، ارائه طریق می‌کند که از آن به تقوای علمی تعبیر می‌شود که انسان هیچ گاه نه سخنی را بدون دلیل بپذیرد و نه سخنی را بدون دلیل رد کند؛ چون انسان‌هایی که تقوای علمی دارند با قضایا منصفانه برخورد می‌کنند و پس از اینکه حقیقت برای آنها روشن شد بر اساس آن عمل می‌کنند.

«والحمد لله رب العالمین»

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

تذکر اخلاقی:

عن مولینا حسین بن علی بن ابیطالب (ع) قال: «ان الله عزّ و جل اخفی اربعةً فی اربعة، اخفی رضاه فی الحسنات فلا يستصغرنّ احدٌ منکم حسنةً لّأنّه لا یدری فیّم رضی الله و اخفی سخطه فی السيئات فلا يستصغرنّ احدکم سیئةً فإنّه لا یدری فیّم سخط الله و اخفی اولیائه فی الناس فلا يستصغرنّ احدکم احداً فإنّه یوشک أن یكون ولیاً لله و اخفی اجابته فی الدعاء فلا يستصغرنّ احدکم دعوةً فإنّه لا یدری لعل دعائاً مستجاب»^۱.

حضرت ابی عبدالله الحسین (ع) می فرمایند: خداوند متعال چهار چیز را در چهار چیز مخفی نگه داشته است:

اول: خداوند تبارک و تعالی رضایت خودش را در حسنات قرار داده - شاید انسان حسنات زیادی انجام دهد ولی باید مواظب باشد به وسیله گناه و معصیت آنها را از بین نبرد کما اینکه در مورد حسد در روایت آمده: «ان الحسد یأکل الایمان کما تأکل النار الحطب»؛ حسد ایمان انسان را از بین می برد همان گونه که آتش هیزم را می سوزاند - پس هیچ کار خوبی را کوچک نشمارید؛ چون انسان نمی داند رضایت الهی در چه چیزی است. چه بسا انسان کارهای زیادی را انجام دهد ولی موجب جلب رضایت الهی نشود ولی یک کار کوچک که از روی اخلاص و فقط برای خداوند متعال انجام داده باشد از او پذیرفته شود.

دوم: خداوند متعال خشم و غضب خود را در گناهان قرار داده، پس هیچ گناهی را کوچک نشمارید؛ چون انسان نمی داند خشم و غضب الهی در چه چیزی است. گاهی ممکن است انسان کاری انجام دهد و اصلاً آن را به حساب نیاورد در حالی که همان کار موجب خشم و غضب الهی باشد.

سوم: خداوند متعال اولیاء خودش را در بین مردم مخفی نگه داشته لذا باید مواظب باشی هیچ شخصی را کوچک نشمارید، چه بسا همان شخص یکی از اولیاء الهی باشد.

۱. معدن الجواهر، ص ۴۲.

چهارم: خداوند متعال اجابت را در دعا قرار داده است - خداوند متعال می‌فرماید: «وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ»^۱؛ پروردگار شما گفته است: «مرا بخوانید تا (دعای) شما را بپذیرم! کسانی که از عبادت من تکبر می‌ورزند به زودی با ذلت وارد دوزخ می‌شوند. - پس هیچ دعایی را کوچک نشمارید، چه بسا همان دعای کوچک مستجاب شود.

تفسیر آیه ۲۴:

«فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا وَلَنْ تَفْعَلُوا فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ»^۲

پس اگر چنین نکنید - که هرگز نخواهید کرد - از آتشی بترسید که هیزم آن، بدنهای مردم (گناهکار) و سنگها [بتها] است، و برای کافران، آماده شده است!

با توجه به آیه قبل که دال بر این بود که قرآن معجزه پیامبر (ص) است و در جاهای مختلف تحدی کرده (مبارز طلبیده است) و فرموده اگر می‌توانید سوره‌ای مثل قرآن بیاورید، منظور این آیه این است که اگر نتوانستید سوره‌ای مثل سور قرآن بیاورید که هرگز نخواهید توانست چنین کاری انجام دهید؛ یعنی خود می‌دانید که از انجام چنین کاری عاجزید اما در عین حال در برابر قرآن تسلیم نمی‌شوید پس بترسید از آتشی که هیزم آن مردم گناهکار و بتها هستند که برای کافران آماده شده است.

نکاتی که از این آیه استفاده می‌شود:

نکته اول:

مبارزه و تحدی یک مبارزه حیاتی برای مخاطبان است که مسیر سرنوشت زندگی آنها را رقم می‌زند که اگر در این مبارزه در مقابل قرآن پیروز می‌شدند همه چیز را بدست می‌آوردند چون توانسته بودند با یکی از ادیان بزرگ الهی مبارزه کنند اما اگر مغلوب می‌شدند [که شدند] باید همه چیز را از دست رفته بدانند؛ یعنی مغلوب شدن در برابر قرآن و پیامبر (ص) به معنای از دست دادن حیات فردی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی آنهاست.

نکته دوم:

این آیه و تحدی بکار رفته در آن منحصر به زمان پیامبر (ص) نیست، یعنی این گونه نیست که تحدی فقط یک تحدی ادبی باشد بلکه هیچ استثنایی در این تحدی وجود ندارد؛ به این معنی که چون قرآن معجزه

۱. غافر/۶۰.

۲. بقره/۲۴.

است شامل همه زمان‌ها می‌شود لذا نمی‌توان گفت فقط مردم زمان پیامبر (ص) از آوردن مثل قرآن عاجز بوده‌اند ولی مردم زمان‌های بعد می‌توانند مثل قرآن را بیاورند. پس اگر گفته شود تحدی منحصر به زمان پیامبر (ص) می‌باشد، اطلاق معجزه بر قرآن صحیح نخواهد بود چون اعجاز قرآن جهانی و جاودانی است و شامل همه زمان‌ها می‌شود.

نکته سوم:

تفاوت بین علوم و آورده‌های بشری با آورده‌های خداوند متعال در این است که در آورده‌های بشری قطعیتی وجود ندارد، چون نظریه‌های زیادی مشاهده می‌شود که بعد از مدتی تغییر کرده و عوض شده است اما آورده‌های خداوند متعال قطعی و غیر قابل تغییر و تبدیل است لذا خداوند در این آیه می‌فرماید: «فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا وَلَنْ تَفْعَلُوا»؛ یعنی خداوند با قاطعیت می‌فرماید: هرگز نخواهید توانست مثل قرآن را بیاورید.

سؤال: آیا واقعاً اینکه قرآن می‌فرماید: «فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا وَلَنْ تَفْعَلُوا» مطلق است و هیچ گاه انسان نتوانسته همانند قرآن را بیاورد یا نه؟

پاسخ: تحدی قرآن همیشگی است و شامل همه زمان‌ها می‌شود و هیچ کس نتوانسته مثل آن را بیاورد و اگر هم مشاهده می‌شود کسانی ادعا کرده‌اند مثل قرآن را آورده‌اند، این ادعا دروغی بیش نیست، از جمله اینکه شخصی به نام سلیمه کذاب - اهلی یمامه بوده است - زمانی که به تأثیر قرآن در بین مردم مطلع شد گفت می‌توان مثل قرآن آورد و در مقابل سوره ذاریات سوره‌ای آورد که عبارت است از: «وَالْمَبْدَرَاتِ بَذْرًا، وَالْحَاصِدَاتِ حَصْدًا، وَالذَّارِيَاتِ قَمْحًا، وَالطَّاحِنَاتِ طَحْنًا، وَالْعَاجِنَاتِ عَجْنًا، وَالْخَابِرَاتِ خَبْرًا، وَالثَّارِدَاتِ ثَرْدًا، وَاللَّاقِمَاتِ لَقْمًا، إِهَالَةً وَسَمْنًا، لَقَدْ فَضَّلْتُمْ عَلَى أَهْلِ الْوَبْرِ، أَنْتُمْ أَفْضَلُ مِنْ أَهْلِ الْبَدْوِ وَمَا سَبَقَكُمْ أَهْلُ الْمَدَرِ»؛ قسم به دهقانان و کشاورزان که برای کِشت خود تخم می‌افشانند، قسم به درو کننده‌گان، قسم به جدا کننده‌گان گندم از کاه، قسم به آرد کننده‌گان، قسم به خمیر کننده‌گان، قسم به نان پزها، قسم به ترید کننده‌گان، قسم به لقمه گیرنده‌گان که لقمه‌های چرب و نرم دارند، هر آینه شما بر چادر نشینان و بادیه نشینان برتری دارید و شهر نشینان از شما جلوتر نیستند. همچنی در مقابل سوره فیل هم سوره‌ای به این مضمون ساخت: «الْفِيلُ وَالْفِيلُ وَالْفِيلُ وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْفِيلُ، لَهُ ذَنْبٌ وَبِيلٌ وَخُرُومٌ طَوِيلٌ»؛ فیل، چه فیلی، تو چه می‌دانی فیل چیست، او دارای دُمی زخیم و خرطومی بلند است.

خداوند متعال در آخر این آیه (بقره/۲۴) می‌فرماید: «فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ».

سؤال: چرا کلمه «النار» همراه با الف و لام آمده است؟

پاسخ: بعضی از مفسرین گفته‌اند الف و لام در «النار»، الف و لام عهد ذکری است و اشاره دارد به «نار» مذکور در سوره تحریم که قبل از سوره بقره نازل شده است و خداوند متعال در آن سوره کلمه «نار» را بدون الف و لام ذکر نموده و فرموده: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ عَلَيْهَا مَلَائِكَةٌ غِلَاطٌ شِدَادٌ لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ»؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید خود و خانواده خویش را از آتشی که هیزم آن انسان‌ها و سنگ‌هاست نگه دارید؛ آتشی که فرشتگانی بر آن گمارده شده که خشن و سختگیرند و هرگز فرمان خدا را مخالفت نمی‌کنند و آنچه را فرمان داده شده‌اند (به طور کامل) اجرا می‌نمایند! لذا چون مخاطبان با «نار» و ویژگی‌های آن آشنا هستند «النار» که در این سوره (بقره) آمده همراه با الف و لام عهد ذکری آمده و به «نار» مذکور در سوره تحریم اشاره دارد.

«وقود» به معنای آتش‌گیره است که هیزم را با آن روشن می‌کنند که به سنگ، کبریت و امثال آن که زمینه شعله ور شدن آتش را دارند اطلاق می‌شود، لذا خداوند متعال می‌فرماید با خود این مردم گناهکار و با سنگ‌هایی که در دنیا به عنوان بت می‌پرستیدند آتش جهنم شعله‌ور خواهد شد و عابد و معبود (بت) آتش‌گیره جهنم خواهند بود.

مقصود از «ناس» ناس در مقابل جن و شیطان نیست، چون آنها هم ممکن است بسوزند بلکه ناس در مقابل حجاره مورد نظر است و منظور این است که کفر و لجاجت انسان باعث می‌شود که عوض اینکه خلیفه خداوند متعال بر روی زمین باشند به هیزم جهنم تبدیل می‌شوند.

سؤال: چرا قرآن این گونه هشدار می‌دهد؟

پاسخ: تفاوت قرآن با سایر کتب این است که بخش عمده کتب استدلالی این است که مخاطب را عالم کنند ولی قرآن علاوه بر این نقش، نقش هدایتی را دارد و یکی از کارکردهای انبیاء الهی در کنار تبشیر، تنذیر است لذا نوعاً اگر پیامبر (ص) با وصف «بشیر» معرفی شده در کنار آن وصف «نذیر» هم آمده است و حتی گاهی از اوقات شأن پیامبر (ص) را «مبشِّر» بودن ایشان مطرح نکرده بلکه شأن ایشان را «مندِّر»

بودن دانسته است؛ مثلاً در آیه شریفه «إِنَّ أَنْتَ إِلَّا نَذِيرٌ»^۱؛ تو فقط اندازکننده‌ای. چون نوع مردم یا از ترس جهنم است که بر دین باقی می‌مانند یا به خاطر طمع به بهشت لذا نقش هدایتی قرآن ایجاب می‌کند که از راه هشدار و انداز وارد شود و به بشارت تنها اکتفاء نکند تا از رهگذر هشدار و تنذیر مردم را از انحراف باز دارد.

«والحمد لله رب العالمین»

۱. فاطر/۲۳.

«الحمد لله رب العالمین وصلى الله على محمد وآله الطاهرين واللعن على اعدائهم اجمعين»

تذکر اخلاقی:

قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم): «مَنْ تَعَلَّمَ لِلتَّكَبُّرِ مَاتَ جَاهِلًا وَمَنْ تَعَلَّمَ لِلْقَوْلِ دُونَ الْعَمَلِ مَاتَ مُنَافِقًا وَمَنْ تَعَلَّمَ لِلْمُنَازَعَةِ مَاتَ فَاسِقًا وَمَنْ تَعَلَّمَ لِكَثْرَةِ الْمَالِ مَاتَ ذَنْدِيقًا وَمَنْ تَعَلَّمَ لِلْعَمَلِ مَاتَ عَارِفًا»^۱

رسول اکرم (ص) می‌فرماید: «کسی که علم بیاموزد برای اینکه تکبر ورزد و فخر فروشی کند، جاهل از دنیا خواهد رفت (یعنی از علمی که آموخته چیزی نصیبش نخواهد شد) و کسی که علم آموخته برای اینکه فقط به دیگران منتقل و برای دیگران نقل کند ولی خودش به علمش عمل نکند، منافق از دنیا خواهد رفت و کسی که علم را بیاموزد برای اینکه با دیگران مجادله و به بحث بیهوده با دیگران بپردازد، فاسق از دنیا خواهد رفت و کسی که علم را بیاموزد برای اینکه مالش را زیاد و عملش را وسیله کسب مال و ثروت قرار دهد، بی‌دین و کافر از دنیا خواهد رفت و کسی که علم را بیاموزد برای اینکه بر اساس علمش عمل کرده و علمش را هم به دیگران منتقل کند، عارف از دنیا خواهد رفت.»

پس انسان باید سعی کند علمی را که می‌آموزد، همراه با عمل باشد و وسیله تقرب او به خداوند گردد و گرنه چه بسا انسان بی‌سوادی که هیچ ادعایی ندارد، بهتر از کسی باشد که بهره‌ای از علم و دانش برده ولی عملش مطابق با علمش نباشد کما اینکه شاعر هم می‌گوید:

عام نادان پریشان روزگار به ز دانشمند ناپرهیزگار^۲

یکی از بحث‌هایی است که در جای‌جای زندگی به عمل و رفتار ما جهت می‌دهد؛ مسئله انگیزه است لذا اولیاء الهی و بزرگان به ما سفارش کرده‌اند که قبل از شروع در کارها و حرکات، انگیزه خود را تصحیح کنید تا بدانید به چه جهت و بر چه اساسی این کار را انجام می‌دهید. اگر می‌خواهید طلبه شوید، باید ببینید انگیزه شما چیست؟ اگر تبلیغ می‌روید به چه منظور می‌روید؟ مسؤولیتی را می‌پذیرید انگیزه و هدف شما

۱. المواعظ العددية، ص ۲۶۳.

۲. بوستان سعدی.

چیست؟ انسان باید بداند قبل از ورود در عرصه عمل آن چیزی که به عمل او جهت می‌دهد، انگیزه او از انجام آن عمل است و هر چه انگیزه‌ها خالص‌تر و پاک‌تر باشد، عمل را زیباتر و مؤثرتر می‌سازد. و بر عکس هر چه ناخالصی‌ها و انگیزه‌های غیر الهی بیشتر باشد، به همان تناسب آثار عملی هم کمتر و از مسیر الهی دورتر خواهد بود.

ادامه تفسیر آیه ۲۴:

«فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا وَلَنْ تَفْعَلُوا فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ»^۱

ترجمه: «پس اگر چنین نکنید- که هرگز نخواهید کرد - از آتشی بترسید که هیزم آن، بدن‌های مردم (گنهکار) و سنگ‌ها [بت‌ها] است، و برای کافران، آماده شده است!»

آیا بهشت و جهنم موجود است یا بعداً به وجود خواهد آمد؟

خدای متعال در آخر آیه ۲۴ می‌فرماید: «از آتشی که برای کافران مهیا شده بترسید.»

عبارت «أَعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ» و یا «أَعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ» نشان دهنده این است که جهنم و بهشت هم اکنون موجود هستند؛ اینجا بحث مفصلی وجود دارد که آیا بهشت و جهنم بعداً موجود می‌شوند یا اکنون موجود می‌باشند؟

اکثر مفسران و ازگانی مانند «أَعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ» و «أَعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ» را دلیل بر وقوع قطعی بهشت و جهنم گرفته‌اند. اما بعضی گفته‌اند که مضارع محقق الوقوع به منزله ماضی است یعنی مانند آیه شریفه «إِذَا وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ»^۲ که با اینکه قیامت هنوز محقق نشده ولی با فعل ماضی «وقعت» از وقوع آن خبر داده شده لذا در ما نحن فیه هم که فعل ماضی «أَعِدَّتْ» بکار رفته به خاطر این است که بهشت و جهنم مستقبل محقق الوقوع است و لذا خداوند متعال آن را در حکم ماضی فرض کرده و این گونه نیست که هم اکنون بهشت و جهنم محقق باشد.

در پاسخ عرض می‌کنیم این مطلب خلاف ظاهر است و ظهور اصلی کلمه این است که هر فعلی در معنای خودش بکار رود؛ ماضی در معنای ماضی و مضارع در معنای مضارع. حمل ماضی بر مستقبل به حسب موارد و با وجود قرائن و دلائل خاص جائز است یعنی اگر در جایی ماضی بکار رفته باشد و منظور و

۱. بقره/۲۴.

۲. واقعه/۱.

مقصود از آن مضارع باشد، اشکالی ندارد؛ ما نمی‌خواهیم بگوییم الزاماً فعل ماضی همیشه به معنای ماضی است بلکه می‌گوییم ظهور اصلی کلمه این است که هر فعلی در معنای خودش بکار رود و ظهور فعل ماضی «اعدت» این است که در معنای ماضی بکار رود مگر در موارد خاص که قرینه بر حمل آن بر معنای مضارع وجود داشته باشد.

مثل آیه شریفه «اِذَا وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ» که ما علم و یقین داریم هنوز قیامت واقع نشده ولی خداوند تبارک و تعالی با کلمه «وقعت» که فعل ماضی است خبر از واقعه قیامت داده و اینجا روشن است که ماضی بر معنای مضارع حمل می‌شود ولی در ما نحن فیه (اعدت للکافرین) با توجه به ادله دیگری که وجود دارد وجهی ندارد که بر مضارع حمل شود کما اینکه مفسرین درباره آیه شریفه «وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ»^۱ گفته‌اند منظور از «لمحیطه» این است که جهنم هم اکنون به کفار احاطه دارد.

نکته‌ای که باید اینجا توجه شود این است که اعمال ما بهشت و جهنم را می‌سازد لذا در روایات هم آمده که ادکاری که انسان می‌گوید باعث ساخت و ساز قصرهای بهشتی می‌شود و این ادکار ابزار اولیه برای امکانات بهشتی می‌باشند و در مقابل، گناهان هم ابزار اولیه برای وسائل عذاب در جهنم می‌باشند. به تعبیر روشن‌تر کلمه «محیطه» متلبس به فعل است نه متلبس به آینده چون مشتق، حقیقت در مَنْ تَلَبَّسَ عَنْهُ است نه در یتَلَبَّس یا سوف یتَلَبَّس و امثال آن.

در بعضی از روایات هم به این نکته اشاره شده است کما اینکه حضرت علی بن موسی الرضا (ع) می‌فرماید: «لَا مَنَا وَلَا نَحْنُ مِنْهُ»؛ هر کس بگوید بهشت و جهنم مخلوق نیست از ما نیست.

سؤال: وجود جهنم و بهشت قبل از فرا رسیدن حسابرسی چه ثمره‌ای دارد؟

پاسخ: این گونه نیست که بهشت و جهنم از ناحیه خداوند متعال آماده و کنار گذاشته شده بلکه حقیقت این است که انسان‌ها در طول زندگی لحظه به لحظه در حال ساختن بهشت و دوزخ هستند و هر کسی بهشت یا دوزخ خود را می‌سازد و اینکه خداوند در آیه مورد بحث می‌فرماید «اعدت للکافرین» منظور این است که ساختن و مهیا کردن بهشت و جهنم به دست خود انسان است و این انسان است که در طول زندگی با اعمال خود در حال ساختن بهشت یا جهنم می‌باشد کما اینکه پیامبر اکرم (ص) می‌فرماید: هر زمانی که وقت نماز فرا می‌رسد کروبیان و قدوسیان به انسان این گونه خطاب می‌کنند: «ای مردم برخیزید به سوی

آتشی که بر دوش خویش افروخته‌اید و آن را به وسیله نمازی که می‌خوانید از خود دفع کنید»^۱ یعنی افروختن آتش جهنم و خاموش کردن آن به دست خود انسان است.

سؤال: «اعدت للكافرين» به چه معناست؟ آیا جهنم مختص کافرین است و فسّاق و منافقین جهنم نمی‌روند؟

پاسخ: این برداشت صحیحی نیست که گفته شود آتش جهنم مختص به کفار است و منافقین و فاسقین را شامل نمی‌شود بلکه آتش جهنم هم شامل فاسقان می‌شود و هم شامل مؤمنان فاسق اما منافقان بر اساس یک احتمال تحت عنوان کفار داخل هستند و آن کفر در مقابل ایمان است نه اینکه کفر در مقابل منافق و مؤمن باشد و در این صورت که کفر در مقابل ایمان قرار بگیرد، منافق را هم شامل می‌شود کما اینکه در آیات قبل خداوند متعال می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ»^۲ که مردم در مقابل دستورات خداوند متعال یا مؤمن هستند یا غیر مؤمن و غیر مؤمن کافر، منافق و فاسق را در بر می‌گیرد.

«والحمد لله رب العالمين»

۱. «يا ايها الناس قوموا إلى نيرانكم التي اوقدتموها على ظهوركم فأدفعوها بصلاتكم».

۲. بقره/۲۱.

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

تذکر اخلاقی:

«وَ إِذَا خَرَبَ بِكَ أَمْرَانِ لَا تَدْرِي أَيُّهُمَا خَيْرٌ وَأَصْوَبُ فَانْظُرْ أَيُّهُمَا أَقْرَبُ إِلَى هَوَاكَ فَخَالَفَهُ فَإِنَّ كَثِيرَ الصَّوَابِ فِي مُخَالَفَةِ هَوَاكَ»^۱

کلمات نورانی اهل بیت علیهم السلام نقشه راه هستند لازم است برای یک طلبه که حداقل کتب تفسیر و روایی از جمله اصول کافی را یک دوره مطالعه کند. مطالعه احادیث اهل بیت علیهم السلام موجب نورانیت ذهن و زندگی است و موجب نزدیک شدن دیدگاه ما به دیدگاه اهل بیت علیهم السلام است. و طلبه می تواند با استفاده از این احادیث مشکلات روز جامعه را در قالب مقاله و کتب پاسخگو باشد.

حضرت (ع) می فرمایند: «اگر در بین دو امر در مقام انتخاب مردد هستی و نمی دانی کدام درست و بهتر است، ببین کدام یک با هوای نفس تو موافق است آنرا مخالفت کن زیرا درستی کار در مخالفت هوا نفس است.» و این یعنی اراده خدا را بر اراده نفس و اراده دین را بر اراده خود مقدم داشتن. این معیار خوبی برای سنجش اعمال است.

نکته مهمی که قابل توجه است بی خبر رسیدن مرگ است؛ اینکه هر شخصی نمی داند چقدر زنده است و کی می میرد. در روایت وارد شده که مؤمن باید منتظر و آماده مرگ باشد و اگر گناهی سرزد توبه کند و بین ما و مرگ فاصله ای نیست انسان مثل مرزبانی است که باید دائماً مراقب هجمه دشمن باشد. دشمن ما نفس اماره و شیطان است؛ بد اخلاقی با خانواده دشمن سعادت است. چون پیامبر(ص) و مردم از دفن سعد برگشتند، گفتند: ای پیامبر خدا! کاری را از شما در مورد سعد دیدیم که بر کسی ندیدیم، با پای برهنه و بدون عبا تشییع جنازه آمدید. حضرت (ص) فرمودند: در این حالت به فرشتگانی که به تشییع آمده بودند اقتدا کردم. گفتند: گاهی جانب راست و گاهی جانب چپ جنازه را بر دوش گرفتید. فرمود: در تشییع جنازه دستم در دست جبرئیل بود، آنچه او انجام داد من انجام دادم. گفتند: شما برای غسلش اجازه دادی

۱. میزان الحکمه، ج ۱۰، ص ۳۸۵.

و بر او نماز گزاردی و لحدش را چیدی آنگاه گفتی: فشاری سخت بر او وارد شد! حضرت (ص) فرمود: آری، زیرا سعد با خانواده‌اش بد اخلاق بود!

گذشت از افراد دانا و عالم است، چنانچه امام سجاد (ع) می‌فرماید: «الدنيا ثلثة تغافل»^۱.

تفسیر آیه ۲۵:

«وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرَى مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ كُلَّمَا رُزِقُوا مِنْهَا مِنْ ثَمَرَةٍ رِزْقًا قَالُوا هَذَا الَّذِي رُزِقْنَا مِنْ قَبْلُ وَأُتُوا بِهِ مُتَشَابِهًا وَلَهُمْ فِيهَا أَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ وَهُمْ فِيهَا خَالِدُونَ»^۲

ترجمه: «به کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند، بشارت ده که باغهایی از بهشت برای آنهاست که نهرها از زیر درختانش جاریست. هر زمان که میوه‌ای از آن به آنان داده شود، می‌گویند: این همان است که قبلاً به ما روزی داده شده بود. (ولی اینها چقدر از آنها بهتر و عالیتر است.) و میوه‌هایی که برای آنها آورده می‌شود، همه (از نظر خوبی و زیبایی) یکسانند. و برای آنان همسرانی پاک و پاکیزه است، و جاودانه در آن خواهند بود.»

اینکه خداوند روی ایمان همراه با عمل صالح تأکید دارد برای این است که گاهی ما ایمان، عقیده، افکار و اندیشه‌های خوبی داریم ولی برای اینکه این افکار و اندیشه‌ها به عینیت تبدیل شود، دچار سستی می‌شویم. ایمان متشکل از چند چیز است امام صادق (ع) در پاسخ به اینکه ایمان چیست، می‌فرماید: «فَالْإِيمَانُ هُوَ عَقْدٌ بِالْقَلْبِ وَإِقْرَارٌ بِاللِّسَانِ وَعَمَلٌ بِالْأَرْكَانِ»^۳ «ایمان یک اعتقاد قلبی است و اقرار به زبان که در اعمال و رفتار ظهور و تجلی می‌کند.» آنچه انسانها را از هم متمایز می‌کند رفتار انسانهاست؛ رفتار انسانها در اخلاق، سیاست، اجتماع و اقتصاد مهم است که چگونه در این حوزه‌های مختلف رفتار و عمل می‌شود.

بنابراین صرف رفتارهای پسندیده بدون پشتیبانی باورهای اعتقادی فائده‌ای ندارد. ایمان منهای عمل و بالعکس عمل منهای ایمان، نتیجه‌ای ندارد. بنابراین انسان باید هم حسن فعلی داشته باشد و هم حسن

۱. کفایه الاثر، ص ۲۴۰. «علم یا بنی ان صلاح شان الدنيا بحذافیرها فی کلمتین: اصلاح شان المعاش. ملء مکیال

ثلاثه فطنه و ثلثه تغافل. لان الانسان لا يتغافل عن شی الا قد عرفه ففطن له.»

۲. بقره/۲۵.

۳. التوحید (للصدوق)، ص ۲۲۸.

فاعلی، حسن فعلی یعنی «عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» کارهای که انجام می‌دهد کارهای صالح باشد و حسن فاعلی یعنی «الَّذِينَ آمَنُوا» بر اساس نیت پاک و برای خدا کار انجام شود.

اما اینکه چرا خداوند عمل را متصف به «الصالحات» کرده به این خاطر است که چون عمل صالح است که مبتنی بر ایمان است و پاداش آن «أَنَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ كُلَّمَا رُزِقُوا مِنْهَا مِنْ ثَمَرَةٍ رِزْقًا» می‌باشد. در جهان آخرت این نعمت‌های بهشتی، در گروی ایمان و اعمال صالح اوست.

لام در کلمه «لَهُمْ جَنَّاتٍ» دو معنا دارد که اینجا لام به معنای اختصاص است یعنی جنات مختص به مؤمنین دارای عمل صالح، است. معنای دوم لام، مالکیت و ملکیت است یعنی مؤمنین «جَنَّاتٍ وَّ الْأَنْهَارِ» را مالک می‌شوند زیرا ملکیت در دنیا اعتباری است و در قیامت حقیقی است گرچه مالک همه چیز خداست. جالب است که انسان گاهی جنت دارد و گاهی جنتان دارد و گاهی جنات؛ گاهی خداوند در قرآن از جَنَّت صحبت می‌فرماید: «وَجَزَاهُمْ بِمَا صَبَرُوا جَنَّةً وَ حَرِيرًا»^۱ و گاهی از جَنَّتَان صحبت می‌فرماید: «وَلِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّتَانِ»^۲ و گاهی از جَنَّت صحبت می‌فرماید: «أَنَّ لَهُمْ جَنَّتٍ تَجْرِي»^۳.

کیفیت و ملکیت نعمت‌های بهشتی اینگونه است که بهشتیان هر چه بخواهند آماده می‌شود با اراده او موجود می‌شود: «عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللَّهِ يُفَجِّرُونَهَا تَفْجِيرًا»^۴ و گاهی خداوند نعمت‌های بهشتی را در پرتو اعمال انسان است: «قُطُوفُهَا دَانِيَةٌ»^۵ یعنی هر وقت اراده کند آن میوه را بخورد، میوه در دسترس است.

توصیه اخلاقی برای اتمام ماه صفر:

پیامبر فرمود هر گاه که ماه صفر تمام شد به من بشارت و مژده دهد ماه صفر ماه سنگینی است و برای سلامتی خودتان و خانواده قربانی انجام دهید.

«والحمد لله رب العالمين»

۱. انسان/۱۲.

۲. رحمن/۴۹.

۳. بقره/۲۵.

۴. انسان/۶.

۵. الحاقه/۲۳.

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

تذکر اخلاقی:

«قيل لرضا عليه الصلاة والسلام: كيف أصبحت فقال عليه السلام: أصبحت بأجلٍ منقوصٍ وعَمَلٍ محفوظٍ وَالْمَوْتُ فِي رِقَابِنَا وَالنَّارُ مِنْ وَرَائِنَا وَلَا نَدْرِي مَا يَفْعَلُ بِنَا».^۱

اگر در زندگی از کلمات اهل بیت استفاده شود، ممکن است سرنوشت انسان با یک روایت عوض شود چون بشر دچار غفلت همیشگی است و منشأ گناه، غفلت است و فراموش می‌کنیم که هستیم از کجا آمده‌ایم و به کجا می‌رویم و خیال می‌کنیم همیشه در اینجا هستیم. «وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ»^۲ «مثل کسانی نباشیم که خدا را فراموش کردند و دچار بحران هویت و خود فراموشی شده‌اند.»

معصومی که تردیدی در کارهای او نیست چون در مقابل خدا هستند اینگونه صحبت می‌کنند حضرت امیر(ع) در دعای کمیل چگونه معترف است «حسنات الابرار سیئات المقربین» وقتی آنها اینگونه احساس مسئولیت می‌کنند، تکلیف ما مشخص است. هنر مردان الهی این است که در حالی که بین مردم هستند گناه نمی‌کنند. پیامبران و ائمه معصومین علیهم السلام ما در میان مردم بودند و با مردم ارتباط داشتند.

به امام رضا علیه السلام گفته شد: چگونه صبح کردید؟ حضرت (ع) فرمودند: «بگونه‌ای که می‌دانم عمرم روز به روز کم و می‌شود و عملی که نوشته می‌شود و مرگ هم در پی ما است و آتش هم به دنبال ما است و نمی‌دانیم که فردای قیامت با ما چگونه رفتار می‌شود.» البته در روایت وارد شده که صدقات باعث طولانی شدن عمر است ولی به روال معمول عمرمان در حال گذر است. فرصتی است برای طلاب که عمرشان را به بطالت نگذرانند و به آنچه یاد گرفتند عمل کنند. در روایت هم اگر کسی بگوید من عالمی را دوست دارم خدا به وی رحمت می‌کند و راه‌های تفضل بسیار است نمی‌شود انسان بگوید حالا برویم ببینیم چه می‌شود مگر می‌شود مسافری به سفر برود و بدون هیچگونه آمادگی!

۱. تحف العقول، ۳۲۸.

۲. حشر / ۱۹.

ادامه تفسیر آیه ۲۵:

«وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرَى مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ كُلَّمَا رُزِقُوا مِنْهَا مِنْ ثَمَرَةٍ رِزْقًا قَالُوا هَذَا الَّذِي رُزِقْنَا مِنْ قَبْلُ وَأُتُوا بِهِ مُتَشَابِهًا وَلَهُمْ فِيهَا أَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ وَهُمْ فِيهَا خَالِدُونَ»^۱

بحث به اینجا رسید «کُلَّمَا رُزِقُوا مِنْهَا مِنْ ثَمَرَةٍ رِزْقًا» یعنی هر زمان از این باغ‌ها به آنها میوه داده می‌شود، می‌گویند که این همان چیزی از قبل به ما داده شده بود.

«رُزِقْنَا مِنْ قَبْلُ» چه موقع است؟ آیا دنیا است یا برزخ یا همان بهشت است؟ اینجا احتمالاتی گفته شده است:

احتمال اول: زمخشری گفته شده که مراد این است که همین میوه‌ها را می‌دهند برای دومین بار که می‌آورند می‌گویند که این همان میوه‌ای است که قبلاً خوردم. البته مجدد که می‌خورند طمعش فرق دارد.

اشکال: این رأی با ظاهر آیه سازگاری ندارد به دلیل اینکه آیه ظهور در وحدت شخصی دارد. نعمت‌های بعدی که عین نعمت‌های قبلی نیست؛ این را نمی‌شود عینیت گفت یک لیوان که بعداً می‌دهند عین لیوان قبلی نیست.

ایشان جواب داده مقصود وحدت نوعی است نه وحدت شخصی یعنی از آن نوع است که قبلاً به ما دادند. این سیب است آن هم سیب است. آیه می‌گوید: «كُلَّمَا رُزِقُوا مِنْهَا مِنْ ثَمَرَةٍ رِزْقًا» کُلَّمَا شامل همه مواقع می‌شود حتی صورت اول را هم شامل می‌شود. یکی از مصداقش دومی است و یکی از مصداقش هم صورت اول است. ولی باید گفت اینجا خداوند قضیه را بصورت موجب کلیه مطرح کرده و اینکه بعد شما استثناء کنید صحیح نیست.

احتمال دوم: مراد از «رُزِقْنَا مِنْ قَبْلُ» برزخ است؛ ما معتقد به برزخ هستیم. و می‌گویند بهشتیان مدتی که در برزخ هستند از نعمت‌های بهشتی متنعمند و بعد که در بهشت متنعم می‌شوند، می‌گویند ما قبلاً از همین میوه‌ها تناول کرده‌ایم یعنی در برزخ هم ما از این نعمت‌ها بهره برده‌ایم.

اشکال: برزخ جزء آخرت است و همان اشکال قبلی هم اینجا جاریست.

احتمال سوم: مراد دنیا است زیرا از نظر قرآن عمل انسان زنده است. «يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُحْضَرًا وَ مَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا وَ بَيْنَهُ أَمَدًا بَعِيدًا وَ يُحْذِرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ وَ اللَّهُ رَؤُفٌ بِالْعِبَادِ»^۱

«روزی که هر کس، آنچه را از کار نیک انجام داده، حاضر می‌بیند؛ و آرزو می‌کند میان او، و آنچه از اعمال بد انجام داده، فاصله زمانی زیادی باشد. خداوند شما را از (نافرمانی) خودش، بر حذر می‌دارد؛ و (در عین حال) خدا نسبت به همه بندگان، مهربان است.» این آیه نشانه تجسم اعمال است. «وَلَا تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ»^۲ و جز آنچه را عمل می‌کردید جزا داده نمی‌شوید. پس عمل انسان مثل خود انسان جاودانه است، میوه‌های بهشتی ظهور همین اعمال است.

لذا «هَذَا الَّذِي رُزِقْنَا مِنْ قَبْلُ» یعنی این میوه‌ها ثمره آن توفیقات دنیا و اعمال صالحی است که قبلاً انجام گرفته و از باب تجسم اعمال که در اینجا صورت گرفته متنعّم هستند. به تعبیر روشن زمینه سازی این نعمت‌ها از قبل انجام گرفته و منظور از قبل، دنیا است.

«وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي صَدَقْنَا وَعَدَهُ وَأَوْرَثَنَا الْأَرْضَ نَتَبَوَّأُ مِنَ الْجَنَّةِ حَيْثُ نَشَاءُ فَنِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ»^۳ آنها می‌گویند: «حمد و ستایش مخصوص خداوندی است که به وعده خویش درباره ما وفا کرد و زمین (بهشت) را میراث ما قرار داد که هر جا را بخواهیم منزلگاه خود قرار دهیم؛ چه نیکوست پاداش عمل‌کنندگان!» بنابراین منظور دنیا است و نه بهشت یا برزخ. بلکه خداوند می‌فرماید که بیشتر هم می‌دهیم: «لَهُمْ مَا يَشَاؤُنَ فِيهَا وَلَدَيْنَا مَزِيدٌ»^۴ هر چه بخواهند در آنجا برای آنها هست، و نزد ما نعمت‌های بیشتری است (که به فکر هیچ کس نمی‌رسد).

«والحمد لله رب العالمين»

۱. آل عمران/۳۰.

۲. یس/۵۴.

۳. زمر/۷۴.

۴. ق/۳۵.

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

تذکر اخلاقی:

«ثَلَاثَةُ أَشْيَاءَ لَا يَنْبَغِي لِلْعَاقِلِ أَنْ يَسْأَهُنَّ عَلَى كُلِّ حَالٍ فَنَاءُ الدُّنْيَا وَ تَصَرُّفُ الْأَحْوَالِ وَ الْآفَاتُ الَّتِي لَا أَمَانَ لَهَا»^۱

حضرت صادق علیه السلام می‌فرماید: «سه چیز وجود دارد که هیچ موقع نباید فراموش شود، که اگر فراموش شود در تصمیمات و برنامه ریزی‌های خودش ممکن است رفتاری کند که موجب پشیمانی شود. همه کس بداند که دنیا فانی است و دنیا جاویدان و ماندگار نیست و همگان می‌روند.»

در این روایت سه نکته قابل توجه اول است نخست: «كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ وَ يَبْقَى وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَ الْإِكْرَامِ»^۲ اگر انسان به سیر دنیا تأمل کند متوجه فنانی دنیا می‌شود. با این یادآوری دیگر کبر، غرور، حسادت و طغیانی نمی‌ماند. و نکته دوم اینکه حالات تغییر می‌کنند و به یک شکل نیستند همه انسانها در عزت یا ذلیل دائمی نیستند «رُبَّ عَزِيزٍ يَسِيرُ ذَلِيلٌ وَ رُبَّ ذَلِيلٍ يَسِيرُ عَزِيزٌ» انسانها در تغییر هستند و همیشه با یک نگاه و یک دید به انسانها نگاه نکنید. سومین نکته اینکه بلاها و آفات وجود دارند که امانی از آنها نیست. نکات این حدیث برای انسان تذکر است و لذا در «خانه اگر کس هست یک حرف بس است».

ادامه تفسیر آیه ۲۵:

«وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرَى مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ كُلَّمَا رُزِقُوا مِنْهَا مِنْ ثَمَرَةٍ رِزْقًا قَالُوا هَذَا الَّذِي رُزِقْنَا مِنْ قَبْلُ وَ اتُّوا بِهِ مُتَشَابِهًا وَ لَهُمْ فِيهَا أَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ وَ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ»^۳

گفته شد که منظور از «هَذَا الَّذِي رُزِقْنَا مِنْ قَبْلُ» این همان چیزی است که از قبل به ما وعده داده شده بود، این نتیجه همان اعمال دنیایی ماست.

۱. مستدرک الوسائل، ج ۱۶، ص ۲۱۲.

۲. الرحمن/ ۲۶ و ۲۷.

۳. بقره / ۲۵.

و اما بحث رسید به اینجا که منظور از «أَتُوا بِهٖ مُّشَابِهًا» این است که این میوه‌ها به هم شبیه هستند. آنقدر میوه‌ها در درجه کمال هستند که انکار که مثل هم هستند و فرقی با هم ندارند. بر خلاف میوه‌های دنیا که با هم متفاوت هستند.

«لَهُمْ فِيهَا أَزْوَاجٌ مُّطَهَّرَةٌ» برای بهشتیان همسران طیب وجود دارد. ویژگی این ازواج این است که پاک و مطهرند و هیچگونه مشکلی و آلودگی زنانگی ندارند. کلمه ازواج در قرآن در مورد زن و مرد بکار رفته؛ کلمه زوج و ازواج بکار رفته شامل مرد و زن می‌شوند و استعمال زوجه برای زن و زوج برای مرد غیر فصیح است.

در این آیه کلمه زوج برای زن بکار رفته «يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَ خَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَ بَثَّ مِنْهُمَا»^۱ این معنا که زوج را در این آیه آدم معرفی کردند و در نتیجه می‌گویند اول خدا حوا را آفریده و آدم را از حوا آفریده نتیجه درستی نیست. چرا که خداوند فرموده: «وَقُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَ زَوْجُكَ الْجَنَّةَ»^۲.

«لَهُمْ فِيهَا أَزْوَاجٌ مُّطَهَّرَةٌ» آیا ازواج مطهره برای مردها است یا زن‌ها را هم شامل می‌شود که گفته می‌شود که زن‌ها را هم شامل می‌شود. طهارت بر دو قسم است: طهارت خلقی و طهارت خلقی. این ازواج هم در صورت زیبا هستند و هم سیرت.

«وَهُمْ فِيهَا خَالِدُونَ» تفاوت بین نعمتهای دنیا و آخرت همان فنا و جاوید بودن آنها است. بین معتزله و اشاعره در مورد خالدون اختلاف است اشاعره می‌گویند منظور از خالدون مکث طولانی در آخرت است نه جاودانگی و دلیلشان همراهی کلمه اَبَدًا در بعضی موارد است و اما معتزله و شیعه می‌گویند منظور جاودانگی است:

دلیل اول: چون اگر همیشگی نباشد این نگرانی وجود دارد که در این دنیا اینقدر پرهیزگاری از محرمات الهی چگونه جبران می‌شود؛ اگر زندگی در بهشت برای مؤمنین همیشگی نیست و ممکن است بعد از مدتی از بهشت بیرون شوند موجب نگرانیست و البته نگرانی برای بهشتیان وجود ندارد.

۱. نساء/۱.

۲. بقره/۳۵.

دلیل دوم: از این آیه فهمیده می‌شود که عمر طولانی را خلد نمی‌گویند: «وَمَا جَعَلْنَا لِبَشَرٍ مِنْ قَبْلِكَ الْخُلْدَ أَفَإِنْ مِتَّ فَهُمْ الْخَالِدُونَ»^۱

توصیه اخلاقی: ضرورت تبلیغ در مناطق محروم

بعضی مناطق در طول سال روحانی نمی‌بینند و حتی در بعضی مناطق نماز میت را غیر روحانی می‌خوانند. فردای قیامت اگر به این افراد بگویند چرا عمل نکردید در پاسخ می‌گویند نمی‌دانستیم. لذا طلاب و روحانیون وظیفه دارند که به این مناطق هم سر بزنند و برای رضای خدا آنجا را مورد عنایت خود قرار دهند.

«والحمد لله رب العالمین»

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

تذکر اخلاقی:

روی عن حسن بن علی العسکری علیه السلام قال: «أَوْزَعُ النَّاسِ مَنْ وَقَفَ عِنْدَ الشُّبْهَةِ، أَعْبَدُ النَّاسِ مَنْ أَقَامَ عَلَى الْفَرَائِضِ، أَزْهَدُ النَّاسِ مَنْ تَرَكَ الْحَرَامَ، أَشَدُّ النَّاسِ اجْتِهَاداً مَنْ تَرَكَ الذُّنُوبَ»^۱

الامام العسکری علیه السلام فی تفسیره، عن آبائه، عن علی، عن النبی (ص) قال: «أَكْبَسُ الْكَيْسِيِّينَ مَنْ حَاسَبَ نَفْسَهُ، وَعَمِلَ لِمَا بَعْدَ الْمَوْتِ»^۲

در آستانه سالروز شهادت یازدهمین امام و پیشوا، وجود مقدس امام حسن عسکری علیه السلام هستیم. کلمات نورانی این بزرگواران می تواند مسیر کار ما را تعیین کند و درس هایی برای بهتر زندگی کردن با خودش داشته باشد. اینها هشدارهایی است که اگر به موقع به این هشدارها ترتیب اثر داده شود از افتادن ما در باتلاق های گناه و معصیت، جلوگیری می کند.

چند تذکر در این دو روایت است اول اینکه فرمود «أَوْزَعُ النَّاسِ مَنْ وَقَفَ عِنْدَ الشُّبْهَةِ» پارساترین افراد کسی است که در هنگام شبهه توقف می کند. یعنی نمی داند حرام است یا جائز است یا نیست مصلحت ما است یا نیست، پارساترین افراد کسی است که در هنگام مواجهه با این گونه شبهات توقف می کند و ورود پیدا نمی کند. چرا که حضرت توضیح می فرماید: «فَإِنَّ الْوُقُوفَ عِنْدَ الشُّبْهَاتِ خَيْرٌ مِنَ الْبَاقِيَتِ حَامٍ فِي الْهَلَكَاتِ»^۳ موقعی انسان عند الشبهه توقف می کند بهتر از این است که ندانسته به عرصه ای ورود کند که منجر به هلاکت وی شود.

۱ بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۳۷۳؛ تحف العقول ص ۴۸۹.

۲. وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۹۸.

۳. الکافی، ج ۱، ص ۶۸.

و اینکه فرمود: «أَعْبُدُ النَّاسَ مَنْ أَقَامَ عَلَى الْفَرَائِضِ» عابدترین مردم را در کسانی جستجو کنید که نسبت به واجباتی که بر دوششان است، پایبندتر هستند. «أَعْبُدُ النَّاسَ» به نماز و روزه و امر به معروف و نهی از منکر اهمیت می‌دهد و به انجام واجبات عشق می‌ورزد.

پیشوایان معصوم شیعه هر کدام به نوبه خود سرچشمه کمالات و منبع فضایل و صفات عالی انسانی محسوب می‌شوند. نه تنها شیعه بلکه افراد و گروه‌های مختلفی که با آن بزرگان در ارتباط بوده‌اند به این نکته اذعان دارند حتی مخالفین و معاندین آنان گاهی در لابلای سخنان خویش این حقیقت را ابراز کرده اند. یکی از کارگزاران حکومتی مأمون به نام رجاء بن ضحاک - که مامور آوردن امام هشتم علیه السلام از مدینه به خراسان بود - می‌گوید: هنگامی که امام رضا علیه السلام را به دستور مأمون از مدینه به خراسان آوردم، مأمون از رفتار و حالات و خصوصیات وی از من سؤالاتی کرد و من آنچه را که در طول سفر و در اوقات شبانه روز از علی بن موسی الرضا علیه السلام دیده بودم به خلیفه گزارش دادم. مأمون به من گفت: «يَا ابْنَ أَبِي الضَّحَّاكِ هَذَا خَيْرُ أَهْلِ الْأَرْضِ وَ أَعْلَمُهُمْ وَ أَعْبَدُهُمْ فَلَا تُخْبِرُ أَحَدًا بِمَا شَاهَدْتَهُ مِنْهُ لِنَلَّا يَظْهَرَ فَضْلُهُ إِلَّا عَلَى لِسَانِي وَ بِاللَّهِ أَسْتَعِينُ عَلَى مَا أَقْوَى مِنَ الرَّفْعِ مِنْهُ وَ الْإِسَاءَةِ بِهِ» ای پسر ضحاک! این شخص بهترین، داناترین و عابدترین فرد روی زمین است، آنچه را که از فضائل و مناقب و صفات والای او دیده ای نزد کسی فاش نکن»^۱

و اینکه فرمود: «أَزْهَدُ النَّاسِ مَنْ تَرَكَ الْحَرَامَ» زاهدترین افراد کسی است که محرمات را ترک می‌کند. دلخسوی او ترک گناه است. و فرمود: «أَشَدُّ النَّاسِ اجْتِهَاداً مَنْ تَرَكَ الذُّنُوبَ» پرتلاش‌ترین افراد کسی هست گناه را ترک می‌کند. و فرمود: «أَكْبَسُ الْكَيْسِيِّينَ مَنْ حَاسَبَ نَفْسَهُ، وَ عَمِلَ لِمَا بَعْدَ الْمَوْتِ» زیرکترین افراد به محاسبه نفس می‌پردازند و به فکر بعد از مرگش است.

تفسیر آیه ۲۶:

«إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي أَنْ يَضْرِبَ مَثَلًا مَا بَعُوضَةٌ فَمَا فَوْقَهَا فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَيَقُولُونَ مَاذَا أَرَادَ اللَّهُ بِهَذَا مَثَلًا يُضِلُّ بِهِ كَثِيرًا وَ يَهْدِي بِهِ كَثِيرًا وَ مَا يُضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفَاسِقِينَ»^۲

۱. عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۱۸۳.

۲. بقره/۲۶.

ترجمه: «خداوند از اینکه (به موجودات ظاهرا کوچکی مانند) پشه، و حتی کمتر از آن، مثال بزند شرم نمی‌کند. (در این میان) آنان که ایمان آورده‌اند، می‌دانند که آن، حقیقتی است از طرف پروردگارشان؛ و اما آنها که راه کفر را پیموده‌اند، (این موضوع را بهانه کرده) می‌گویند: «منظور خداوند از این مثل چه بوده است؟!» (آری)، خدا جمع زیادی را با آن گمراه، و گروه بسیاری را هدایت می‌کند؛ ولی تنها فاسقان را با آن گمراه می‌سازد!»

خلود دوزخیان:

چرا فردی که در این مدت کوتاه دنیا، گناه کرده اما کفر او خلود و همیشگی است؟ و این کار چگونه با عدل خدا سازگار است؟

گرچه دوزخیان به دلیل عمر محدودشان در مدت کوتاهی معصیت کرده‌اند اما نیت آنها این بوده که اگر همیشه در دنیا بمانند دست از عصیان برندارد. آن روایت معروفی که «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص نِيَّةُ الْمُؤْمِنِ خَيْرٌ مِنْ عَمَلِهِ وَ نِيَّةُ الْكَافِرِ شَرٌّ مِنْ عَمَلِهِ وَ كُلُّ عَامِلٍ يَعْمَلُ عَلَى نِيَّتِهِ» چون اگر مؤمن کار خوبی انجام می‌دهد در نظرش این است که اگر امکانش بود بیشتر انجام می‌داد و کافر هم وقتی کار شری انجام می‌دهد در نظرش این است که بیشتر شر برساند.

منظور از نیت چیست؟

حضرت آیت الله جوادی می‌فرمایند: منظور از نیت در مبحث خلود، قصد و اراده تنها نیست تا اشکال شود که خداوند به مجرد نیت گناه، کسی را عذاب نمی‌کند بلکه این نیت به معنای اعتقادی و شاکله‌ایست که انسان بر اساس آن عمل می‌کند «قُلْ كُلُّ يَعْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ»^۱ و نیت همان شخصیتی است که شکل گرفته. پس نتیجه می‌گیرند که نتیجه پاداش و کیفر ابدی، عقیده و جهان بینی انسان است و نه صرف عمل بلکه پاداش و کیفر ابدی تلفیقی از عمل و اعتقاد است.

عَنْ أَبِي هَاشِمٍ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «إِنَّمَا خُلِدَ أَهْلُ النَّارِ فِي النَّارِ لِأَنَّ نِيَّاتِهِمْ كَانَتْ فِي الدُّنْيَا أَنْ لَوْ خُلِدُوا فِيهَا أَنْ يَعْصُوا اللَّهَ أَبَدًا وَ إِنَّمَا خُلِدَ أَهْلُ الْجَنَّةِ فِي الْجَنَّةِ لِأَنَّ نِيَّاتِهِمْ كَانَتْ فِي الدُّنْيَا أَنْ لَوْ بَقُوا فِيهَا أَنْ يُطِيعُوا اللَّهَ أَبَدًا فَبِالنِّيَّاتِ خُلِدَ هَؤُلَاءِ وَ هَؤُلَاءِ ثُمَّ تَلَا قَوْلَهُ تَعَالَى: قُلْ كُلُّ يَعْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ قَالَ عَلَى نِيَّتِهِ»^۲

۱. اسری/۸۴.

۲. نور الثقلین، جلد ۱، ص ۴۶.

هر آینه اهل آتش در آتش مغلندند چون نیت‌شان این است که همیشه معصیت کنند و هر آینه بهشتیان همیشه در بهشت هستند چون نیت‌شان این است که اگر همیشه در دنیا بودند خدا را عبادت می‌کردند. و بخاطر نیت‌شان خالد هستند.

بنابراین برای شخص کافر بر اساس کفرش گناه ثبت می‌شود و گناه عملی وی هم علاوه بر گناهان اعتقادی وی گناه ثبت می‌شود، و برای مؤمن منهایی عمل، برایش ثواب می‌نویسند چون مؤمن است و برای اعمال او هم بر اساس اعتقادش ثواب می‌نویسند.

نتیجه: لذا علت مغلد بودن دوزخیان این است که بعد از قبر و سوال و جواب و دوزخ اگر به دنیا برگردد باز مثل سابق هستند. خداوند می‌فرماید: «بَلْ بَدَأَ لَهُمْ مَا كَانُوا يُخْفُونَ مِنْ قَبْلُ وَلَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ»^۱ (آنها در واقع پشیمان نیستند، بلکه اعمال و نیاتی را که قبلاً پنهان می‌کردند، در برابر آنها آشکار شده (و به وحشت افتاده‌اند) و اگر بازگردند، به همان اعمالی که از آن نهی شده بودند باز می‌گردند و آنها دروغگو یابند).

از جهت کلامی نیت بی اثر نیست و لذا نیت هم ملاحظه است؛ خداوند می‌فرماید: «لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَإِنْ تُبَدُّوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخَفُّوهُ يُحَاسِبِكُمْ بِهِ اللَّهُ فَيَعْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»^۲ آنچه در آسمانها و زمین است، از آن خداست و (از این رو) اگر آنچه را در دل دارید، آشکار سازید یا پنهان، خداوند شما را بر طبق آن، محاسبه می‌کند. سپس هر کس را بخواهد (و شایستگی داشته باشد)، می‌بخشد و هر کس را بخواهد (و مستحق باشد)، مجازات می‌کند و خداوند به همه چیز قدرت دارد. و هم چنین در آیه دیگری این چنین می‌فرماید: «وَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي أَنْفُسِكُمْ فَاحْذَرُوهُ وَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ حَلِيمٌ»^۳ و بدانید خداوند آنچه را در دل دارید، می‌داند. از مخالفت او پرهیزید و بدانید خداوند، آمرزنده و بردبار است (و در مجازات بندگان، عجله نمی‌کند).

«والحمد لله رب العالمین»

۱. انعام/۲۷.

۲. بقره/۲۸۴.

۳. بقره/۲۳۵.

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

تذکر اخلاقی:

«مَنْ أَحَبَّ الدُّنْيَا دَهَبَ خَوْفُ الْآخِرَةِ مِنْ قَلْبِهِ وَمَا أُوتِيَ عَبْدٌ عِلْمًا فَازْدَادَ لِلدُّنْيَا حُبًّا إِلَّا اِزْدَادَ مِنَ اللَّهِ بُعْدًا وَ اِزْدَادَ اللَّهُ عَلَيْهِ غَضَبًا»^۱

«ای هشام، هر که دنیا دوست شد بیم آخرت از دلش برود. به بنده‌ای دانشی ندهند که به دنیا دوستی خود بیفزاید مگر آنکه دوریش از خدا فزونتر و خشم خدا بر او بیشتر شود.»^۲

دنیا محل کاسبی اولیاء خدا است «الدُّنْيَا دَارُ صِدْقٍ لِمَنْ عَرَفَهَا وَ مِضْمَارُ الْخُلَاصِ لِمَنْ تَزَوَّدَ مِنْهَا هِيَ مَهْبِطُ وَحْيِ اللَّهِ وَ مَجْرُ أَوْلِيَائِهِ اتَّجَرُوا فَرَبِحُوا الْجَنَّةَ»^۳ «دنیا خانه راستی است برای کسی که آن را بشناسد و میدان راحتی است برای توشه گیران، دنیا محل وحی الهی و تجارتخانه اولیاء اوست شما هم تجارت کنید تا سودمند شوید.» اما بعضی دنیا راه هدف قرار می‌دهند بجای آنکه دنیا را برای رسیدن به کمالات انسانی وسیله قرار دهند. آنچه در مورد دنیا مذمت شده این است که دنیا هدف بشود در صورتی که دنیا وسیله است. در روایات برای دنیا مثال زده شده که دنیا مثل پلی است که انسان از روی آن عبور می‌کند و انسان عاقل روی پل خانه نمی‌سازد. دلبستگی به دنیا معنی ندارد و البته حب دنیا این نیست که انسان مال و اموال زیادی داشته باشد بلکه ممکن است شخصی مال ندارد ولی دلبسته دنیا است.

حکایت درویش و مرحوم نراقی (ره):

درویشی، نام ملا احمد نراقی و تعریف کتاب معراج السعادة او را شنیده و به شدت مرید و شیفته وی شده بود. به همین سبب روزی درویش به قصد زیارت ملا احمد نراقی وارد شهر کاشان می‌شود و چون دستگاه ریاست، رفت و آمد و مراجعه مردم را به وی می‌بیند، اندکی از ارادتش نسبت به او کاسته می‌شود. از سوی

۱. تحف العقول عن آل الرسول، ص ۳۹۹.

۲. (رهاورد خرد) ترجمه تحف العقول، ص ۴۰۵. « یعنی اگر بنده‌ای که علمش داده‌اند به جای افزودن بر زهد خویش بر دنیا دوستی خود بیفزاید به همان اندازه از خداوند دورتر شود. م.»

۳. الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، ج ۱، ص ۲۹۶.

دیگر ملا احمد نراقی هم در دیدارهایی که با درویش انجام می‌دهد متوجه این موضوع می‌گردد. بعد از چند روزی درویش می‌گوید که تصمیم دارد به کرپلا برود ملا احمد در جواب می‌گوید: چه بهتر که من هم چنین قصدی داشتم پس صبر کن تا با هم حرکت کنیم.

در اینجا درویش می‌پرسد، چند روز باید صبر کنم تا شما آماده شوید؟ جواب می‌شنود: همین الان مهیا هستم. سپس با هم این سفر را آغاز می‌کنند. وقتی به چند فرسخی قم می‌رسند به خاطر رفع خستگی در کنار چشمه‌ای اتراق می‌کنند در اینجا درویش می‌گوید: کشکول خود را در خانه شما جا گذاشته‌ام. ملا احمد نراقی می‌فرماید: این که چیزی نیست وقتی از سفر بازگشتیم، آن را تحویل می‌گیری. او قبول نمی‌کند و می‌گوید: من به این کشکول خیلی علاقه‌مندم. ملا احمد سوال می‌کند: آیا نمی‌توانی مدتی بدون کشکول باشی؟ او جواب می‌دهد: من تبرزین خودم را می‌خواهم و آماده بازگشت به کاشان می‌شود.

در این هنگام آن فقیه زاهد و پارسا می‌فرماید: "ای درویش! من به آن ریاست و مقام و منزلتی که در کاشان دارم، اینقدر وابسته نیستم که تو به این کشکول خود وابسته‌ای؟!"

حب دنیا مورد مذمت است و هیچ وقت زهد را بد معنی نکنید که زهد یعنی پوشیدن لباس ژولیده در صورتی که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: «أَنَّه قَالَ الزُّهْدُ كُلُّهُ بَيْنَ كَلِمَتَيْنِ فِي الْقُرْآنِ قَالَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَى مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ»^۱. همه زهد در دو کلمه از قرآن فراهم است: خدای سبحان می‌فرماید: «تا بر آنچه از دستتان رفته دریغ نخورید، و بدانچه به شما رسیده شادمان مباشید. و آن که بر گذشته دریغ نخورد و به آینده شادمان نباشد از دو سوی زهد گرفته است.»

«وَمِنَ النَّاسِ وَالدَّوَابِّ وَ الْأَنْعَامِ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ كَذَلِكَ إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ غَفُورٌ»^۲. و از انسانها و جنبندگان و چهارپایان انواعی با رنگهای مختلف، (آری) حقیقت چنین است: از میان بندگان خدا، تنها دانشمندان از او می‌ترسند؛ خداوند عزیز و غفور است!

ضرورت حضور در حوزه و استفاده از علما:

حوزه محل کسب علوم دینی است و محل کسب صفات اخلاقی است و کسی که در حوزه مهذب نشود جایی دیگری هم مهذب نمی‌شود.

۱. نهج ابلاغه، ص ۵۵۴.

۲. فاطر / ۲۸ .

من در کنار قبر مرحوم میرزای قمی، مرد سالخورده‌ای را دیدم که قزوینی بود و خانه و کاشانه‌ی خویش را رها ساخته و در آنجا معتکف شده بود. او در آنجا قرآن تلاوت می‌کرد و باران اشک از دیدگانش می‌بارید. دلیل آن همه ارادت و اندوه را پرسیدم، گفت: من در تأسف دیر شناختن میرزا، اشک می‌ریزم و در اندوه کم سعادتی و بی‌توفیقی خودم که چگونه او را نشناختم و زود از دستم رفت. پرسیدم: چطور و از کجا با او آشنا شدی؟ گفت: دوست عزیز! من قزوینی هستم. دوسال پیش از رحلت این مرد بزرگ، از شهر خود آهنگ حج نمودم و از راه دریا بسوی بیت الله الحرام حرکت کردم. روزی در طبقه‌ی زیرین کشتی در طبقه‌ای که ما در وسط دریای عمان، بر روی امواج آبها پیش می‌برد همیان خود را در گوشه‌ای خلوت از کمر باز کردم تا پول خود را شمرده و تنظیم نمایم. همانطور که در حال مرتب کردن پولهای خودم بودم به ناگاه چشمم به مردی افتاد که بالای سرم بر طبقه‌ی فوقانی کشتی مراقب من بود و پولها و خصوصیات همیان مرا خوب دید می‌زد. همیان را بار دیگر به کمر بستم و سرجای خویش نشستم.

پس از ساعتی دیدم از طبقه‌ی فوقانی کشتی سر و صدا طنین انداز شد. پرسیدم: جریان چیست؟ پاسخ دادند: مسافری سرو صدا به راه انداخته که همیان پول من با این نشانه‌ها و ویژگی‌ها به سرقت رفته است و اینک از جانب ناخدای کشتی، گروهی ماموریت بازرسی و تفتیش یافته‌اند و تصمیم گرفته‌اند که اگر سارق را با همیان بیابند او را به امواج دریا بیفکنند. هنگامی که دقت کردم، دیدم آن مردک شرور، همه‌ی نشانه‌های همیان مرا به هنگام شمارش پول و تنظیم آن، دید زده و آن را از آن خود جا زده است. در کشاکش سختی قرار گرفتم، چرا که همه‌ی سرمایه‌ام به علاوه‌ی آبرو و جانم در خطر قرار گرفته بود. هر چه فکر کردم جز گذشتن از مال برای نجات جان و آبروی خود، راه دیگری نیافتم. به همین دلیل به کناری آمدم و همیان را به آرامی از کمر بازکردم و با همه وجود خطاب به امیرمؤمنان علیه السلام گفتم: علی جان! تو امین خدا هستی و من اینک بنده‌ی بی‌پناه خدا، همیان خویش را به تو می‌سپارم، بگیر و آن را به امواج آبها انداختم. بی‌درنگ بازگشتم و سرجای خود قرار گرفتم اما غرق در غم و اندوه که حال با دست تهی و بی‌زاد و پول، چگونه این سفر را به انجام رسانم؟ در این اندیشه بودم که گروه تفتیش با همان عنصر شرور به طبقه‌ی زیرین کشتی آمدند و مرا نیز مورد بازرسی دقیقی قرار دادند و چیزی نیافتند.

ناخدا به مدعی دروغ پرداز گفت: ما همه‌ی مسافرین کشتی و بسته‌های همراه آنان را بازدید کردیم و چنین چیزی که تو نشانه می‌دهی نیافتیم. چرا این تهمت را به بندگان خدا و زائران بیت الله می‌زنی؟ آن

مردک دروغ پرداز، واماند و رنگ چهره‌اش به کلی تیره و تار گردید و بسیاری دریافتند که او دروغگو و دزد است پس به او حمله کردند و به کیفرش رساندند. اما این دیگر برای من همیان پول نمی‌شد. من با وضعیت سخت و رقت‌باری خود را به مکه رساندم و پس از انجام مناسک و زیارت قبر مطهر پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم در مدینه، به سوی عراق شتافتم. در عراق نخست به بارگاه ملکوتی امیرمؤمنان علیه السلام رفتم و گفتم: سالار من! همیانی را که در دریا به شما سپردم اینک سخت بدان نیازمندم، عنایت بفرمایید. و سخت گریستم. شامگاه همان روز بود که در خواب امیرمؤمنان علیه السلام را دیدم که فرمود: برو قم و همیانت را از میرزای قمی تحویل بگیر. از خواب بیدار شدم و از آنچه دیده بودم شگفت زده گشتم. با خود گفتم: من همیانم را بر امواج آبهای در دریای عمان افکندم، اینک چگونه آن را در قم از میرزا ابوالقاسم قمی بخواهم؟! آخر من که آن جناب را نمی‌شناسم، او کیست؟ روز دوم به حرم شرفیاب گشتم و با همه‌ی وجود، همیان را از خود امیرمؤمنان علیه السلام مطالبه کردم. در شامگاه همان روز بار دیگر همان خواب را دیدم و همان دستور را شنیدم. روز سوم باز به حرم رفتم و باز، شب همان روز امیرمؤمنان علیه السلام را در عالم رویا دیدم که همان دستور را تکرار فرمود. به آن گرامی گفتم: سرورم! میرزای قمی را نمی‌شناسم. فرمود: او مرجع تقلید است و شناخته شده، برو. گفتم: سالار من! اینک چگونه خویشتن را به قم برسانم؟ من که سفر بیت الله را با فقر و تهیدستی و رنج بسیار به پایان برده و چیزی ندارم. فرمود: به بازار برو و با این آدرس و نشان بیست لیره از فلان صراف بگیر و برو. از خواب بیدار شدم و بامداد آن شب به بازار رفتم و طبق آدرس و نشان، مرد صراف را پیدا کردم. او به خوبی مرا پذیرفت و از من دلجویی کرد و پرسید: کاری دارید؟ پاسخ دادم: آری حواله دارم گفت: چقدر است؟ گفتم: بیست لیره. او مبلغ را به من تسلیم کرد و من شاد و مسرور از دریافت خرج سفر، مقدار سوغات فراهم ساخته و بسوی قم حرکت کردم. پس از رسیدن به شهر قم از منزل میرزای قمی جویا شدم. به من نشان دادند. هنگامی که وارد شدم دیدم که او مشغول تدریس است. پس از پایان درس و رفتن شاگردانش، مرا فراخواند و پرسید: کاری دارید؟ گفتم: آری. گفت: بفرمایید. من نیز جریان خویش را از آغاز تا فرجام برای او نقل کردم. او مرا مورد تفقد قرار داد و گفت: اینک همیانت حاضر است. و خود برخاست و آورد و گفت: نگاه کن، ببین همه چیز درست است؟ همیان را دریافت کردم. دیدم شگفتا همان است و هنگامی که گشودم دیدم پولها نیز همانگونه است که در کشتی مرتب نموده و به دریا افکنده بودم.

از شور و شغف دست آن مرد بزرگ را بوسه باران ساختم و پس از خداحافظی بسوی قزوین حرکت کردم. در شهر قزوین پس از دید و بازدیدها و رفتن میهمانان، روزی همسرم گفت: راستی شنیده بودم پولت را گم کرده و به زحمت افتاده‌ای، خدا می‌داند چقدر ناراحتی کشیدم. گفتم: آری و جریان را از اول تا آخر برای همسرم گفتم، باور نمی‌کرد؛ سوگندها خوردم تا پذیرفت، آنگاه گفت: بنده‌ی خدا پس چرا آن مرد بزرگ را رها کردی؟! چرا برای خدمت به او و کسب معنویت و کمال نماندی؟! اینک بپا خیز تا به قم و بسوی آن روحانی و عالم وارسته برویم. به تشویق و تحریک همسرم، هر آنچه داشتم به فروش رساندم و با خانواده‌ی خویش به سوی قم آمدم، اما دریغا که پس از ورود به قم، شهر را بسان روز عاشورا یکپارچه غرق در غم و اندوه یافتیم. پرسیدم: چه خبر است؟ گفتند: عالم ربانی آیه الله میرزای قمی رحلت کرده است. من که در فقدان او احساس کردم زیان جبران ناپذیری کرده و شخصیت محبوبی را از دست داده‌ام با خود عهد نمودم که تا زنده هستم روز و شب کنار مرقد منورش حضور یافته و برای شادی روح بلند و با عظمتش قرآن تلاوت نمایم.

ادامه تفسیر آیه ۲۶:

«إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي أَنْ يَضْرِبَ مَثَلًا مَا بَعُوضَةٌ فَمَا فَوْقَهَا فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَيَقُولُونَ مَاذَا أَرَادَ اللَّهُ بِهَذَا مَثَلًا يُضِلُّ بِهِ كَثِيرًا وَيَهْدِي بِهِ كَثِيرًا وَمَا يُضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفَاسِقِينَ»^۱

ترجمه: «خداوند از اینکه (به موجودات ظاهرا کوچکی مانند) پشه، و حتی کمتر از آن، مثال بزند شرم نمی‌کند. (در این میان) آنان که ایمان آورده‌اند، می‌دانند که آن، حقیقتی است از طرف پروردگارشان؛ و اما آنها که راه کفر را پیموده‌اند، (این موضوع را بهانه کرده) می‌گویند: منظور خداوند از این مثل چه بوده است؟ (آری)، خدا جمع زیادی را با آن گمراه، و گروه بسیاری را هدایت می‌کند؛ ولی تنها فاسقان را با آن گمراه می‌سازد!»

شان نزول:

جناب بن عباس از مفسر معروف می‌گوید: هنگامی که خداوند متعال پیرامون مسائل گذشته مثال زد. گفتند که خداوند بالاتر از آن است که در رابطه با منافقین این شکلی مثال بزند.

«مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ الَّذِي اسْتَوْقَدَ نَارًا فَلَمَّا أَضَاءَتْ مَا حَوْلَهُ ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ وَتَرَكَهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ لَا يُبْصِرُونَ» (۱۷) «صَمُّكُمْ بِكُمْ عُمَى فَهُمْ لَا يَرْجِعُونَ» (۱۸) «أَوْ كَصَيْبٍ مِنَ السَّمَاءِ فِيهِ ظُلُمَاتٌ وَرَعْدٌ وَبَرْقٌ يَجْعَلُونَ أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ مِنَ الصَّوَاعِقِ حَذَرَ الْمَوْتِ وَاللَّهُ مُحِيطٌ بِالْكَافِرِينَ»^۱

ترجمه: «آنان [منافقان] همانند کسی هستند که آتشی افروخته (تا در بیابان تاریک، راه خود را پیدا کند)، ولی هنگامی که آتش اطراف او را روشن ساخت، خداوند (طوفانی می فرستد و) آن را خاموش می کند؛ و در تاریکیهای وحشتناکی که چشم کار نمی کند، آنها را رها می سازد. (۱۷) آنها کران، گنگها و کورانند؛ لذا (از راه خطا) باز نمی گردند! (۱۸) یا همچون بارانی از آسمان، که در شب تاریک همراه با رعد و برق و صاعقه (بر سر رهگذران) ببارد. آنها از ترس مرگ، انگشتانشان را در گوش های خود می گذارند؛ تا صدای صاعقه را نشنوند. و خداوند به کافران احاطه دارد (و در قبضه قدرت او هستند).»

لذا نسبت به وحی خدا تردید کردند و خداوند در آیه ۲۶ جواب می دهد که «إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي أَنْ يَضْرِبَ مَثَلًا مَا بَعُوضَةٌ».

بعضی گفته اند موقعی که خداوند متعال مثال عنکبوت و پشه زد اینها اعتراض کردند: «إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ يَخْلُقُوا ذُبَابًا وَلَوْ اجْتَمَعُوا لَهُ وَإِنْ يَسْلُبْهُمُ الذُّبَابُ شَيْئًا لَا يَسْتَفْذُوهُ مِنْهُ ضَعُفَ الطَّالِبُ وَالْمَطْلُوبُ»^۲.

ترجمه: «ای مردم! مثلی زده شده است، به آن گوش فرا دهید: کسانی را که غیر از خدا می خوانید، هرگز نمی توانند مگسی بیافرینند، هر چند برای این کار دست به دست هم دهند! و هر گاه مگس چیزی از آنها برباید، نمی توانند آن را باز پس گیرند! هم این طلب کنندگان ناتوانند، و هم آن مطلوبان (هم این عابدان، و هم آن معبودان)»

اهمیت و جایگاه مثل:

ضرورت و کاربرد مثل بر احدی پوشیده نیست. بعضی از این سخنرانان امروزی از مثال برای بیان دیدگاه خود استفاده می کنند در جاهلیت که آن اشعار که در اوج فصاحت و بلاغت بود را می گفتند و بعضی از آن اشعار را مثل تشکیل می داد.

۱. بقره/۱۷-۱۹.

۲. حج/۷۳.

و لَذِبَابُ فِي الْجَرَحِ مُمَدِّدٌ

تَنَالُ مَا قَصُرَتْ عَنْهُ يَدُ الْأَسَدِ

برای یک پشه در ایجاد زخم قدرتی و دستی است که دست شیر به آنجا نمی‌رسد. یعنی کاری که یک شیر از انجام آن ناتوان است از یک پشه بر می‌آید.

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ ضَرْبٌ مِّثْلُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ يَخْلُقُوا ذُبَابًا وَلَوْ اجْتَمَعُوا لَهُ وَإِنْ يَسْلُبْهُمْ الذُّبَابُ شَيْئًا لَا يَسْتَنْقِذُوهُ مِنْهُ ضَعُفَ الطَّالِبُ وَالْمَطْلُوبُ»^۱

ای مردم! متلی زده شده است، به آن گوش فرا دهید: کسانی را که غیر از خدا می‌خوانید، هرگز نمی‌توانند مگسی بیافرینند، هر چند برای این کار دست به دست هم دهند! و هر گاه مگس چیزی از آنها برباید، نمی‌توانند آن را باز پس گیرند! هم این طلب‌کنندگان ناتوانند، و هم آن مطلوبان (هم این عابدان، و هم آن معبودان)!

در این آیه شریفه کلمه یَسْتَخِي از حیا که در مقابل وقاحت گرفته شده و بر اساس شرم و انفعال ممکن است تغییری در حیات انسان پیش آید و معمولاً کسی که خجل می‌شود در صورتش سرخی به وجود می‌آید.

نکته اول:

چرا حیا به خداوند نسبت داده شده؟ «إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي أَنْ يَضْرِبَ مَثَلًا مَا بَعُوضَةً» حیا از اوصاف فعل خداوند است و اشاره ای به مقام ذات ندارد بنابراین چون مربوط به فعل خدا است چه ما چیزی را سلب کنیم و چه چیزی را اثبات کنیم برای خدای متعال مثل این ضرب المثل و غیره اشکالی نیست.

نکته دوم:

حیا الزاماً مرادف خجالت نیست، چون خجالت در چهره انسان ظاهر می‌شود اما حیا فراتر از خجالت است و نوعی توانمندی و قدرت است. وقتی انسان در مقابل گناه حیا می‌کند نوعی قدرت است و کسی که حیا ندارد ایمان ندارد.

«وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

تذکر اخلاقی:

قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى عَلَيْهِ السَّلَامُ: «شِيعَتُنَا الْمُتَبَاذِلُونَ فِي وَلَائِنَا الْمُتَحَابُّونَ فِي مَوَدَّتِنَا الْمُتَزَاوِرُونَ فِي إِحْيَاءِ أَمْرِنَا الَّذِينَ إِنْ غَضِبُوا لَمْ يَظْلَمُوا وَإِنْ رَضُوا لَمْ يُسْرِفُوا بَرَكَتُهُ عَلَى مَنْ جَاوَرُوا سَلَامٌ لِمَنْ خَالَطُوا»^۱

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «شیعیان ما کسانی می باشند که برای ولایت ما به یکدیگر بخشش کنند و در راه دوستی ما با یکدیگر دوستی نمایند و برای زنده کردن امر ما به دیدار یکدیگر می روند، اگر خشم کنند ستم نکنند و اگر راضی باشند اسراف نورزند، برکت همسایگانند و با معاشرین خود سلم و صفا دارند.»

هر چه بر عمر ما می گذرد و بر علم و دانش ما افزوده می شود باید خود را بیازماییم که آیا این علامات شیعه بودن بر ما تطبیق دارد یا نه؟ اگر این ویژگی ها و خصوصیات در ما باشد، می تواند خروجی مناسبی داشته باشد و برای دیگران هم مفید باشد. شیعیان بخصوص طلاب علوم دینی کسانی هستند که در مورد ما اهل بیت بذل و بخشش و سرمایه گذاری می کنند و تلاش می کنند و دقتی داشته و بی تفاوت نیستند. به حرف اکتفا نمی کنند و در تبلیغ و غیر تبلیغ این شعاع نور اهل بیت علیهم السلام را گسترش می دهند. باید بنیادهای عشق به اهل بیت علیهم السلام را تقویت کنیم.

نمونه ای از این شیعیان آن طلبه ای است که در خارج از ایران مسجدی درست کرده بود به او اشکال شد که اینجا که شیعه ای نیست چرا تو اینقدر هزینه کرده ای؟ در پاسخ گفت: روز جمعه تشریف بیاورد مسجد و جواب خود را بگیرد. روز جمعه که شد دیدم که جمیع مسلمین به او اقتدا می کردند و علت موفقیت او تبیین فضائل اهل بیت علیهم السلام بوده است. اگر محبت اهل بیت علیهم السلام در دل کسی قرار گرفت به شکل طبیعی دیگر جایی برای غیر نمی ماند. در بعضی کشورهای آفریقایی که وقتی رئیس یک قبیله شیعه می شود، تمام قبیله شیعه می شوند.

۱. الکافی، ج ۲، ص ۲۳۷.

عَلَيْ بْنِ مُوسَى الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَام يَقُولُ: «رَحِمَ اللَّهُ عَبْدًا أَحْبَبْنَا فَأَمَرْنَا فَقُلْتُ لَهُ وَكَيْفَ يُحْيِي أَمْرَكُمْ قَالَ يَتَعَلَّمُ عُلُومَنَا وَيُعَلِّمُهَا النَّاسَ فَإِنَّ النَّاسَ لَوْ عَلِمُوا مَحَاسِنَ كَلَامِنَا لَاتَّبَعُونَا»^۱

«خدا رحم نموده و پیامرزد بنده‌ای را که کار (طریقه و روش) ما را زنده (و برپا) دارد، به آن حضرت گفتیم: و چگونه کار شما را زنده گرداند؟ فرمود: علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و بمردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی‌آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می‌کنند.»

نشانه‌های شیعه:

«الْمُتَحَابُّونَ فِي مَوَدَّتِنَا» شیعیان کسانی هستند که محبت ما در جامعه گسترش می‌دهند.
 «الْمُتَزَاوِرُونَ فِي إِحْيَاءِ أَمْرِنَا» برای احیاء امر و مکتب ما به زیارت یکدیگر می‌روند.
 «الَّذِينَ إِنْ غَضِبُوا لَمْ يَظْلِمُوا» شیعیان واقعی ما کسانی هستند که اگر غضبناک شدند به دیگران ظلم نمی‌کنند. در روایت هست اگر شخصی غضبناک شد و بعد از مدتی آرام شد عاقل است و اگر آرام نشد در عقلش تردید است.

«وَإِنْ رَضُوا لَمْ يُسْرِفُوا» و اگر در خوشی و رضایت باشند اسراف نمی‌کنند و تجاوز از حد نمی‌کنند.
 «بَرَكَةُ عَلَى مَنْ جَاوَزُوا سِلْمَ لِمَنْ خَالَطُوا» کسانی که اطراف آنها هستند از این شیعه در رضایت هستند و رفتارشان آنقدر سالم است که دیگران از رفتار آنها پی به مکتب اهل بیت علیهم السلام می‌برند و اما اگر شخصی بر عکس باشد نتیجه منفی دارد. اگر ما حقیقتاً پیرو اهل بیت علیهم السلام باشیم دنیا گرایش به اهل بیت علیهم السلام پیدا می‌کند.

ادامه تفسیر آیه ۲۶:

«إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي أَنْ يَضْرِبَ مَثَلًا مَا بَعُوضَةٌ فَمَا فَوْقَهَا فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَيَقُولُونَ مَاذَا أَرَادَ اللَّهُ بِهَذَا مَثَلًا يُضِلُّ بِهِ كَثِيرًا وَيَهْدِي بِهِ كَثِيرًا وَمَا يُضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفَاسِقِينَ»^۲
 بحث به اینجا رسید؛ در مورد مفهوم حیا و جایگاه حیا اینطور در روایات آمده است که حیا از سپاه عقل است و انسانهای که حیا دارند ایمان دارند. اهل لغت در مورد کلمه حیا می‌گویند: «الحياء: الانقباض و

۱. بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، ج ۲، ص ۳۰.

۲. بقره/۲۶.

الانزجار عن شيءٍ مخافته الملامه» که حیا به معنایی خودداری و دوری کردن از کاری به دلیل ملامت و سرزنش.

راغب اصفهانی در کتاب مفردات خود می‌گوید: «الحیاء: انقباض النفس عن الاقباحه و ترک». حیا خودداری کردن نفس از زشتی‌ها است و ترک زشتی است.

حیا بر دو قسمت است: حیا ممدوح و حیا مذموم؛ حیا ممدوح حیائی پسندیده، بجا و بحق است. انسان نگران از سرزنش دیگران است و نگران عواقب اعمال خود است. لذا با توان خود سعی می‌کند کوتاهی نکند و کارهای مربوطه را انجام دهد. مثلاً در مسائل اخلاقی حیا می‌کند کاری را انجام دهد که مورد توبیخ و خشم پروردگارش قرار گیرد؛ هوای نفس انسان را به سمت و سویی می‌کشانند، لذا در خیابان که راه می‌رود حیا می‌کند که به هر جایی نگاه کند و ببیند توجه‌اش به این است که نکند تمایل شهوانی از من صادر شود و خداوند متعال من را توبیخ کند. یا در مسائل اجتماعی و مالی حیا دارد مثلاً دستش را به هر مالی دراز نمی‌کند شرم می‌کند که این مال صاحب دارد. سخن بدون مدرک و سند نمی‌گوید، حیا می‌کند پرده‌ری کند و آبرویی دیگران را ببرد و در مقام داوری غیر عادلانه داوری نمی‌کند و یک نوع شرم از حضرت باری تعالی است و در نتیجه این شرم می‌شود.

و اما حیا مذموم؛ گاهی غصه غیر این است و انسان دارای انحرافات می‌شود مثلاً چند دوست ناباب او را دعوت به کار خلاف و زشتی می‌کند و حیا می‌کند دعوت دوست را نپذیرد این حیا و شرم است اما حیا مذموم است. خودداری است اما شرم و حیاء ناپسند.

«إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي أَنْ يَضْرِبَ مَثَلًا» کلمه «مَثَلًا» در آیه شریفه صفت مشبهه است که به معنایی چیزی است که به مثلّیت متصف می‌شود و تماثل در آن است. اما گاهی مَثَل کلامی است و گاهی مَثَل به معنایی الگو است:

مَثَل کلامی همین کلامی است که در آیه می‌فرماید «مَثَلًا يُضِلُّ بِهِ كَثِيرًا وَيَهْدِي بِهِ كَثِيرًا» موقعی که شنوده می‌خواهی کسی با عمق بیشتری کلام را درک کند مثال می‌زند و اصطلاحاً می‌گویند مَثَل کلامی.

و گاهی مَثَل به عنوان الگو و نمونه و اسوه مطرح می‌شود «فَجَعَلْنَاهُمْ سَلَفًا وَمَثَلًا لِلْآخِرِينَ»^۱ و آنها را پیشگامان (در عذاب) و عبرتی برای دیگران قرار دادیم. این جنبه الگو است. «إِنْ هُوَ إِلَّا عَبْدٌ أَنْعَمْنَا عَلَيْهِ وَ

جَعَلْنَاهُ مَثَلًا لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ^۱ مسیح فقط بندهای بود که ما نعمت به او بخشیدیم و او را نمونه و الگویی برای بنی اسرائیل قرار دادیم.

در آیه شریفه مراد مَثَل کلامی مورد نظر است نه مثل الگویی؛ دلیل بر اینکه منظور از «مَثَلًا» در آیه شریفه، مَثَل کلامی است این است که هر چند می‌توان یک مورچه و مگس مثل و الگو باشد و در اینجا مقصود الگو بودن نیست، مثلاً از یک مورچه استقامت و تلاش را می‌توان درک کرد چون همت مورچه بلند است آنقدر می‌رود تا به قله برسد.

و لذباب فی الجرح مُمدِّد تنال ما قصرت عنه ید الاسدی

یعنی کاری که یک شیر از انجام آن ناتوان است از یک پشه بر می‌آید.

لذا در نهایت باید گفت که منظور از «مَثَلًا» در اینجا همان مثل کلامی است نه مثل الگویی.

«إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي أَنْ يَضْرِبَ مَثَلًا مَا» در مورد حرف «ما» در اینجا دو احتمال وجود دارد:

احتمال اول: زائده باشد و برای تأکید باشد و حرف ما مفهوم مثل را تأکید می‌کند.

احتمال دوم: ما للابهام و مای ابهامیه باشد؛ یعنی یک مثل نامشخص است که با کلمه ما بَعُوضَةً که عطف بیان برای ما ابهامیه است بیان می‌شود و منظور فَمَا فَوْقَهَا که به معنی آنچه بالاتر از آن است اما منظور این نیست که پشه یک مثال است و ما فوق پشه منظور مگس باشد بلکه منظور این است خداوند حیا نمی‌کند از پشه و یا پست‌تر و کوچک‌تر از پشه مثال بزند چون اگر به معنایی بالاتر بگیریم آن خصوصیت بلاغی از بین می‌رود. و کلمه بَعُوضَةً از بعض گرفته شده.

دو برخورد متفاوت با مثال‌های خداوند و قرآن وجود دارد: یک نوع بخورد این است که عده‌ای از رهگذر قرآن هدایت می‌شوند و نوع دیگر برخورد با قرآن کسانی هستند که به ظالمت می‌رسند. لذا طبق آیات قرآن، قرآن برای عده‌ای نعمت است و برای عده‌ای نعمت است:

«وَنُزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا»^۲ و از قرآن، آنچه شفا و رحمت است برای مؤمنان، نازل می‌کنیم؛ و ستمگران را جز خسران (و زیان) نمی‌افزاید.

۱. زخرف/۵۹.

۲. اسراء/۸۲.

عده‌ای با تلاوت قرآن رشد می‌کنند «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ»^۱ مؤمنان، تنها کسانی هستند که هرگاه نام خدا برده شود، دل‌هایشان ترسان می‌گردد؛ و هنگامی که آیات او بر آنها خوانده می‌شود، ایمانشان فزون‌تر می‌گردد؛ و تنها بر پروردگارشان توکل دارند.

«الحمد لله رب العالمين»

۱. انفال/۲.

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

تذکر اخلاقی:

قال علی بن موسی الرضا: «وَأَحْسِنُوا الظَّنَّ بِاللَّهِ فَإِنَّ مَنْ حَسَنَ ظَنَّهُ بِاللَّهِ كَانَ اللَّهُ عِنْدَ ظَنِّهِ بِهِ وَمَنْ رَضِيَ بِالْقَلِيلِ مِنَ الرِّزْقِ قَبِلَ اللَّهُ مِنْهُ التَّيْسِيرَ مِنَ الْعَمَلِ وَمَنْ رَضِيَ بِالتَّيْسِيرِ مِنَ الْحَلَالِ خَفَّتْ مُتَوَتُّتُهُ وَتَنَعَّمَ أَهْلُهُ وَبَصَّرَهُ اللَّهُ دَاءَ الدُّنْيَا وَدَوَاءَهَا وَأَخْرَجَهُ مِنْهَا سَالِمًا إِلَى دَارِ السَّلَامِ»^۱

امام رضا (ع) می فرماید: «به خداوند خوش گمان باشید زیرا هر که به خدا خوش گمان است خدا با همان گمانی که به خدا دارد با او است و هر که به اندک روزی خرسند است اندک کرداری از او پذیرفته شود، و هر که به حلالی اندک خرسند است بارش سبک است و خاندانش در نعمتند و خداوندش به درد دنیا و هم به درمان آن بینا سازد و او را به سلامت از دنیا به خانه ایمنی (بهشت) درآورد. در شرح این جمله گفته اند: معنایش این است که خدای عز و جل همراه با خوش گمانی (و نیت خوب) بنده خود در کار نیک و بدگمانی و بدبختی او در کار بد است زیرا هر که کارش نیک باشد گمانش نیک است و هر که عملش بد باشد گمانش بد است.»

بعضی به خداوند سوءظن دارند و مدام شکوه می کنند که چرا فقیر شدیم! بجایی اینکه عدم توفیقات را به گردن خودمان بگذاریم، به حساب خدا می گذاریم.

اما عده ای این چنین نیستند و تمام وجوشان اعتماد و حسن ظن به خدا است و رضای خود را در رضای خدا می دانند البته نتیجه اعمال خودشان را نفی نمی کنند. حضرت می فرماید: «زندگیتان را با حسن ظن به خدا سپری کنید.» بخصوص شرائط ما طلبه ها با بقیه جامعه متفاوت است. ما که می خواهیم مبلغ و مروج دین خدا باشیم، هدایتگر مردم باشیم، بیشترین حسن ظن را ما باید داشته باشیم. این حسن ظن یک نکته ای دارد که ما به آن سخت نیازمندیم و اگر از ما گرفته شود، هر چند بهترین سخنرانی ها و بهترین حرف ها و مطالب را بگوئیم چون آن نکته و معنی نیست، در نتیجه اثر بخش نیست «أَحْسِنِ الظَّنَّ بِاللَّهِ» حسن ظن به خدا داشته باش و به خدا خوش بین باش «مَنْ حَسَنَ ظَنَّهُ بِاللَّهِ كَانَ اللَّهُ عِنْدَ ظَنِّهِ» حضرت

۱. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۸، ص ۳۴۷.

می‌فرماید: اگر کسی حسن ظن به خدا داشت و به خداوند خوش بین بود و بدبین نبود، خداوند هم همراه ظن اوست. وقتی شما به کسی خوش‌بین هستید متقابلاً او هم خوش‌بین است و خداوند هدایتگر و همراه می‌شود. خداوند انسان را در جاهای مختلف (خلوت و جلوت) یاری می‌کند. خدا در حضور من و در غیاب من، مدافع من می‌شود زیرا کسی که به خداوند خوش‌بین است مؤمن است «إِنَّ اللَّهَ يُدَافِعُ عَنِ الَّذِينَ آمَنُوا»^۱ خداوند مدافع مؤمن است و اگر بخواهیم خداوند مدافع ما باشد به خدا خوش‌بین باشیم تا این خوش‌بینی بازتاب پیدا کند، بازتاب آن برکاتی است که از ناحیه خداوند سراغ ما می‌آید کسانی که در زندگیشان خوش‌بین بودند عنایات الهی فوج فوج سراغشان آمده اگر ما به آدمی بدبینی باشیم می‌گوید اینکه به من بدبین است چکارش کنیم خدا هم که کوتایی نکرده در تفسیر امروز در مورد هدایت خداوند صحبت می‌کنیم که هدایت خداوند عام است و شامل همه می‌شود. «وَمَنْ رَضِيَ بِالْقَلِيلِ مِنَ الرِّزْقِ قَبِلَ اللَّهُ مِنْهُ الْيُسَيْرَ مِنَ الْعَمَلِ» در زندگیمان اگر به روزی کم خدا قانع شدیم حرص و جوش نزدیک طمع نورزیدیم و دست به این طرف و آن طرف دراز نکردیم با مال حلال و حرام بیرحمانه برخورد نکردیم هر چه دستان آمد نخوردیم و به روزی کم قناعت کردیم این کلام معصوم است می‌فرماید: اگر تو به روزی کم قناعت کردی خداوند هم به عمل کم تو راضی می‌شود. چنانچه گفته شده: «وَمَنْ رَضِيَ بِالْقَلِيلِ مِنَ الرِّزْقِ قَبِلَ اللَّهُ مِنْهُ الْيُسَيْرَ مِنَ الْعَمَلِ». و یا «وَمَنْ رَضِيَ بِالْيُسَيْرِ مِنَ الْحَلَالِ خَفَّتْ مَوْتُهُ» اگر به حلال قانع شدی بارت فردای قیامت سبک است «فِي حَلَالِهَا حِسَابٌ وَفِي حَرَامِهَا عِقَابٌ»^۲.

«وَتَنَعَّمْ أَهْلُهُ وَبَصُرَهُ اللَّهُ دَاءَ الدُّنْيَا وَدَوَاءَهَا وَ أَخْرَجَهُ مِنْهَا سَالِمًا إِلَى دَارِ السَّلَامِ» (اگر کسی این چنین باشد) خداوند روزی خانواده‌اش را تضمین و تأمین می‌کند آدمی که حسن ظن به خدا دارد هم درد را می‌شناسد و هم درمان را می‌داند.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنِ تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا وَ يُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَ يُغْفِرْ لَكُمْ وَ اللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ»^۳. «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اگر از (مخالفت فرمان) خدا بپرهیزید، برای شما وسیله‌ای جهت

۱. شوری/۳۰.

۲. نهج البلاغه، ص ۷۴.

۳. انفال/۲.

جدا ساختن حق از باطل قرار می‌دهد؛ (روشن‌بینی خاصی که در پرتو آن، حق را از باطل خواهید شناخت؛) و گناهانتان را می‌پوشاند؛ و شما را می‌آمزد؛ و خداوند صاحب فضل و بخشش عظیم است!»
و آن روز که از دنیا می‌رود با سلامت به دارالسلام می‌رود.

ادامه تفسیر آیه ۲۶:

«إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي أَنْ يَضْرِبَ مَثَلًا مَّا بَعُوضَةً فَمَا فَوْقَهَا فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَيَقُولُونَ مَا ذَا أَرَادَ اللَّهُ بِهَذَا مَثَلًا يُضِلُّ بِهِ كَثِيرًا وَ يَهْدِي بِهِ كَثِيرًا وَمَا يُضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفَاسِقِينَ»^۱
اما در ادامه تفسیر آیه ۲۶ رسیدیم به «فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ»؛ اهل ایمان با دقت بیشتری به مثالها و آیات خدا می‌نگرند و چون اهل ایمان و اندیشه هستند می‌دانند که اینها از جانب خداوند می‌باشد. مؤمنین اهل لجات و عناد و کینه‌توزی نیستند و با حق در نمی‌افتند و منطق مثالهای خدا را درک می‌کنند این تعبیر در آیه شریفه «فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ» خداوند مؤمنان را به صفت علم می‌ستاید یعنی مؤمنان اهل دانش و علم هستند و علمی که با ایمان آمیخته است هم از ویژگی ایمان برخوردارند و هم از صفت علم بهره‌مند هستند وحی را خوب می‌شناسند. لذا در جای دیگری می‌فرماید: «وَيَرَى الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ الَّذِي أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ هُوَ الْحَقُّ وَ يَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ»^۲ «کسانی که به ایشان علم داده شده، آنچه را از سوی پروردگارت بر تو نازل شده، حق می‌دانند و به راه خداوند عزیز و حمید هدایت می‌کند.»

این علم به قول بعضی از بزرگان علم مدرسه ای نیست چون ممکن است بعضی سواد خواندن و نوشتن را نداشته باشند اما روح بلند و مطمئن و علم داشته باشند.

حکایت کربلایی کاظم ساروقی:

کربلایی کاظم ساروقی پیرمردی بوده که حافظ تمام قرآن بوده ایشان داستان عجیبی دارد. او کشاورز ساده‌ای بوده که روزی خسته و ناتوان بعد از کار روزانه، از کنار امامزاده‌ای در حوالی همان منطقه عبور می‌کرده، و طیّ ماجرای، این موهبت الهی نصیبش می‌شود که بدون هیچ سابقه قبلی حافظ تمام قرآن

۱. بقره، ۲۶.

۲. سبا/۶.

می‌گردد. او ملّا کاظم و یا به تعبیر دیگر کل کاظم نامیده می‌شد، و در آن روز هنوز در محافل علمی معروف نشده بود و در قم از او خبر نداشتند.

بعد از مدتی، بعضی از علاقمندان، او را به قم دعوت کردند و آوازه او همه جا پیچید خدمت مراجع و آیات بزرگ همچون آیت الله العظمی بروجردی رسید و طلبّاب در مدرسه فیضیه مثل پروانه اطراف وجود او را می‌گرفتند، و اگر کسی از دور این منظره را می‌دید، تعجب می‌کرد که این مرد ساده دهاتی با همان لباس محلّی، در میان این جمع طلبّاب، چه می‌گوید گاهی بعضی از طلبّاب چند جمله از آیات مختلف قرآن را از سوره‌های متعدّد گرفته، با هم تلفیق می‌کردند و می‌گفتند: کل کاظم! این آیه در کدام سوره است؟ او خنده‌ای می‌کرد و می‌گفت: ناقلاگری می‌کنی؟ جمله اوّل در فلان سوره و قبل و بعدش این است، جمله دوم در فلان سوره و قبل و بعد آن چنین است و همچنین جمله‌های دیگر. از حفظ قرآن مهم‌تر، این بود که یافتن آیات از روی قرآن، برای او همچون آب خوردن بود، و هر قرآنی را - اعمّ از چاپی یا خطّی - به او می‌دادی و می‌گفتی: «کل کاظم! فلان آیه را بیاور» مثل استخاره کردن با قرآن که قرآن را باز می‌کنند، باز می‌کرد و آیه در یکی از دو صفحه مقابل بود.

قال امیر المؤمنین علیه السلام: «رُبَّ عَالِمٍ قَدْ قَتَلَهُ جَهْلُهُ، وَعِلْمُهُ مَعَهُ لَا يَنْفَعُهُ»^۱. اما علمی که مربوط به معرفت الله است قلب انسان را نورانی می‌کند.

«العلم نور یقذفه الله فی قلب من یشاء»

طلبه بود بنام کمال کُرسِت اهل فرانسه برای کسب علوم دینی در زمان جنگ تحمیلی به ایران آمده بود تصمیم گرفت جبهه برود و ما به او گفتیم تو آمده‌ای درس بخوانی کجا می‌روی؟ در جواب گفت: «العلم نور یقذفه الله فی قلب من یشاء» من باید به وظیفه عمل کنم و شما آمده‌اید که درس بخوانید به وظیفه عمل کنید.

و اما خداوند نسبت به مؤمنان فرمود «فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ» و نسبت به کفار می‌فرماید «وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَيَقُولُونَ مَاذَا أَرَادَ اللَّهُ بِهَذَا مَثَلًا يُضِلُّ بِهِ كَثِيرًا وَ يَهْدِي بِهِ كَثِيرًا وَ مَا يُضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفَاسِقِينَ» کفار می‌گویند خداوند با این مثال چه چیزی را اراده کرده است عده‌ای را گمراه می‌کند و عده‌ای هدایت می‌کند! که البته این فاسقین هستند که با اعمالشان گمراه می‌شوند.

۱. نهج البلاغه، حکمت ۱۰۷.

در اینجا گفته‌اند ذکر لازم شده و ملزوم حذف شده و معنایی آیه این است که «وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فهُمْ جَهَّالُونَ فَيَقُولُونَ» چنانچه خداوند در سوره نساء می‌فرماید: «إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ فَأُولَئِكَ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا»^۱ پذیرش توبه از سوی خدا، تنها برای کسانی است که کار بدی را از روی جهالت انجام می‌دهند، سپس زود توبه می‌کنند. خداوند، توبه چنین اشخاصی را می‌پذیرد؛ و خدا دانا و حکیم است.

کفار بجایی که از این مثال‌ها عبرت بگیرند و راه را پیدا کنند در عوض می‌گویند «مَا ذَا أَرَادَ اللَّهُ بِهَذَا مَثَلًا يُضِلُّ بِهِ كَثِيرًا» چرا خداوند اینگونه مثال می‌زند که عده‌ای گمراه شوند. و همه اتفاق دارند که این قسمت آیه از ناحیه کفار است:

احتمال اول: بعضی از مفسرین می‌گویند این قسمت آیه «يُضِلُّ بِهِ كَثِيرًا وَيَهْدِي بِهِ كَثِيرًا وَمَا يُضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفَاسِقِينَ» سخن خداوند است یعنی خداوند عده‌ای را گمراه می‌کند و عده‌ای هدایت میشوند ولی آنهایی که گمراه می‌شوند فاسقین هستند.

احتمال دوم و قول مختار: این گفته هم «يُضِلُّ بِهِ كَثِيرًا وَيَهْدِي بِهِ كَثِيرًا» مربوط به کفار است و خداوند هم در پاسخ می‌فرماید: «وَمَا يُضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفَاسِقِينَ» که خداوند هم در مقابل می‌فرماید کسی که گمراه نمی‌شود مگر فاسقین.

نکته: آیا ظلال یا هدایت جنبه اجباری دارد یا یک امر اختیاری است؟

در بعضی آیات نسبت اظلال به خداوند داده شده کما اینکه نسبت هدایت هم به خدا داده شده؛ آیا ظلال یا هدایت جنبه اجباری دارد یا یک امر اختیاری است؟ این آیه به این مسئله اشاره می‌کند: «إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا»^۲ ما راه را به او نشان دادیم، خواه شاکر باشد (و پذیرا گردد) یا ناسپاس! لذا بر طبق این آیه، معلوم می‌شود که هدایت و اظلال اختیاری است.

«الحمد لله رب العالمین»

۱. نساء / ۱۷.

۲. انسان / ۳.

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

تذکر اخلاقی:

قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: «ستة أشياء تحبط الأعمال: الإشتغال بعيوب الخلق، و قسوة القلب، و حب الدنيا، و قلة الحياء، و طول الأمل، و ظالم لا ينتهي»^۱

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می فرمایند: «شش چیز است که اعمال خوب را نابود می کند، اشتغال به عیب خلاق، سنگدلی، دنیا پرستی، بی شرمی، آرزوی طولانی و ستم گری که بس نکند.»

کلمات نورانی این بزرگواران می تواند مسیر کار ما را تعیین کند؛ با توجه بر احاطه آنها بر نیازهای انسان ها و آسیب شناسی و اشرافی که بر مسائل دارند و نقطه ضعف ها و قوت ها را بهتر از دیگران می دانند و چون خودشان از این عیوب منزّه هستند بنابراین دستورات و نکاتی که از آنها به دست ما رسیده می تواند درمان دردهای ما باشد به شرط اینکه ما نیز به خوبی دقت کرده و یاد گرفته و سپس خوب عمل کنیم.

رسول خدا (ص) در این حدیث نورانی شش مورد از مواردی که موجب حبط اعمال می شود را بیان می فرمایند. معنی حبط عمل این است که انسان اعمال نیکی را که انجام داده به وسیله بعضی از اعمال بد خود از بین ببرد، مثل کشاورزی که مدت ها در مزرعه خود زحمت کشیده و موقع برداشت محصول با آتشی آن را از بین می برد.

عوامل حبط اعمال از دیدگاه پیامبر (ص):

۱) الإشتغال بعيوب الخلق:

اولین مورد از موارد شش گانه ای که موجب نابودی اعمال می شود رسوا کردن و علنی کردن عیوب مردم است و به همان اندازه که عیوب دیگران را آشکار می کنیم به همان اندازه اعمال ما حبط می شود.

امیر مؤمنان (ع) می فرمایند: «شریف ترین خصال رادمردی این است که از آنچه دانی در غفلت گذرانی.»

در جایی دیگر می فرمایند: «از اشرف کارهای کریم می داند به روی خود نیارد.»

باز در جای دیگر فرموده اند: «هر که عیب خویش ببیند از عیب دیگری درگذرد.»

۱. پاینده، ابوالقاسم، نهج الفصاحة، ص ۵۲۳، حدیث ۱۷۳۶.

و فرمودند: «هر که عیوب مردم را ببیند و زشت شمارد ولی آنها را برای خود پسندد احمق باشد.»

و فرمودند: «بزرگترین عیب این است که نکوهش کنی آنچه را در خود تو است.»

و فرمودند: «آی مردم خوشا بر کسی که پرداختن به عیب خودش او را از عیب دیگران بازدارد و خوشا بر کسی که در خانه‌اش بماند و روزی‌اش را بخورد و طاعت پروردگارش را انجام دهد»^۱.

لذا باید مواظب باشیم تا به عیوب دیگران نپردازیم، چرا که فقط در موارد خاصی است که انسان اجازه دارد در مورد عیوب دیگران آن هم با شرائط خودش صحبت کند؛ مثلاً در مقام مشورت با دیگران.

۲) و قسوة القلب:

مورد دوم از موارد حبط اعمال، سنگدلی و بی‌مهری است؛ اوج بی‌روحی و سنگدلی در وجود برخی از اشخاص بعضاً در طول تاریخ دیده شده، حجاج از جمله انسان‌های قسی القلب بوده که سراسر عمرش آمیخته با جنایت و خونریزی و ظلم و تباہی بود و اوج آن در سال‌هایی بود که از طرف عبدالملک بن مروان به فرماندهی جنگ‌ها انتخاب شد و سپس حکومت عراق را به دست گرفت، او مردی خونخوار بود؛ به اتهام شیعه بودن، همه اعم از پیرمرد، بچه، بزرگ و کوچک را می‌کشت. در عصر حجاج اگر به کسی می‌گفتند کافر، بیشتر راضی بود تا اینکه به او بگویند شیعه. در لیست افراد فراوانی که در حکومت حجاج، بی‌گناه کشته شدند نام انسان‌های والا و ارجمندی همچون قنبر، کمیل بن زیاد و سعید بن جبیر به چشم می‌خورد.

در حالات او آمده که مرد مؤمنی در کوچه الله اکبر گفت، اطرفیان حجاج گفتند: این شخص قصد شورش دارد حجاج گفت دستگیرش کنید. وقتی آن مؤمن را آوردند از او پرسید: چرا در کوچه الله اکبر گفتی؟ جواب داد ما مسلمان هستیم و این ذکر خدا است. حجاج گفت: این ذکر گفتن تو به خاطر دشمنی با ما بوده لذا به جلاد دستور داد گردن او را بزند و بعد از آن دستور داد که سینه او را بشکافند و قلب او را

۱. بحار الأنوار، ج ۷۲، ص ۴۹. (قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (ع): «أَشْرَفُ خِصَالِ الْكَرَمِ غَفْلَتُكَ عَمَّا تَعْلَمُ.» وَ قَالَ (ع): «مِنْ أَشْرَفِ أَعْمَالِ الْكَرِيمِ غَفْلَتُهُ عَمَّا يَعْلَمُ.» وَ قَالَ (ع): «مَنْ نَظَرَ فِي عَيْبِ نَفْسِهِ اشْتَغَلَ عَنْ عَيْبِ غَيْرِهِ.» وَ قَالَ (ع): «مَنْ نَظَرَ فِي عُيُوبِ النَّاسِ فَانْكَرَهَا ثُمَّ رَضِيَهَا لِنَفْسِهِ فَذَلِكَ الْأَحْمَقُ بَعِيْنُهُ.» وَ قَالَ (ع): «أَكْبَرُ الْعُيُوبِ أَنْ تَعِيبَ مَا فِيكَ مِثْلَهُ.» وَ قَالَ (ع): «بَايُهَا النَّاسُ طُوبَى لِمَنْ شَغَلَهُ عَيْبُهُ عَنْ عُيُوبِ النَّاسِ وَ طُوبَى لِمَنْ لَزِمَ بَيْتَهُ وَ أَكَلَ قُوتَهُ وَ اشْتَغَلَ بِطَاعَةِ رَبِّهِ وَ بَكَى عَلَى خَطِيئَتِهِ فَكَانَ نَفْسُهُ مِنْهُ فِي شُغْلٍ وَ النَّاسُ مِنْهُ فِي رَاحَةٍ»

بیرون آوردند زیرا گفته بود این فردی که جرأت کرده در مقابل ما بایستد لابد قلب بزرگی دارد و بعد که قلب او را دید گفت: انگار قلب بزرگی ندارد.

(۳) و حبّ الدنیا:

حب دنیا غیر از داشتن مال و اموال است چرا که ممکن است کسی مالی نداشته باشد ولی به دنیا محبت داشته باشد. خداوند در قرآن می‌فرماید: «لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ»^۱ بر آنچه از دستتان می‌رود اندوهگین نباشید و به خاطر آنچه به دستتان می‌آید، شادمانی نکنید و خدا هیچ متکبر خود ستاینده‌ای را دوست ندارد.

در هنگام مریضی یکی از فرزندان امام باقر (ع) گروهی نزد آن حضرت رفتند. آثار حزن و اندوه در سیمای مبارک امام (ع) نمودار بود ولی چیزی نمی‌گفتند. مهمانان از دیدن این حالت، با یکدیگر به گفتگو پرداختند و از نگرانی شدید امام (ع) درباره‌ی فرزندش، سخن گفتند. مدتی نگذشت که کودک فوت کرد و صدای گریه از درون خانه بلند شد. در این هنگام امام (ع) با چهره‌ای گشاده از اتاق بیرون آمد. هنگامی که آنان از علت پدید آمدن آن حالت غیر منتظره از امام (ع) پرسیدند، حضرت (ع) فرمودند: ما نسبت به کسی که مورد علاقه‌ی ماست دوست داریم او در عافیت و سلامت باشد ولی چون فرمان خدا رسد نسبت به آنچه خدا دوست می‌دارد تسلیم هستیم.

البته بین محبت دنیا و عواطف انسانی فرق است، در حالات شیخ عباس قمی داریم که هنگامی که سكرات مرگ بر ایشان نمایان شد به فرزند خود فرمود این کتاب ناتمام را از اتاق من بیرون ببر، می‌ترسم تعلق به این کتاب، جان دادن را برای من سخت کند. امام خمینی (ره) در کتاب چهل حدیث درباره آیت الله شاه آبادی می‌نویسند: ایشان تعلق خاصی به یکی از فرزندان‌شان داشتند و از این بابت خیلی نگران بودند و خیلی سعی کردند که این شدت علاقه را کم کنند تا هنگام مرگ و روز برخاستن از قبر و هنگام موقف و حاضر شدن در مقابل خدا مشکلی نداشته باشند.

(۴) و قلة الحياء: آدمی که بی باک است.

(۵) و طول الأمل: آدم هایی که آرزوهای بلند دارند و برای خودشان عمر جاویدان می‌دادند.

(۶) و ظالم لا یتنتهی: کسانی که ظلم آنها پایانی ندارد.

۱. الحدید/۲۳.

ادامه تفسیر آیه ۲۶:

«إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي أَنْ يَضْرِبَ مَثَلًا مَّا بَعُوضَةً فَمَا فَوْقَهَا فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَيَقُولُونَ مَاذَا أَرَادَ اللَّهُ بِهَذَا مَثَلًا يُضِلُّ بِهِ كَثِيرًا وَيَهْدِي بِهِ كَثِيرًا وَمَا يُضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفَاسِقِينَ»^۱

بحث رسید به این فقره از آیه شریفه: «يُضِلُّ بِهِ كَثِيرًا وَ يَهْدِي بِهِ كَثِيرًا» اینجا صحبت از اضلال و هدایت مطرح شده است. ممکن است از این آیه چنین مطلبی برداشت شود که خداوند نسبت به بندگان حالت جبر دارد و عده‌ای را گمراه و عده‌ای را هدایت می‌کند ولی باید گفت اضلال و هدایت نسبت به خداوند دو قسم است:

قسم اول اضلال و هدایت ابتدایی و قسم دوم اضلال کیفری و هدایت پاداشی.

قسم اول: هدایت و اضلال ابتدایی

هدایت ابتدایی از صفات کمالیه خداوند است؛ اینکه در قرآن می‌فرماید: «إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا»^۲ ما راه را به او نشان دادیم، خواه شاکر باشد (و پذیرا گردد) یا ناسپاس!

و در جایی دیگر می‌فرماید: «هُدًى لِلنَّاسِ وَ بَيِّنَاتٍ مِنَ الْهُدَى»^۳

این نوع از هدایت یعنی هدایت ابتدایی که از اوصاف خداوند است، بر دو قسم است: هدایت تشریعی که به معنای ارائه طریق از ناحیه خداوند است و همه انسان‌ها مشمول هدایت تشریعی هستند. و هدایت تکوینی که به معنای عام و فراگیرتر از هدایت تکوینی است، بوده و همه عالم آفرینش و ممکنات را پوشش می‌دهد، و هیچ چیزی خارج از آن نیست. «قَالَ رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ حَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى»^۴ پروردگار ما همان کسی است که به هر موجودی، آنچه را لازمه آفرینش او بوده داده؛ سپس هدایت کرده است.

قسم دوم: هدایت پاداشی و اضلال کیفری

اضلال ابتدایی که از اوصاف سلبی خدا است و اضلال تشریعی در مورد خداوند معنا ندارد که خدای متعال قانونی وضع کند که باعث گمراهی شود. البته اضلالی که در قرآن آمده است معنای آن عدم توفیق است.

۱. بقره / ۲۶.

۲. انسان / ۳.

۳. بقره / ۱۸۵.

۴. طه / ۵۰.

اینکه پیامبر (ص) می‌فرماید: «إِلَهِي وَإِلَهَ آبَائِي لَا تَكِلْنِي إِلَى نَفْسِي طَرْفَةَ عَيْنٍ»^۱ معنای این دعا این است که: «خدایا مرا به اضلال و توفیق ندادن مبتلا مکن و به حال خود وامگذار» یعنی به من توفیق بده.

هدایت پاداشی با هدایت ابتدایی متفاوت است؛ در هدایت ابتدایی ارائه طریق است اما در هدایت پاداشی، ایصال الی مطلوب است، البته هدایت پاداشی برای کسانی است که با اختیار خودشان ایمان آورده‌اند و هدایت ابتدایی را پذیرفته‌اند و عمل کرده‌اند و لذا خداوند توفیق می‌دهد که ادامه مسیر دهند. چنانچه در آیات زیر به این مسئله به وضوح اشاره شده است:

(۱) «وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ»^۲ و آنها که در راه ما (با خلوص نیت) جهاد کنند، قطعاً به راه‌های خود، هدایتشان خواهیم کرد؛ و خداوند با نیکوکاران است.

(۲) «فَأَمَّا مَنْ أُعْطِيَ وَاتَّقَى وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَى فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْيُسْرَى»^۳ اما آن کس که (در راه خدا) انفاق کند و پرهیزگاری پیش گیرد و جزای نیک (الهی) را تصدیق کند، ما او را در مسیر آسانی قرار می‌دهیم.

(۳) «وَالَّذِينَ اهْتَدَوْا زَادَهُمْ هُدًى وَآتَاهُمْ تَقْوَاهُمْ»^۴ کسانی که هدایت یافته‌اند، خداوند بر هدایتشان می‌افزاید و روح تقوا به آنان می‌بخشد. (منظور از «الَّذِينَ اهْتَدَوْا» هدایت تکوینی و منظور از «زَادَهُمْ هُدًى» هدایت پاداشی است).

(۴) «مَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ يَهْدِ اللَّهُ قَلْبَهُ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ»^۵ هر کس به خدا ایمان آورد، خداوند قلبش را هدایت می‌کند؛ و خدا به هر چیز داناست. (این هدایت پاداشی است).

(۵) «إِنْ تَطِيعُوهُ تَهْتَدُوا وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ»^۶ اما اگر از او اطاعت کنید، هدایت خواهید شد؛ و بر پیامبر چیزی جز رساندن آشکار نیست. (البته این هدایت غیر از هدایت اولیه است که همان هدایت پاداشی است).

(۶) «آمَنُوا بِرَبِّهِمْ وَزِدْنَاهُمْ هُدًى»^۱ آنها جوانانی بودند که به پروردگارشان ایمان آوردند، و ما بر هدایتشان افزودیم. (منظور از هدایت افزودنی، همان هدایت پاداشی است. «والحمد لله رب العالمین»)

۱. من لا يحضره الفقيه، ج ۴، ص ۱۸۸.

۲. عنكبوت / ۶۹.

۳. الليل / ۵-۷.

۴. محمد / ۱۷.

۵. تغابن / ۱۱.

۶. النور / ۵۴.

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

تذکر اخلاقی:

قال أمير المؤمنين علي عليه السلام: «إِذَا أَرَدْتَ الصَّاحِبَ فَاللَّهُ يَكْفِيكَ وَإِذَا أَرَدْتَ الرَّفِيقَ فَالْكَرَامُ الْكَاتِبُونَ تَكْفِيكَ وَإِذَا أَرَدْتَ الْمُؤْنِسَ فَالْقُرْآنُ يَكْفِيكَ وَإِذَا أَرَدْتَ الْعِبْرَةَ فَالدُّنْيَا تَكْفِيكَ وَإِذَا أَرَدْتَ الْعَمَلَ فَالْعِبَادَةُ تَكْفِيكَ وَإِذَا أَرَدْتَ الْوَعْظَ فَالْمَوْتُ يَكْفِيكَ وَإِذَا لَمْ يَكْفِكَ مَا ذَكَرْتُ فَالنَّارُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ تَكْفِي»^۱

حضرت علی (ع) می‌فرماید: «اگر به دنبال همراه و صاحب هستی، بدان خداوند برای تو کافی است و اگر به دنبال رفیق و همسفر هستی، باز هم کرام الکاتبین تو را کفایت می‌کند و اگر به دنبال مونس می‌گرددی، قرآن به عنوان مونس برایت کفایت می‌کند و چنانچه می‌خواهی عبرت بگیری، دنیا برای عبرت آموزی بس است و اگر عمل را طلب می‌کنی بندگی و عبادت برای تو خوب است و چنانچه نصیحت می‌خواهی، مرگ بهترین نصیحت کننده است و اگر هیچ کدام از اینها برایت کفایت نکرد بدان که آتش دوزخ در روز قیامت برایت کفایت می‌کند.»

اگر به دنبال سبک زندگی دینی هستیم بهترین دستور العمل‌ها در کلمات نورانی ائمه معصومین علیهم السلام است که پیوند جدا نشدنی با وحی دارند و ایشان هر چه می‌گویند برای جامعه اسلامی خیر و برکت است.

در این روایت نورانی، حضرت به شش مورد اشاره می‌فرماید و در مورد هفتم نتیجه گیری می‌فرماید:

(۱) «إِذَا أَرَدْتَ الصَّاحِبَ فَاللَّهُ يَكْفِيكَ»، ما در زندگی گمگشته داریم و به دنبال رفیق هستیم، حضرت (ع) می‌فرماید: اگر به دنبال همراه و صاحب هستی، بدان خداوند برای تو کافی است.

در حالات بزرگان است که وقتی با خدا مناجات می‌کنند به خدا می‌گویند: «خدایا در زندگی روزمره مرا از فردی قرار بده که با تو دوست باشم» خدا هم زمینه را فراهم می‌کند.

۱. الکهف/ ۱۳.

۲. مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ۸، ص ۲۴۴.

۲) «إِذَا أَرَدْتَ الرَّفِيقَ فَالْكَرَامُ الْكَاتِبُونَ تَكْفِيكَ»، اگر به دنبال رفیق و همسفر هستی، باز هم کرام الکاتبین تو را کفایت می‌کند. فرشتگان رفیق ما هستند چطور زشتی‌هایمان را از رفیق پنهان می‌کنیم و زیبای‌هایمان را نشان می‌دهیم پس برای کرام الکاتبین همین گونه باشیم.

۳) «إِذَا أَرَدْتَ الْمُؤْنِسَ فَالْقُرْآنُ يَكْفِيكَ»، امام سجاده (ع) می‌فرماید: «لَوْ مَاتَ مَنْ بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ لَمَّا اسْتَوْحِشْتُ بَعْدَ أَنْ يَكُونَ الْقُرْآنُ مَعِيَ»؛^۱ اگر همه مردم از مشرق تا مغرب بمیرند تا زمانی که قرآن با من باشد، از تنهایی نمی‌ترسم. در نماز انسان با خدا صحبت می‌کند همان گونه که هنگام قرائت قرآن هم بنده با خدا سخن می‌گوید.

۴) «إِذَا أَرَدْتَ الْعِبْرَةَ فَالذُّنْيَا تَكْفِيكَ» و چنانچه می‌خواهی عبرت بگیری، دنیا برای عبرت آموزی بس است.

۵) «إِذَا أَرَدْتَ الْعَمَلَ فَالْعِبَادَةُ تَكْفِيكَ» و اگر عمل را طلب می‌کنی، بندگی و عبادت برای تو بس است. اگر انسان عبد خدا شد بقیه مسائل هم حل می‌شود: «مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ»^۲ و هر کس تقوای الهی پیشه کند، خداوند راه نجاتی برای او فراهم می‌کند، و او را از جایی که گمان ندارد روزی می‌دهد؛ و هر کس بر خدا توکل کند، کفایت امرش را می‌کند.

۶) «إِذَا أَرَدْتَ الْوَعْظَ فَالْمَوْتُ يَكْفِيكَ» چنانچه نصیحت می‌خواهی، مرگ بهترین نصیحت کننده است. مرگ دیگران برای ما عبرت است.

۷) «مَا ذَكَرْتُ فَالنَّارُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ تَكْفِي» و اگر هیچ کدام از اینها برایت کفایت نکرد بدان که آتش دوزخ در روز قیامت برایت کفایت می‌کند. یعنی اگر این مواردی که گفته شده کفایت نکرد پس آتش جهنم او را کفایت می‌کند و این نتیجه عدم کفایت شش مرحله قبلی است.

۱. الکافی، ج ۲، ص: ۶۰۳.

۲. طلاق/۲، ۳.

تفسیر آیه ۲۷:

«الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ»؛ «فاسقان کسانی هستند که پیمان خدا را، پس از محکم ساختن آن، می‌شکنند؛ و پیوندهایی را که خدا دستور داده برقرار سازند، قطع نموده، و در روی زمین فساد می‌کنند؛ اینها زیانکارانند.»

در انتهای آیه قبلی (آیه ۲۶) آمده بود «وَمَا يُضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفَاسِقِينَ» حال در این آیه به معرفی فاسقین که در آیه ۲۶ به آن اشاره شده بود می‌پردازد. در این آیه به سه صفت از صفات فاسقین اشاره شده:

اولین صفتی که به آن اشاره شده، نقض عهد است: «الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ»؛ فاسقان کسانی هستند که پیمان خدا را، پس از محکم ساختن آن، می‌شکنند.

کلمه «میثاق» به معنی قوت و شدت و محکم کردن آمده است، یعنی پیمان محکم و اطمینان بخش، در اینجا خداوند یک امر معقول را به یک امر محسوس مانند حبل تشبیه کرده است.

در قرآن در مواردی در مورد عهد صحبت شده:

«وَعَهْدْنَا إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ»^۲

«أَلَمْ أَعْهِدْ لَكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ»^۳

«مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا»^۴

«وَإِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ وَمِنْكَ وَ مِنْ نُوحٍ وَإِبْرَاهِيمَ وَمُوسَىٰ وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ وَأَخَذْنَا مِنْهُمْ مِيثَاقًا غَلِيظًا»^۱

۱. بقره/۲۷، ۲۶.

۲. بقره/۱۲۵.

۳. یس/۶۰. «آیا با شما عهد نکردم ای فرزندان آدم که شیطان را نپرستید، که او برای شما دشمن آشکاری است.»

۴. احزاب/۲۳. «در میان مؤمنان مردانی هستند که بر سر عهده‌ی که با خدا بستند صادقانه ایستاده‌اند؛ بعضی پیمان خود را به آخر بردند (و در راه او شربت شهادت نوشیدند)، و بعضی دیگر در انتظارند؛ و هرگز تغییر و تبدیلی در عهد و پیمان خود ندادند.»

منظور از پیمان و میثاق یعنی خداوند با انسان‌ها پیمان‌های مختلفی بسته است از جمله پیمان توحید و خداپرستی و پیمان عدم تبعیت از شیطان.

حال سؤال این است که این پیمان کجا بسته شده و چه جایگاهی دارد که در این مورد چهار احتمال داده شده است:

احتمال اول: در عالم ذر این پیمان گرفته شده؛ برای این احتمال به این آیه استدلال شده: «وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ»^۲

آنچه از این آیه فهمیده می‌شود با آنچه بعضی در مورد عالم ذر و در خصوص حضرت آدم بیان می‌کنند سازگاری ندارد؛ در این آیه نوع بنی آدم مراد است یعنی مراد از این جمع، ما هستیم و این ظهور دارد در انسان‌هایی که بعداً می‌آید، و لذا مربوط به حضرت آدم نیست. مفسرین نوعاً این معنی را نپذیرفته‌اند مگر اینکه بگوئیم برای خدا آسان است از همه بنی آدم هر چند که وجود خارجی نداشته‌اند، عهد و پیمان گرفته باشد.

احتمال دوم: مراد از عهد و پیمان، عقل و فطرت باشد که حجت باطنی برای انسان است؛ مثل قول خداوند متعال که می‌فرماید: «أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ»^۳

در عمق و روح و باطن انسان یک شعور مخصوص قرار داده شده که از آن به فطرت تعبیر می‌شود که از طریق هدایت آن فطرت، راه را برای ما تعیین کرده است. خداوند دو حجت دارد: حجت باطن و حجت ظاهر؛ پیامبران حجت ظاهری هستند و فطرت، حجت باطنی. «فَطَرَتِ اللَّهُ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ

۱. احزاب/۷. «(به خاطر آور) هنگامی را که از پیامبران پیمان گرفتیم، و (همچنین) از تو و از نوح و ابراهیم و موسی و عیسی بن مریم، و ما از همه آنان پیمان محکمی گرفتیم (که در ادای مسئولیت تبلیغ و رسالت کوتاهی نکنند)»

۲. اعراف/۱۷۲. «و (به خاطر بیاور) زمانی را که پروردگارت از پشت و صلب فرزندان آدم، ذریه آنها را برگرفت؛ و آنها را گواه بر خویشتن ساخت؛ آیا من پروردگار شما نیستم؟ گفتند: آری، گواهی می‌دهیم (چنین کرد مبادا) روز رستاخیز بگوئید: ما از این، غافل بودیم؛ (و از پیمان فطری توحید بی‌خبر ماندیم).»

۳. یس/۶۰. «آیا با شما عهد نکردم ای فرزندان آدم که شیطان را نپرستید، که او برای شما دشمن آشکاری است.»

لَخَلَقَ اللَّهُ ذَلِكَ الدِّينَ الْقَيِّمَ»^۱ و این عهد مربوط به فطرت انسان‌ها است و وقتی از فطرت تبعیت کند، راه را صحیح می‌رود و وقتی نقض عهد کند و از فطرت تبعیت نکند، خداوند می‌فرماید: «أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ».

به عبارت دیگر یک نوع هدایت تشریعی است و نوع دیگر هدایت تکوینی که خدای متعال بر اساس آن هدایت تکوینی، تعبیر به میثاق و عهد می‌کند که چرا بر خلاف آن فطرت عمل نکردی و فاسق شدی و لذا حضرت علی(ع) می‌فرماید: «فَبَعَثَ فِيهِمْ رَسُولَهُ وَاتَرَ إِلَيْهِمْ أَنْبِيَاءَهُ لِيَسْتَأْذِنُوهُمْ مِيثَاقَ فِطْرَتِهِ وَيَذْكُرُوهُمْ»^۲ خدا پیمان وحی را از پیامبران گرفت تا امانت رسالت را به مردم برسانند، آنگاه که در عصر جاهلیت بیشتر مردم، پیمان خدا را نادیده انگاشتند و حق پروردگار را نشناختند و برابر او به خدایان دروغین روی آوردند. شیطان مردم را از معرفت خدا باز داشت و از پرستش او جدا کرد، خداوند پیامبران خود را مبعوث فرمود و هر چندگاه، متناسب با خواسته‌های انسان‌ها، رسولان خود را پی در پی اعزام کرد تا وفاداری به پیمان فطرت را از آنان باز جویند و نعمت‌های فراموش شده را به یاد آورند و با ابلاغ احکام الهی، حجت خدا را بر آنها تمام نمایند و توانمندی‌های پنهان شده عقل‌ها را آشکار سازند و نشانه‌های قدرت خدا را معرفی کنند.

«والحمد لله رب العالمين»

۱. روم / ۳۰. «پس روی خود را متوجه آیین خالص پروردگار کن! این فطرتی است که خداوند، انسانها را بر آن آفریده؛ دگرگونی در آفرینش الهی نیست؛ این است آیین استوار».

۲. نهج البلاغه/خطبه اول / صفة خلق آدم علیه السلام.

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

تذکر اخلاقی:

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «مَثَلُ الْجَلِيسِ الصَّالِحِ مَثَلُ الْعَطَّارِ؛ إِنْ لَمْ يُعْطِكَ مِنْ عَطْرِهِ أَصَابَكَ مِنْ رِيحِهِ، وَمَثَلُ الْجَلِيسِ السَّوِّءِ مَثَلُ الْقَيْنِ؛ إِنْ لَمْ يُحْرِقْ ثَوْبَكَ أَصَابَكَ مِنْ رِيحِهِ»^۱

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می فرمایند: همنشین شایسته مانند عطر فروش است؛ اگر از عطرش به تو ندهد، بوی عطرش به تو خواهد رسید و همنشین بد، مانند آهنگر است؛ اگر لباست را نسوزاند، از بوییش به تو می رسد.

این روایت در مورد خصوصیات دوست خوب است و رسول گرامی اسلام (ص) در این روایت نورانی نقش همنشین را مطرح می کند. ما باید در انتخاب دوست و مصاحب و همسفر دقت کنیم.

حضرت (ص) می فرمایند: دوست خوب مثل عطار است که حتی وقتی در مغازه عطار هم که هستی بوی خوش از او استشمام می کنی هر چند عطری به شما ندهد؛ مثلاً گاهی اوقات انسان با دوستان خوب همنشین می شود مثل اینکه محبت دنیا از دل انسان بیرون می آید.

امام صادق علیه السلام می فرمایند: «أَحَبُّ إِخْوَانِي إِلَيَّ مَنْ أَهْدَى إِلَيَّ عُيُوبِي»^۲ دوست داشتنی ترین برادرانم کسی است که عیب هایم را به من هدیه کند.

البته باید در توجه دادن دیگران به عیوبشان بعضی چیزها ملاحظه شود؛ مثلاً اگر در حضور جمع، عیب دیگران مطرح شود اثر معکوس خواهد گذاشت.

امام صادق علیه السلام می فرمایند: «يَقُولُ مَنْ رَأَى أَخَاهُ عَلَى أَمْرٍ يَكْرَهُهُ فَلَمْ يَرُدَّهُ عَنْهُ وَهُوَ يَقْدِرُ عَلَيْهِ فَقَدْ خَانَهُ وَ مَنْ لَمْ يَجْتَنِبْ مُصَادَقَةَ الْأَحْمَقِ أَوْشَكَ أَنْ يَتَخَلَّقَ بِأَخْلَاقِهِ»^۳ هر کس برادرش را دید به کاری

۱. کنز العمال ج ۲.

۲. اصول کافی ج ۴. بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۲۸۲.

۳. أمالی الصدوق ص ۲۷۰. بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۲۸۲.

مشغول است که برای او مضر است و او را از آن باز ندارد، به او خیانت کرده و هر که از رفاقت احمق دوری نکند، چه بسا هم خُلق او گردد.

مثلاً طلبه‌ای در خیابان سیگار می‌کشد و یا در خیابان ساندویچ می‌خورد، به نحوی دوستانه می‌توان او را متوجه کرد. البته طرف مقابل هم باید متوجه باشد و تحمل کند و بپذیرد. اگر این رفتار در جامعه نهادینه شود یعنی از یک سو آستانه تحمل انسان‌ها بالا برود (جناب آقای خلیلی شهید امر به معروف و نهی از منکر، به خاطر همین مسائل به شهادت رسید. ایشان امر به معروف و نهی از منکر کرد که چرا نامحرم را سوار ماشین می‌کنی ولی طرف مقابل تحمل نکرد البته نوع برخوردها هم متفاوت است.) و از سوئی دیگر انسان‌ها نیز امر به معروف و ناهی از منکر باشند بسیاری از مشکلات حل خواهد شد.

امیرالمؤمنین (ع) در رابطه با اینکه با چه کسانی دوستی کنیم و چه افرادی را به عنوان دوست خود انتخاب کنیم می‌فرماید: «خَيْرُ إِخْوَانِكَ مَنْ سَارَعَ إِلَى الْخَيْرِ وَ جَذَبَكَ إِلَيْهِ وَ أَمَرَكَ بِالْبِرِّ وَ أَعَانَكَ عَلَيْهِ»^۱ بهترین برادر تو کسی است که به سمت خوبی‌ها در حرکت است و تو را هم به سوی خیر و خوبی جذب و به خوبی امر می‌کند و تو را در این مسیر کمک می‌کند.

ادامه تفسیر آیه ۲۷:

«الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ»^۲

ترجمه: فاسقان کسانی هستند که پیمان خدا را، پس از محکم ساختن آن، می‌شکنند؛ و پیوندهایی را که خدا دستور داده برقرار سازند، قطع نموده، و در روی زمین فساد می‌کنند؛ اینها زیانکارانند.

در جلسه گذشته گفته شد که معنای فاسقین چیست و سپس به بیان صفات فاسقین که در آیه به آنها اشاره شده پرداختیم؛ اولین صفت انسان فاسق، نقض عهد بود: «الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ»؛ یعنی فاسقان کسانی هستند که پیمان خدا را، پس از محکم ساختن آن، می‌شکنند.

سپس به دومین نشانه آنها اشاره کرده می‌گوید: «آنها پیوندهایی را که خدا دستور داده برقرار سازند قطع می‌کنند»: «يَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ»

۱. عیون الحکم و المواعظ (للیثی)، ص ۲۳۹، حدیث ۴۵۴۴؛ غرر الحکم و درر الکلم، فصل ۲۹، ص ۳۵۹، حدیث ۷۳.

۲. بقره/۲۷.

آیا مصداق «يَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ» فقط صلہ رحم است یا مفهوم گستره دارد؟

احتمال اول: مراد قطع صلہ رحم است؛ خدا به انسان دستور داده در هر حالی به پدر و مادرش نیکی کند «وَصَيَّنَّا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حُسْنًا»^۱ مگر در یک صورت آنها را اطلاعت نکند «وَإِنْ جَاهِدَاكَ لِتُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا»^۲ و اگر آن دو (مشرک باشند و) تلاش کنند که برای من همتایی قائل شوی که به آن علم نداری، از آنها پیروی مکن.

شخصی خدمت امام صادق (ع) در مورد پدر غیر مسلمان خود پرسید؟ حضرت (ع) فرمودند: به آنها نیکی کن بعد از مدتی خدمت امام (ع) رسید و عرض کرد پدر و مادرم مسلمان شدند و علت آن هم نیکی به آنها بود.

احتمال دوم: قطع ارتباط با برادران دینی است که اگر انسان حرمت برادران دینی را رعایت نکند مصداق این آیه «يَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ» است.

احتمال سوم: منظور قطع رابطه با امت اسلامی است در صورتی که خداوند فرموده: «وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا وَاذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ»^۳ و همگی به ریسمان خدا یعنی قرآن و اسلام چنگ زنید، و پراکنده نشوید و نعمت (بزرگ) خدا را بر خود به یاد آرید که چگونه دشمن یکدیگر بودید.

احتمال چهارم: قطع رابطه با امام و پیشوای جامعه اسلامی؛ چرا که قرآن از جمله صفات انسان‌های مؤمن فرموده: «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَإِذَا كَانُوا مَعَهُ عَلَى أَمْرٍ جَامِعٍ لَمْ يَذْهَبُوا حَتَّى يَسْتَأْذِنُوهُ إِنْ الَّذِينَ يَسْتَأْذِنُونَكَ أُولَئِكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ فَإِذَا اسْتَأْذَنُوكَ لِبَعْضِ شَأْنِهِمْ فَأَذَنْ لِمَنْ شِئْتَ مِنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ»^۴ مؤمنان واقعی کسانی هستند که به خدا و رسولش ایمان آورده‌اند و هنگامی که در کار مهمی با او باشند، بی‌اجازه او جایی نمی‌روند؛ کسانی که از تو اجازه می‌گیرند، براستی به خدا و پیامبرش ایمان آورده‌اند. در این صورت، هر گاه برای بعضی کارهای مهم خود از تو اجازه

۱. عنکبوت / ۸. «ما به انسان توصیه کردیم که به پدر و مادرش نیکی کند.»

۲. عنکبوت / ۸.

۳. آل عمران / ۱۰۳.

۴. النور / ۶۲.

بخواهند، به هر یک از آنان که می‌خواهی (و صلاح می‌بینی) اجازه ده و برایشان از خدا آموزش بخواه که خداوند آمرزنده و مهربان است.

و لذا کسی که بدون اجازه خدا و رسولش کاری انجام دهد و ارتباط خود را قطع کند، مؤمن نیست و این یعنی فاسق است.

حال کدامیک از این احتمالات مراد است؟

گرچه بسیاری از مفسران این آیه را ناظر به خصوص به قطع رحم و بریدن رابطه خویشاوندی دانسته‌اند، ولی دقت در مفهوم آیه نشان می‌دهد که معنی وسیع‌تر و عمومی‌تری دارد که مسئله "قطع رحم" یکی از مصادیق آن است؛ زیرا آیه می‌گوید: فاسقان پیوندهایی را که خدا دستور داده بر قرار بماند قطع می‌کنند، این پیوندها شامل پیوند خویشاوندی، پیوند دوستی، پیوندهای اجتماعی، پیوند و ارتباط با رهبران الهی و پیوند و رابطه با خداوند است، و به این ترتیب نباید معنی آیه را منحصر به قطع رحم و زیر پا گذاشتن رابطه‌های خویشاوندی دانست.

لذا بعضی از مفسران آن را به قطع رابطه با پیامبران و مؤمنان، یا قطع رابطه با پیامبران دیگر و کتب آسمانی آنها که خدا دستور پیوند با همه آنها را داده است تفسیر کرده‌اند که پیدا است این تفسیرها نیز بیان‌کننده بخشی از مفهوم کلی آیه است.^۱

نشانه دیگر فاسقان، فساد در روی زمین است که در آخرین مرحله به آن اشاره شده: «آنها فساد در زمین می‌کنند»: «وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ».

البته این خود مطلبی روشن است، آنها که خدا را فراموش کرده و سر از اطاعت او بر تافته‌اند، و حتی نسبت به خویشاوندان خود، رحم و شفقت ندارند پیداست با دیگران چگونه معامله خواهند کرد؟ آنها در پی کامجویی و لذت‌های خویش و منافع شخصی خود هستند، جامعه به هر جا کشیده شود برای آنها فرق نمی‌کند، هدفشان بهره بیشتر و کامجویی افزون‌تر است، و برای رسیدن به این هدف از هیچ خلاقی پروا ندارند، پیدا است که این طرز فکر و عمل چه فسادهایی در جامعه به وجود می‌آورد.^۲

قرآن مجید در پایان آیه ۲۷ می‌گوید: "آنها همان زیانکارانند" (أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ).

۱. تفسیر نمونه، ج ۱، ص ۱۵۴.

۲. همان، ص ۱۵۵.

راستی چنین است؟ چه زیبایی از این برتر که انسان همه سرمایه‌های مادی و معنوی خود را که می‌تواند بزرگترین افتخارها و سعادت‌ها را برای او بیافریند در طریق فنا و نیستی و بدبختی و سیه‌روزی خود به کار برد؟! کسانی که به مقتضای مفهوم "فسق" از حوزه اطاعت خداوند بیرون رفته‌اند چه سرنوشتی غیر از این می‌توانند داشته باشند.^۱

«والحمد لله رب العالمین»

۱. همان، ص ۱۵۶.

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

تذکر اخلاقی:

مردی خدمت امام صادق علیه السلام آمد و عرضه داشت: مرا موعظه بفرمائید؛ امام صادق (ع) در نصیحت و موعظه‌ای بسیار جامع و کامل فرمودند: «إِنْ كَانَ اللَّهُ قَدْ تَكَفَّلَ بِالرِّزْقِ فَاهْتَمَّامَكَ لِمَاذَا؟ وَإِنْ كَانَ الرِّزْقُ مَقْسُومًا فَالْحِرْصُ لِمَاذَا؟ وَإِنْ كَانَ الْحِسَابُ حَقًّا فَالْجَمْعُ لِمَاذَا؟ وَإِنْ كَانَ الْخَلْفُ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ حَقًّا فَالْبَخْلُ لِمَاذَا؟ وَإِنْ كَانَ الْعُقُوبَةُ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ النَّارَ فَالْمَعْصِيَةُ لِمَاذَا؟ وَإِنْ كَانَ الْمَوْتُ حَقًّا فَالْفَرَحُ لِمَاذَا؟ وَإِنْ كَانَ الْعَرَضُ عَلَى اللَّهِ حَقًّا فَالْمَكْرُ لِمَاذَا؟ وَإِنْ كَانَ الْمَمَرُّ عَلَى الصِّرَاطِ حَقًّا فَالْعَجَبُ لِمَاذَا؟ وَإِنْ كَانَ كُلُّ شَيْءٍ بِقَضَاءٍ وَ قَدَرٍ فَالْحُزْنُ لِمَاذَا؟ وَإِنْ كَانَتِ الدُّنْيَا فَانِيَةً فَالطَّمَأْنِينَةُ إِلَيْهَا لِمَاذَا؟»^۱

اگر خدا روزی را تضمین کرده است پس این همه تلاش و ناآرامی برای چیست؟ اگر معاش را خدا می‌دهد اینهمه حرص برای چیست؟ اگر حساب و کتابی هست پس این همه جمع اموال چرا؟ اگر خدا جبران می‌کند پس بخل ورزی چرا؟ و اگر به عذاب خداوند متعال و آتش یقین داری پس معصیت چرا؟ و اگر مرگ حق است پس این قدر دلخوشی چرا؟ و اگر اعمال ما به خداوند عرضه می‌شود پس مکر و حيله گیری چرا؟ و اگر عبور از مسیر صراط است پس برای چه تکبر و خود بینی؟ اگر همه چیز دست خداست، پس غم و اندوه چرا؟ و اگر جهان گذراست پس دل بستن به دنیا چرا؟

«إِنْ كَانَ اللَّهُ قَدْ تَكَفَّلَ بِالرِّزْقِ فَاهْتَمَّامَكَ لِمَاذَا؟ وَإِنْ كَانَ الرِّزْقُ مَقْسُومًا فَالْحِرْصُ لِمَاذَا؟» اگر خداوند تبارک و تعالی کفیل رزق و روزی تو شده است، اگر خداوند نعم الوکیل و هو الرزاق است این همه اهتمام و تلاش تو برای چیست؟ به آب و آتش بزنی، حلال و حرام کنی، از نماز اول وقت، جلسات دینی، از مروّت و انصاف بزنی و آن قدر کار کنی که اعصاب خراب شود و اذیت بشوی. انسان باید به اندازه توان و وسعش کار کند «لَا يَكْلَفُ اللَّهُ نَفْسًا أَلَّا وَسْعَهَا» حضرت صادق علیه السلام فرمودند: «اگر خداوند تکفل رزق و روزی تو را کرده پس این همه کوشش برای چیست؟»

«وإن كان الحساب حقاً فالجمعُ لماذا؟» اگر حساب و کتاب است پس این همه جمع اموال برای چیست در حالی که بعد از مردن هم برای وراثت جنگ و دعوا به وجود می‌آید.

«وإن كان الخلف من الله عزَّ وجلَّ حقاً فالبخل لماذا؟» منظور از خلف یعنی جایگزین، معنی حدیث این است که اگر جبران کردن از طرف خداست پس چرا بخل می‌ورزی و همه را برای خودت می‌خواهی؟

«وإن كان العقوبة من الله عزَّ وجلَّ النار فالمعصية لماذا؟» اگر یقین داری که فردای قیامت آتش و عذابی وجود دارد پس چرا معصیت می‌کنی «جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا»^۱ هر کس نافرمانی خدا و رسولش کند، آتش دوزخ از آن اوست و جاودانه در آن می‌ماند.

وإن كان الموت حقاً فالفرح لماذا؟ اگر مرگ حق است پس چرا این قدر دلخوشی؟ البته منظور حضرت (ع) این نیست که شاد نباشیم بلکه منظور این است که دلبسته دنیا نباشیم.

«وإن كان العرض على الله حقاً فالمكر لماذا؟» اگر اعمال ما به خداوند عرضه می‌شود پس مکر و حيله گيري چرا؟ فردای قیامت این اعضاء بدن در اختیار ما نیست و بر علیه ما شهادت می‌دهند. «يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمُ أَلْسِنَتُهُمْ وَأَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ»^۲؛ در آن روز زبان‌ها و دست‌ها و پاهایشان بر ضد آنها به اعمالی که مرتکب می‌شدند گواهی می‌دهند.

«وإن كان الممرُّ على الصراط حقاً فالعجب لماذا؟» اگر عبور از مسیر صراط است پس برای چه تکبر و خود بینی؟ پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم فرمود: «هر کس برای خشنودی خدا طلب علم کند، برای هر بابی که فرا می‌گیرد، فروتنی در دلش زیاد می‌شود و مردم برایش تواضع می‌کنند، و خوف و کوشش او برای خدا و در دین بسیار می‌گردد، پس این عالم است که خود بهره می‌برد، و به مردم بهره می‌رساند.»

«وإن كان كل شيء بقضاء و قدر فالحزن لماذا؟» اگر همه چیز دست خداست، پس چرا غم و اندوه؟

«وإن كانت الدنيا فانية فالطمأنينة إليها لماذا؟» اگر جهان گذرا پس چرا به دنیا دل بسته‌ای؟

۱. جن/۲۳.

۲. النور/۲۴.

تفسیر آیه ۲۸:

«كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَكُنْتُمْ أَمْوَاتًا فَأَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ»^۱

ترجمه: چگونه به خداوند کافر می‌شوید؟! در حالی که شما مردگان (و اجسام بی‌روحي) بودید، و او شما را زنده کرد؛ سپس شما را می‌میراند؛ و بار دیگر شما را زنده می‌کند؛ سپس به سوی او بازگردانده می‌شوید. (بنابراین، نه حیات و زندگی شما از شماست، و نه مرگتان؛ آنچه دارید از خداست).

کلمه «كَيْفَ» از ادات استفهام است؛ استفهام گاهی در مورد زمان، گاهی در مورد مکان و گاهی هم در مورد کیفیت است:

زمانی که استفهام از زمان باشد از کلمه «متی» استفاده می‌شود. «مَتَى نَصْرُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ نَصْرَ اللَّهِ قَرِيبٌ»^۲ «پس یاری خدا کی خواهد آمد؟ آگاه باشید، یاری خدا نزدیک است.» و اگر استفهام برای مکان باشد از کلمه «أَيْنَ» استفاده می‌شود «فَأَيْنَ تَذْهَبُونَ»^۳ و اگر استفهام برای کیفیت باشد از «كَيْفَ» استفاده می‌شود مثل این آیه شریفه: «وَ كَيْفَ تَكْفُرُونَ وَ أَنْتُمْ تُتْلَى عَلَيْكُمْ آيَاتُ اللَّهِ وَ فِيكُمْ رَسُولُهُ وَ مَنْ يَعْتَصِم بِاللَّهِ فَقَدْ هُدِيَ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ»^۴ و یا این آیه شریفه محل بحث ما: «كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَ كُنْتُمْ أَمْوَاتًا فَأَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ»^۵. هر چند مخاطبان این آیه کفار هستند ولی کلمه کفار معنای جامعی دارد و هم شامل کسی می‌شود که به خالقیت خدا کفر ورزیده و هم کسی که کفر به ربوبیت خدا ورزیده و هم شامل افراد گنه‌کار. خداوند در این آیه نعمت‌های خود را می‌شمارد که خدا ما را خلق کرده و خدا هست که می‌میراند و زنده می‌کند.

خداوند در این آیه شریفه «كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ» به پنج مورد اشاره می‌کند:

۱. سابقه مرگ «وَ كُنْتُمْ أَمْوَاتًا».
۲. احیاء انسان به دست خداوند «فَأَحْيَاكُمْ».
۳. مردن به دست خداوند «ثُمَّ يُمِيتُكُمْ».

۱. بقره / ۲۸.

۲. بقره / ۲۱۴.

۳. التکویر / ۲۶.

۴. آل عمران / ۱۰۱.

۵. بقره / ۲۸.

۴. احیاء مجدد انسان بدست خداوند «ثُمَّ يُحْيِيكُمْ».

۵. بازگشت نهایی به سوی خدا «ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ»

قسمت‌هایی از این موارد پنج‌گانه مورد قبول کافران هم می‌باشد؛ مثلاً مرحله اول را هر کافری می‌داند که قبلاً نبوده است. و مرحله دوم را ما قبول داریم که خالق ما خداست ولی کافران می‌گویند که خدایی وجود ندارد و آنچه هست ماده است و همه از طبیعت است. و در مورد مرحله سوم که مردن به دست خداوند است، ما می‌گوئیم خدا به وسیله‌های مختلف می‌میراند. خداوند در این آیات به سخنان کافران اشاره فرموده است:

«أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهُهُ هَوَاً وَ أَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَى عِلْمٍ وَ خَتَمَ عَلَى سَمْعِهِ وَ قَلْبِهِ وَ جَعَلَ عَلَى بَصَرِهِ غِشَاوَةً فَمَنْ يَهْدِيهِ مِنْ بَعْدِ اللَّهِ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ وَ قَالُوا مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَ نَحْيَا وَ مَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ وَ مَا لَهُمْ بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ».^۱

خدای متعال برای تثبیت توحید ربوبی و تثبیت عبادی گاهی به آیات انفسی و گاهی به آیات آفاقی استناد می‌کند و گاهی هم به آمیخته از هر دو یعنی هم آیات آفاقی و هم انفسی استناد می‌کند: البته این آیات که خوانده جزء آیات انفسی است.

و از جمله آیات آفاقی می‌توان به این آیه اشاره کرد: «قُلْ أَ إِنِّكُمْ لَتَكْفُرُونَ بِالَّذِي خَلَقَ الْأَرْضَ فِي يَوْمَيْنِ وَ تَجْعَلُونَ لَهُ أَندَاداً ذَلِكَ رَبُّ الْعَالَمِينَ».^۲

و گاهی هم از آمیخته بین آیات انفسی و آفاقی استفاده می‌کند: «وَ فِي الْأَرْضِ آيَاتٌ لِلْمُوقِنِينَ * وَ فِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ * وَ فِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَ مَا تُوعَدُونَ * فَوَ رَبِّ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ إِنَّهُ لَحَقٌّ مِثْلَ مَا أَنَّكُمْ تَنْطِفُونَ».^۱

«والحمد لله رب العالمين»

۱. جاثیه/۲۳ و ۲۴. «آیا دیدی کسی را که معبود خود را هوای نفس خویش قرار داده و خداوند او را با آگاهی (بر اینکه شایسته هدایت نیست) گمراه ساخته و بر گوش و قلبش مهر زده و بر چشمش پرده‌ای افکنده است. با این حال چه کسی می‌تواند غیر از خدا او را هدایت کند؟ آیا متذکر نمی‌شوید. (۲۳) آنها گفتند: «چیزی جز همین زندگی دنیای ما در کار نیست؛ گروهی از ما می‌میرند و گروهی جای آنها را می‌گیرند؛ و جز طبیعت و روزگار ما را هلاک نمی‌کند» آنان به این سخن که می‌گویند علمی ندارند، بلکه تنها حدس می‌زنند (و گمانی بی‌پایه دارند).»

۲. فصلت/۹.

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

تذکر اخلاقی:

«مَنْ كَفَّ نَفْسَهُ عَنْ أَغْرَاضِ النَّاسِ أَقَالَ اللَّهُ عَثْرَتَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَمَنْ كَفَّ غَضَبَهُ عَنِ النَّاسِ كَفَّ اللَّهُ عَنْهُ غَضَبَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»^۲

ای هشام هر که خود را از (ریختن) آبروی مردم باز دارد، خدا از لغزش او به روز قیامت درگذرد و هر که خشمش را از مردم باز دارد، خدا خشم خود را به روز قیامت از او باز دارد.

خداوند توفیق دهد که بتوانیم از کلمات نورانی اهل بیت (ع) در زندگی خود استفاده کنیم و برای امثال ما که طلبه هستیم و ادعای هدایت مردم را داریم، توجه بیشتری لازم است تا خدای نکرده با رفتار و کردار خود آبرویی کسی را نیزیم چنان که معصوم (ع) می فرماید: «يَا شُقْرَانُ إِنَّ الْحَسَنَ مِنْ كُلِّ أَحَدٍ حَسَنٌ وَإِنَّهُ مِنْكَ أَحْسَنُ لِمَكَانِكَ مِنَّا وَإِنَّ الْقَبِيحَ مِنْ كُلِّ أَحَدٍ قَبِيحٌ وَإِنَّهُ مِنْكَ أَقْبَحُ»^۳ کار خوب را هر کس انجام دهد خوب است و از تو خوبتر است زیرا با ما ارتباط داری و کار بد از هر کس باشد بد است و از تو بدتر.

آیت الله گلپایگانی در مسئله صیانت نفس، حفظ دین، مخالفت هوای نفس، و اطاعت از اوامر الهی، شاخص و اسوه بودند. فضائل اخلاقی ایشان در حدی زیاد بود که جزء اسوه های معروف حوزه علمیه بودند. توصیف فضائل اخلاقی ایشان می تواند حوزه های علمیه را به طرف خودش جذب و جلب کند و در فضائل و مکارم اخلاقی به ایشان اقتدا کنند.

قبل از دوران مرجعیت منزلی را در محله تکیه حاج سید حسن از یکی از ارادتمندانشان اجاره کرده بودند و آن شخص بسیار مقید به حضور در نماز جماعت ایشان بودند، روزی آن شخص در مسجد به آقا عرض می کند: شما در فکر منزل دیگری باشید. آن روز آقا نماز را که می خوانند دیگر به منزل نمی رود بلکه از

۱. ذاریات / ۲۱ - ۲۳.

۲. مستدرک، ج ۱۲، ص ۱۰.

۳. مناقب آل ابی طالب علیهم السلام (لابن شهر آشوب)، ج ۴، ص ۲۳۶.

راه مسجد به منزل مرحوم آیت الله شیخ مرتضی حائری می‌رود و سفارش می‌کند خانواده‌شان نیز به آنجا بیاید تا منزلی فراهم شود و فرموده بودد ممکن است صاحب خانه چون از مأمومین نماز من است احترام کند ولی در دل راضی نباشد که ما در آن خانه باشیم لذا دیگر به کلی به آن خانه نرفته بود و با همان یک کلمه منزل را تخلیه کرده بود.

ادامه تفسیر آیه ۲۸:

«كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَ كُنْتُمْ أَمْوَاتًا فَأَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ»^۱

ترجمه: چگونه به خداوند کافر می‌شوید؟! در حالی که شما مردگان (و اجسام بی‌روحي) بودید، و او شما را زنده کرد؛ سپس شما را می‌میراند؛ و بار دیگر شما را زنده می‌کند؛ سپس به سوی او بازگردانده می‌شوید. (بنا بر این، نه حیات و زندگی شما از شماست، و نه مرگتان؛ آنچه دارید از خداست).

در این آیات حقیقت انسان و آنچه را که خدا در نهاد او به ودیعه سپرده، بیان می‌کند؛ ذخائر کمال، وسعت دائره وجود او و آن منازل که این موجود در مسیر وجود خود طی می‌کند، یعنی زندگی دنیا و سپس مرگ و بعد از آن زندگی برزخ و سپس مرگ و بعد زندگی آخرت و سپس بازگشت به خدا و این که این منزل، آخرین منزل در سیر آدمی است، خاطر نشان می‌سازد.

و در خلال این بیان پاره‌ای از خصایص و مواهب تکوین و تشریع را، که خداوند تعالی آدمیان را بدان اختصاص داده، بر می‌شمارد و می‌فرماید: «انسان مرده‌ای بی جان بود، خدا او را زنده کرد، و هم چنان او را می‌میراند، و زنده می‌کند، تا در آخر به سوی خود باز گرداند، و آنچه در زمین است برای او آفریده، آسمان‌ها را نیز برایش مسخر کرد، و او را خلیفه و جانشین خود در زمین ساخت، و ملائکه خود را به سجده بر او وادار نمود، و پدر بزرگ او را در بهشت جای داده، و درب توبه را به رویش گشود، و با پرستش خود و هدایتش او را احترام نموده به شأن او عنایت فرمود».

سیاق آیه «کیف تکفرون بالله و کنتم امواتا فاحیاکم» همین اعتنای به شأن انسان‌ها را می‌رساند، چون سیاق، سیاق گلایه و امتنان است.

«کیف تکفرون بالله و کنتم امواتا» این آیه از نظر سیاق نزدیک به آیه: «قالوا ربنا امتنا اثنتین و احببتنا اثنتین، فاعترفنا بذنوبنا، فهل الی خروج من سبیل»^۱ و این از همان آیاتی است که با آنها بر وجود عالمی

میان عالم دنیا و عالم قیامت، به نام برزخ استدلال می‌شود برای اینکه در این آیات، دو بار مرگ برای انسان‌ها بیان شده، و اگر یکی از آن دو همان مرگی باشد که آدمی را از دنیا بیرون می‌کند، چاره‌ای جز این نیست که یک مردن دیگر را بعد از این مرگ تصویر کنیم و آن وقتی است که میان دو مرگ یعنی مردن در دنیا (برای بیرون شدن از آن) و مردن برای ورود به آخرت، یک زندگی دیگر فرض کنیم و آن زندگی، همان زندگی برزخی است.

در این آیه پنج مرحله را ذکر می‌کند که بعضی مورد قبول مسلمان و کفار است ولی بعضی دیگر را کفار قبول ندارد و قبلاً عرض کردیم که منظور از «كُنْتُمْ أَمْوَاتًا» این است که قبل از آن که در صلب پدران و رحم مادران باشید، خاک بودید و مقصود از مُوت در این مرحله این است که از ازل تا ابد قسمتی را انسان وجود نداشته است و البته این مرحله را کفار قبول دارند.

در این آیه شریفه کلمه «فَأَحْيَاكُمُ» مورد انکار کفار است، این اشاره به احیاء الهی است که بعد از موت، حیات داده است. کفار معتقدند وجود ما به خاطر وجود خدای متعال نیست بلکه حیات و وجود ما به خاطر تحولات عالم طبیعت و عالم ماده است و حکمت الهی در خلقت ما نقشی نداشته است. بنابراین در متن واقع دو دعوای اساسی بین مؤمن و کافر وجود دارد و این دعوای توحید و معاد است.

برای اثبات مبدأ و توحید خدای متعال می‌فرماید: ما مبدأ توحید و آفرینش هستیم و ما هستیم که به شما نعمت حیات دادیم: «الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا وَهُوَ الْعَزِيزُ الْغَفُورُ»^۲ در اینجا برهانی مطرح است دال بر اینکه چه راه‌هایی پیش پای کفار و مُلحدان وجود دارد که می‌گویند خدا آفریننده نیست؟

چند احتمال وجود دارد:

احتمال اول: موجودات، اتفاقی و تصادفی به وجود آمده‌اند.

۱. غافر/ ۱۱. «پروردگارا دو نوبت ما را میراندی، و دو بار زنده کردی، پس اینک به گناهان خود اعتراف می‌کنیم،

پس آیا هیچ راهی بسوی برون شدن هست؟»

۲. الملک / ۲. «آن کس که مرگ و حیات را آفرید تا شما را بیازماید که کدام یک از شما بهتر عمل می‌کنید، و او

شکست‌ناپذیر و بخشنده است.»

در پاسخ می‌گوییم این احتمال، یک احتمال منطقی و یک مسئله استدلالی نیست؛ چون اگر پای بخت و اتفاق مطرح شد یعنی بین پدیده‌های عالم هیچ گونه ارتباطی نباید برقرار باشد؛ مثلاً باید گفت این لیوان اتفاقاً اینجا آمده و کسی علت آن نبوده است.

احتمال دوم: یک موجودی که خودش حیات نداشته، به دیگر موجودات حیات داده است؛ باید گفت: «فاقد الشيء لا يكون معطى الشيء» در حالی که این جمع بین نقضین است و محال است و معطی شیء نمی‌تواند چیزی باشد که خودش آن را نداشته باشد، همیشه چیزی را می‌بخشد که خود آن را دارا است؛ زیرا اعطای شیء از روی فقدان، هرگز امکان‌پذیر نیست. مفاد این قاعده، که به مقتضای فطرت سالم، ثابت شده است. در این ادبیات زیبای فارسی نیز جلوه گر شده است:

ذات نایافته از هستی بخش کی تواند که شود هستی بخش؟
خشک ابری که بود ز آب تهی ناید از وی صفت آب دهی

احتمال سوم: یک موجود مادی که فاقد حیات بوده به همه موجودات حیات داده و خودش از دیگری حیات گرفته است؛ در اینجا سؤال ما در مورد آن موجود دیگر که به این موجود حیات داده این است که خودش از چه حیات گرفته؟ لذا در نهایت تسلسل و دور می‌آید. لذا قرآن تعبیر زیبایی دارد: «أَمْ خُلِقُوا مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ أَمْ هُمُ الْخَالِقُونَ»^۱

احتمال چهارم: خالق، خداوند متعال و یکتاست؛ مُلحِدان و کافران چاره‌ای جز این ندارند که خالقیت خدا را بپذیرند. چنان که آیه ۲۸ بقره به این مطلب به خوبی اشاره دارد: «ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ» البته باز اختلاف در اینجا هم وجود دارد. مؤمن قائل به احیاء و اِماتة است و کافران می‌گویند که مرگ یک نوع زوال است و توحید و معاد وجود ندارد. کفار در قیامت می‌گویند: «قَالُوا رَبَّنَا اٰمَنَّا بِاٰثْنَتَيْنِ وَاَحْيَيْنَا اٰثْنَتَيْنِ فَاعْتَرَفْنَا بِذُنُوبِنَا فَهَلْ اِلٰى خُرُوجٍ مِّنْ سَبِيلٍ»^۲

«والحمد لله رب العالمين»

۱. طور ۳۵. «یا آنها بی هیچ آفریده شده‌اند، یا خود خالق خویشند؟»

۲. غافر ۱۱. «پروردگارا! ما را دو بار میراندی و دو بار زنده کردی؛ اکنون به گناهان خود معترف هستیم؛ آیا راهی برای خارج شدن (از دوزخ) وجود دارد؟»

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

تذکر اخلاقی:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: «مَنْ لَمْ يَتَعَزَّ بِعَزَاءِ اللَّهِ تَقَطَّعَتْ نَفْسُهُ حَسَرَاتٍ عَلَى الدُّنْيَا وَمَنْ أَتْبَعَ بَصَرَهُ مَا فِي أَيْدِي النَّاسِ كَثُرَ هَمُّهُ وَ لَمْ يُشْفِ غَيْظُهُ وَ مَنْ لَمْ يَرِ لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَيْهِ نِعْمَةٌ إِلَّا فِي مَطْعَمٍ أَوْ مَشْرَبٍ أَوْ مَلْبَسٍ فَقَدْ قَصَرَ عَمَلُهُ وَ دَنَا عَذَابُهُ»^۱

از امام صادق (ع) روایت شده که رسول خدا (ص) فرمودند: هر که با تسلیت و دلجوئی خدا تسلی نیابد و دلش آرام نشود، نفسش از افسوس و حسرت پی در پی بر دنیا بند آید و هر که چشم به چیزی داشته باشد که در دست مردم دیگر است، هم و غم او فراوان شود، و سوز دلش درمان نپذیرد، و هر که برای خدا عزوجل نعمتی شناسد جز در خوردن و نوشیدن و جامه پوشیدن، محققاً کردارش کم و کوتاه و عذابش نزدیک است.

یکی از مسائلی که متأسفانه دامن گیر خیلی‌ها شده و ممکن دامن گیر ما طلبه‌ها شده باشد این است که معمولاً چشم به دست دیگران داریم و به تعبیر روشن تر نگاه به وضع مالی دیگران می‌کنیم و تلاش می‌کنیم خودمان را به صاحبان مال نزدیک کنیم و در نتیجه خدای ناخواسته یک سری از رفتارها و تملق‌ها و برخورد غیر مناسب با زی طلبگی اتفاق می‌افتد و تعریف و تمجید و احترامات بی حد و اندازه بلای جان انسان می‌شود. انسانی که به خدا توکل کند نیازی به این مسائل ندارد.

رسول خدا (ص) فرمودند: «وَمَنْ أَتْبَعَ بَصَرَهُ مَا فِي أَيْدِي النَّاسِ كَثُرَ هَمُّهُ» هر که دیده به دنبال آن دارد که در دست مردم دیگر است، هم و غم او فراوان شود، «هَمُّهُ وَ لَمْ يُشْفِ غَيْظُهُ» و سوز دلش درمان نپذیرد. در روایات به مسئله عزت نفس خیلی تأکید شده؛ عزت نفس به این است که به دست مردم چشم نداشته باشیم. افراط و تفریط صحیح نیست. اگر می‌خواهید حرمت طلبگی و لباس روحانیت و اهل علم نگه

۱. کافی، ج ۴، ص ۳. بحار الأنوار، ج ۷۰، ص ۹.

داشته شود یکی از راه‌هایش این است که به آنچه در دست مردم است چشم داشتی نداشته باشید بلکه طلبه باید به خدا توکل کند.

عَنِ الْإِمَامِ الْبَاقِرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «خَيْرُ الْمَالِ الثَّقَةُ بِاللَّهِ، وَالْيَأْسُ مِمَّا فِي أَيْدِي النَّاسِ»^۱ بهترین سرمایه، اعتماد به خداست و چشم طمع برکندن از آنچه مردم دارند.

شیخ حسن زاهد در مسجدی نماز می‌خواند؛ وقتی برای اقامه نماز به سمت مسجد حرکت می‌کرد اصحاب مسجد به استقبال وی می‌آمدند و بعد از نماز وی را بدرقه می‌کردند. شخصی علت این علاقه مردم را سؤال کرد؟ فرمود من نسبت به آنچه مردم دوست دارند، بی‌اعتنا هستم چون مردم دنیا را دوست دارند و چون می‌دانند من توقعی ندارم چشم داشتی به مال آنها ندارم، لذا به خاطر خدا بنده را احترام می‌کنند و اگر مردم ببینند چشم به مالشان دارید به شما بی‌اعتنا می‌شوند.

در روایات زیر هم به این مطلب اشاره شده:

أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (ع) يَقُولُ: «إِيَّاكُمْ وَغَشِيَانَ الْمُلُوكِ وَأَبْنَاءَ الدُّنْيَا فَإِنَّ ذَلِكَ يُصَغِّرُ نِعْمَةَ اللَّهِ فِي أَعْيُنِكُمْ وَيُعَقِّبُكُمْ كُفْرًا وَإِيَّاكُمْ وَمَجَالِسَةَ الْمُلُوكِ وَأَبْنَاءَ الدُّنْيَا فَفِي ذَلِكَ ذَهَابُ دِينِكُمْ وَيُعَقِّبُكُمْ نِفَاقًا وَذَلِكَ دَاءٌ دَوِيٌّ لَا شِفَاءَ لَهُ وَ يُورِثُ قَسَاوَةَ الْقَلْبِ وَ يَسْلُبُكُمْ الْخُشُوعَ وَ عَلَيْكَ بِالشَّكَالِ مِنَ النَّاسِ وَ الْأَوْسَاطِ مِنَ النَّاسِ فَعِنْدَهُمْ تَجِدُونَ مَعَادِنَ الْجَوْهَرِ وَ إِيَّاكُمْ أَنْ تَمْدُوا أَطْرَافَكُمْ إِلَى مَا فِي أَيْدِي أَبْنَاءِ الدُّنْيَا فَمَنْ مَدَّ طَرَفَهُ إِلَى ذَلِكَ طَالَ حُزْنُهُ وَ لَمْ يُشَفَّ غَيْظُهُ وَ اسْتَصْعَرَ نِعْمَةَ اللَّهِ عِنْدَهُ فَيَقِلُّ شُكْرُهُ لِلَّهِ وَ انْظُرْ إِلَى مَنْ هُوَ دُونَكَ فَتَكُونَ لِلنَّعْمِ اللَّهُ شَاكِرًا وَ لِمَزِيدِهِ مُسْتَوْجِبًا وَ لِحُجُودِهِ سَاكِبًا»^۲

امام صادق (ع) می‌فرماید: «بپرهیزید از در آمیختن با شاهان و دنیاداران که آن نعمت خدا را در چشمتان خرد نماید و به دنبال کفرتان کشد، و بپرهیزید از همنشینی با شاهان و دنیاداران که دینتان را ببرد و به دنبال نفاقتان کشد و آن دردیست خزنده و بی‌درمان، و سخت دلی آورد و خشوع را ببرد، و بر شما باد به توده مردم که گوهر آدمی را نزد آنها یابید، و بپرهیزید از چشم داشت بدان چه دنیاداران دارند که هر که بر آن دوزد، اندوهش دراز شود و خشمش فرو نکشد و نعمت خدا در برش اندک نماید و شکرش برای خدا کم شود، به زیردست نگر تا قدر نعمت خدا را بشناسی و فزونیش را بایست شوی و جودش بر تو ببارد.»

۱. تهذیب الأحکام، ج ۶، ص: ۳۸.

۲. بحار الأنوار، ج ۷۲، ص ۳۶۷.

سبک زندگی دینی این سیره اهل بیت علیهم السلام است؛ اینکه در زندگی دنیا باید به پائین دست نگاه کنیم و به بالا دست نگاه نکنیم و شکر گذار نعمت‌های الهی باشیم. کلمات اهل بیت (ع) معدن نور است خصوصاً برای ما که می‌خواهیم مردم را ارشاد و هدایت کنیم.

ادامه تفسیر آیه ۲۸:

«كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَ كُنْتُمْ أَمْوَاتًا فَأَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ»^۱

بحث به اینجا رسید: «ثُمَّ يُحْيِيكُمْ» (و بار دیگر شما را زنده می‌کند).

در این آیه اگر جمله «ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ» را نداشتیم یعنی آیه این بود «كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَ كُنْتُمْ أَمْوَاتًا فَأَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ» یعنی قسمت پایانی را نداشت و انتهای آیه «ثُمَّ يُحْيِيكُمْ» بود. ممکن است منظور از این احیاء، حیات در قیامت و جهان آخرت باشد اما «ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ» که در انتهای آیه آمده این مراد را نقض می‌کند و می‌گوید بلکه یک واسطه‌ای وجود دارد تا احیاء قیامت و منظور این احیاء از «ثُمَّ يُحْيِيكُمْ» حیات برزخی است. «وَكُنْتُمْ أَمْوَاتًا فَأَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ»، مراد حیات برزخی است. بعد از این حیات برزخی، کل عالم می‌میرند حتی برزخی‌ها «ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ»، یعنی حیات قیامت بعد از مردن همه است و بعد همه زنده می‌شوند که فرمود: «ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ».

جمله «ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ» به رجوع به الی الله اشاره دارد، مقصود این است که مراد از این حیات در «ثُمَّ يُحْيِيكُمْ» مسئله دیگری غیر از حیات جاودانه است که عرض شد مسئله حیات برزخی که به عنوان یک حلقه رابط بین حیات دنیوی و اخروی است مد نظر است، یعنی ما یک حیات در این دنیا داریم و یک حیات در برزخ و بعد هم صحنه قیامت است. و این همان عالمی است که از آن در سوره مؤمنون به عنوان عالم برزخ یاد شده: «وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ»^۲.

و همچنین در روایات نیز به برزخ اشاره شده؛ مثل روایت زیر که اشاره دارد به اینکه در عالم برزخ پرونده اعمال باز است:

۱. بقره ۲۸.

۲. مؤمنون/۱۰۰. «و پشت سر آنان برزخی است تا روزی که برانگیخته شوند»

قَالَ النَّبِيُّ (ص) «مَنْ سَنَّ سُنَّةً حَسَنَةً كَانَ لَهُ أَجْرُهَا وَأَجْرُ مَنْ عَمِلَ بِهَا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَمَنْ سَنَّ سُنَّةً سَيِّئَةً كَانَ عَلَيْهِ وَزْرُهَا وَوِزْرُ مَنْ عَمِلَ بِهَا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ»^۱ کسی که طریقه خوبی را احداث کند برای اوست اجر و ثواب آن و ثواب هر کس که تا روز قیامت به آن عمل کند، برای اوست و کسی که طریقه بدی را اختراع کند بر اوست گناه و گناه هر کس که به آن تا روز قیامت عمل کند.

و لذا فردای قیامت که انسان‌ها محشور می‌شوند نامه عمل که به دستشان می‌دهند عده‌ای خیلی تعجب می‌کنند و تعجب عده‌ای از زیادی پاداش و حسنات است؛ آنها انکار می‌کنند و می‌گویند: شاید این اعمال خوب برای دیگری است! به او می‌گویند که این برای صدقات جاریه است؛ مثلاً مسجد و مدرسه و بیمارستان ساختن و تمام کسانی که پایبند به سنت حسنة تو شدند و آنها که از این سنت حسنة تو استفاده کردند، به تو هم پاداش رسیده است. و تعجب عده‌ای از زیادی گناه است آن هم گناهانی که مربوط به او نیست که به این افراد خطاب می‌شود این سنت سیئه‌ای است که از خود بر جا گذاشتی و تمام کسانی که از این سنت سیئه تو پیروی کردند، تو نیز با آنان شریک هستی.

در برزخ پرونده اعمال باز است و اینکه سفارش به کارهای خیر شده حتی اگر کار خیری انجام شود برای اموات هم پاداش می‌رسد. عالم قبر روضه من ریاض الجنة است.

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): «خَيْرُ الرِّزْقِ مَا يَكْفِي وَ خَيْرُ الذِّكْرِ مَا يَخْفَى وَ إِنِّي أَوْصِيكُمْ بِتَقْوَى اللَّهِ وَ حُسْنِ النَّظَرِ لِأَنْفُسِكُمْ وَ قِلَّةِ الْغَفْلَةِ عَنْ مَعَادِكُمْ وَ ابْتِئَاعِ مَا يَبْقَى بِمَا يَفْنَى وَ اعْلَمُوا أَنَّهَا أَيَّامٌ مَعْدُودَةٌ وَ الْأَرْزَاقُ مَقْسُومَةٌ وَ الْأَجَالُ مَعْلُومَةٌ وَ الْآخِرَةُ وَاعْلَمُوا أَنَّ الْقَبْرَ رَوْضَةٌ مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّةِ أَوْ حُفْرَةٌ مِنْ حُفْرِ النَّارِ فَمَهْدُوهُ بِالْعَمَلِ الصَّالِحِ فَمَثَلُ أَحَدِكُمْ يَعْمَلُ الْخَيْرَ كَمَثَلِ الرَّجُلِ يُنْفِذُ كَلَامَهُ يُمَهِّدُ لَهُ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى فَلَأَنْفُسِهِمْ يَمْهَدُونَ»^۲ ... و بدانید به درستی که قبر باغی است از باغ‌های بهشت یا گودالی است از گودال‌های آتش. پس قبرتان را با اعمال صالح، خوابگاه و آرامگاه خود قرار دهید و آماده کنید. پس کسی که از شما عمل خیر انجام می‌دهد مثل او مثل کسی است که نفوذ کلام داشته باشد دستور دهد تا لوازم آسایش او را تهیه کنند که وقتی وارد شد هر چیز به جای خود آماده باشد. خدای متعال می‌فرماید: آنها به واسطه اعمال صالح برای خود آسایشگاه تهیه می‌کنند.

«الحمد لله رب العالمين»

۱. الفصول المختارة، ص ۱۳۷.

۲. إرشاد القلوب إلى الصواب، ج ۱، ص ۷۵.

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

تذکر اخلاقی: ویژگی‌های مؤمن

روایت اول:

قال الامام علی علیه السلام: «الْمُؤْمِنُ لَا يُعَيِّرُ أَخَاهُ وَلَا يَخُونُهُ وَلَا يَتَّهَمُهُ وَلَا يَخْذُلُهُ وَلَا يَتَبَرَّأَ مِنْهُ»^۱
امام علی علیه السلام می‌فرماید: مؤمن برادرش را سرزنش نمی‌کند، به او خیانت نمی‌کند، متهمش نمی‌سازد و او را و انمی‌گذارد و از او بیزاری نمی‌جوید.

بالاخره انسان موجود اجتماعی است و در جامعه زندگی می‌کند و با مردم ارتباط دارد. در این روایت نحوه برخورد کردن و ارتباط و معاشرت بیان شده، انسان‌ها می‌توانند برخورد خوبی با یکدیگر داشته باشند و پشت سر یکدیگر مدافع برادر دینی باشند نه تنها غیبت نکنند بلکه هر جا علیه او اقدامی شد به دفاع از او برخیزند و در غیاب او اگر دیگران می‌خواهند خیانتی نسبت به او داشته باشند از آن جلوگیری کند. اینها جزء ابتلاهای روزمره جامعه ما است و لذا ائمه اطهار علیهم السلام تأکید داشته‌اند که فضای جامعه را از این رذائل پالایش کنند تا رابطه انسان‌ها به عنوان یک رابطه دینی و معقول قلمداد شود، البته جامعه‌ای که در آن خیانت، اذیت و آزار نسبت به برادر دینی، سرزنش و اتهام بیجا و بیزاری و دوری گزیدن از برادر مؤمن وجود داشته باشد مورد قبول اسلام نیست.

لذا امیرالمومنین علیه السلام می‌فرماید:

«الْمُؤْمِنُ لَا يُعَيِّرُ أَخَاهُ»؛ اگر می‌خواهی مؤمن را بشناسی، مؤمن در معاشرت‌ها با برادر دینی بی‌جهت برادر دینی خود را سرزنش، توبیخ و تحقیر نمی‌کند.

«لَا يَخُونُهُ»؛ یعنی به او خیانت نمی‌کند و اگر مورد اعتماد واقع شود خیانت نمی‌کند؛ مثلاً سند خانه را داده به طرف تا برود وام بگیرد و مشککش حل شود و این شخص وام را پرداخت نکرده و الآن بانک خانه را مطالبه می‌کند که این خیانت به اعتماد برادر مؤمن است.

۱. تحف العقول عن آل الرسول، ص ۱۱۳.

«وَلَا يَتَّبِعُهُ»؛ مؤمن به برادر دینی خود تهمت نمی‌زند، در جامعه ما متأسفانه اگر شخصی از کسی دلخوری داشته باشد ده تا عیب که در زندگی او وجود ندارد به او می‌چسباند این اوج بداخلاقی در یک جامعه است. حال بر فرض فلان شخص در این مسئله خاص با تو مشکل دارد آیا درست است در مسائل دیگر علیه او پرونده سازی شود. تا کسی اشتباهی می‌کند به او می‌گویند این ضدانقلاب است یا منافق است.

«وَلَا يَخْذُلُهُ وَلَا يَتَّبِرُ مِنْهُ»؛ مؤمن بی‌جهت رابطه‌اش را قطع نمی‌کند و اظهار برائت از برادر مؤمن خود نمی‌کند. وقتی شکل جامعه ما اسلامی باشد الطاف و برکات الهی بر ما نازل می‌شود اما وقتی در دل اشخاص کینه و حسادت وجود داشته باشد دعا مستجاب نمی‌شود.

سئل النبی صلی الله علیه و آله: ما لنا ندعو الله فلا يستجیب دعاءنا و قال تعالی: ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ؟ فأجاب صلی الله علیه و اله و قال: إِنَّ قُلُوبَكُمْ مَاتَتْ بَعَشْرَةَ أَشْيَاءَ:

أولها: أَنْكُمْ عَرَفْتُمْ اللَّهَ فَلَمْ تَوْدُّوا طَاعَتَهُ.

و الثاني: أَنْكُمْ قَرَأْتُمُ الْقُرْآنَ فَلَمْ تَعْمَلُوا بِهِ.

و الثالثة: ادَّعَيْتُمْ مَحَبَّةَ لِرَسُولِهِ وَ أَبْغَضْتُمْ أَوْلَادَهُ.

و الرابعة: ادَّعَيْتُمْ عَدَاوَةَ الشَّيْطَانِ وَ وافَقْتُمُوهُ.

و الخامسة: ادَّعَيْتُمْ مَحَبَّةَ الْجَنَّةِ فَلَمْ تَعْمَلُوا لَهَا.

و السادسة: ادَّعَيْتُمْ مَخَافَةَ النَّارِ وَ رَمَيْتُمْ أَبْدَانَكُمْ فِيهَا.

و السابعة: اشْتَغَلْتُمْ بِعُيُوبِ النَّاسِ عَنْ عُيُوبِ أَنْفُسِكُمْ.

و الثامنة: ادَّعَيْتُمْ بَغْضَ الدُّنْيَا وَ جَمَعْتُمُوهَا.

و التاسعة: أَقْرَرْتُمْ بِالْمَوْتِ فَلَمْ تَسْتَعِدُّوا لَهُ.

و العاشرة: دَفَنْتُمْ مَوْتَكُمْ فَلَمْ تَعْتَبِرُوا بِهِمْ.

فلهذا لا يستجاب دعاؤكم^۱

از پیامبر (صلی الله علیه و آله) پرسیدند: چرا دعای ما مستجاب نمی‌شود با اینکه خداوند فرموده: مرا بخوانید تا اجابت کنم؟ فرمود: ده چیز دل‌های شما را میراند:

۱- با اینکه خدا را شناختید وظیفه‌ی بندگی را انجام ندادید.

۱. تحریر المواعظ العددية، صفحه ۵۱۵؛ نصایح، صفحه ۳۱۱.

۲- قرآن را خواندید و به کار نیستید.

۳- دعوی دوستی پیغمبر کردید و با فرزندان دشمنی کردید.

۴- ادعای عداوت شیطان کردید و از او پیروی نمودید.

۵- گفتید بهشت را دوست داریم و عملی انجام ندادید.

۶- گفتید از دوزخ می ترسیم و بدنهای خویش را در آن افکندید.

۷- به عیب مردم پرداختید و از عیوب خود غافل شدید.

۸- لاف دشمنی دنیا زدید و به جمع اموال پرداختید.

۹- به مرگ اقرار کردید و آماده‌ی آن نشدید.

۱۰- مردگان را به خاک سپردید و عبرت نگرفتید. به این مناسبات و به خاطر این امور است که دعای شما مستجاب نمی‌شود.

روایت دوم:

عن الرضا عليه السلام عن آبائه عليهم السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: مَنْ بَهَتْ مُؤْمِنًا أَوْ مُؤْمِنَةً أَوْ قَالَ فِيهِ مَا لَيْسَ فِيهِ أَقَامَهُ اللَّهُ تَعَالَى يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى تَلٍّ مِنْ نَارٍ، حَتَّى يَخْرُجَ مِمَّا قَالَهُ فِيهِ^۱
پیامبر اکرم- صلی الله علیه و آله و سلم- فرمودند: هر کس به مؤمن بهتان زند یا دوباره او چیزی بگوید که از آن مبراست، خداوند متعال در روز رستاخیز او را بر تلی از آتش نگه دارد تا از حرف خود دوباره آن مؤمن برگردد.

روایت سوم:

«الْمُؤْمِنُ مَنْ تَحَمَّلَ أَذَى النَّاسِ، وَلَا يَتَأَذَى أَحَدًا مِنْهُمْ»^۲؛

مؤمن کسی است که آزار مردم را تحمل می‌کند و آزارش به هیچ کس نمی‌رسد.

طلبه‌ای در حال عبور از کوچه‌ای بود، می‌بیند دو همسایه سر گذاشتن زباله‌ها با هم دعا می‌کنند، او جلو می‌رود و ضمن دعوت آنها به صبر و آرامش خودش زباله‌ها می‌گیرد و دعا به پایان می‌رسد و آن دو همسایه به خاطر عمل خالصانه این طلبه، از عمل خود شرمسار می‌شوند.

۱. عیون الاخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۳۲.

۲. غرر الحکم، ج ۲، ص ۱۵۳.

حجت الاسلام کمیل نضاقتی طلبه فداکاری است که کلیه خود را به فردی دیالیزی از اهالی کلاله استان گلستان اهدا کرده، این طلبه فداکار می‌گوید: حتی ما برای این کار مجبور شدیم بخشی از وسایل خانه را هم بفروشیم تا بخشی از هزینه‌های بیمارستان را تأمین کنیم. چون برخی کارها نظیر آزمایش و موارد دیگر نیاز به پول داشت و با توجه به شرایط بسیار نامناسب خانواده سجاد، بخشی از این هزینه‌ها را خود من پرداخت کردم.

تفسیر آیه ۲۹:

«هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ فَسَوَّاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ»^۱.

ترجمه: او خدایی است که همه آنچه را (از نعمتها) در زمین وجود دارد برای شما آفرید؛ سپس به آسمان پرداخت؛ و آنها را به صورت هفت آسمان مرتب نمود؛ و او به هر چیز آگاه است. پس از ذکر نعمت حیات و اشاره به مسئله مبدء و معاد، در این آیه شریفه به یکی دیگر از نعمت‌های گسترده خداوند اشاره کرده می‌فرماید: او خدائی است که آنچه روی زمین است برای شما آفریده است. و به این ترتیب ارزش وجودی انسان‌ها و سروری آنان را نسبت به همه موجودات زمینی مشخص می‌کند، و درست از اینجا در می‌یابیم که این انسان را خدا برای امر بسیار پر ارزش و عظیمی آفریده است، همه چیز را برای او آفریده او را برای چه چیز؟ آری او عالیت‌ترین موجود در این صحنه پهناور است و از تمامی آنها ارزشمندتر. تنها این آیه نیست که مقام والای انسان را یادآور می‌شود، بلکه در قرآن آیات زیادی وجود دارد که انسان را هدف نهایی آفرینش کل موجودات جهان معرفی می‌کند که به چند نمونه اشاره می‌کنیم:

۱- «اللَّهُ الَّذِي رَفَعَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي لِأَجَلٍ مُّسَمًّى يُدَبِّرُ الْأَمْرَ يُفَصِّلُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ بِلِقَاءِ رَبِّكُمْ تُوقِنُونَ»^۲.

خدا همان کسی است که آسمان‌ها را، بدون ستون‌هایی که برای شما دیدنی باشد، برافراشت، سپس بر عرش استیلا یافت (و زمام تدبیر جهان را در کف قدرت گرفت)؛ و خورشید و ماه را مسخر ساخت، که هر

۱. بقره/ ۲۹.

۲. رعد/ ۲.

کدام تا زمان معینی حرکت دارند! کارها را او تدبیر می‌کند؛ آیات را (برای شما) تشریح می‌نماید؛ شاید به لقاء پروردگارتان یقین پیدا کنید!

۲- «اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَكُمْ وَ سَخَّرَ لَكُمْ الْفُلُكَ لِتَجْرِيَ فِي الْبَحْرِ بِأَمْرِهِ وَ سَخَّرَ لَكُمْ الْأَنْهَارَ»^۱.

خداوند همان کسی است که آسمان‌ها و زمین را آفرید؛ و از آسمان، آبی نازل کرد؛ و با آن، میوه‌ها (ی مختلف) را برای روزی شما (از زمین) بیرون آورد؛ و کشتی‌ها را مسخر شما گردانید، تا بر صفحه دریا به فرمان او حرکت کنند؛ و نهرها را (نیز) مسخر شما نمود.

۳- «وَسَخَّرَ لَكُمْ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ دَائِبَيْنِ وَ سَخَّرَ لَكُمْ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ»^۲.

و خورشید و ماه را- که با برنامه منظمی در کارند- به تسخیر شما درآورد؛ و شب و روز را (نیز) مسخر شما ساخت.

۴- «اللَّهُ الَّذِي سَخَّرَ لَكُمْ الْبَحْرَ لِتَجْرِيَ الْفُلُكُ فِيهِ بِأَمْرِهِ وَ لَتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ»^۳.

خداوند همان کسی است که دریا را مسخر شما کرد تا کشتی‌ها به فرمانش در آن حرکت کنند و بتوانند از فضل او بهره گیرید، و شاید شکر نعمت‌هایش را بجا آورید.

۵- «وَسَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مِنْهُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُفَكِّرُونَ»^۴.

او آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین است همه را از سوی خودش مسخر شما ساخته؛ در این نشانه‌های (مهمی) است برای کسانی که اندیشه می‌کنند.

خداوند کشتی‌ها را مسخر شما ساخت ... نهرها را مورد تسخیر شما قرار داد ... شب و روز را مسخر فرمانتان کرد ... شما را بر دریاها و اقیانوس‌ها مسلط ساخت ... خورشید و ماه را نیز فرمانبردار و در خدمت شما قرار داد ... بار دیگر به دلائل توحید باز گشته می‌گوید: سپس خداوند به آسمان پرداخت و آنها را به صورت هفت آسمان مرتب نمود، و او به هر چیز آگاه است «ثم استوى الى السماء فسواهن سبع سماوات و هو بكل شيء عليم».

«الحمد لله رب العالمين»

۱. ابراهیم/۳۲.

۲. ابراهیم/۳۳.

۳. جاثیه/۱۲.

۴. جاثیه/۱۳.

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

تذکر اخلاقی:

وَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «ضَمِنْتُ لِسِتَّةِ الْجَنَّةِ رَجُلٌ خَرَجَ بِصَدَقَةٍ فَمَاتَ فَلَهُ الْجَنَّةُ وَ رَجُلٌ خَرَجَ يَعُودُ مَرِيضًا فَمَاتَ فَلَهُ الْجَنَّةُ وَ رَجُلٌ خَرَجَ مُجَاهِدًا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَمَاتَ فَلَهُ الْجَنَّةُ وَ رَجُلٌ خَرَجَ حَاجًّا فَمَاتَ فَلَهُ الْجَنَّةُ وَ رَجُلٌ خَرَجَ إِلَى الْجُمُعَةِ فَمَاتَ فَلَهُ الْجَنَّةُ وَ رَجُلٌ خَرَجَ فِي جَنَازَةٍ رَجُلٌ مُسْلِمٍ فَمَاتَ فَلَهُ الْجَنَّةُ».^۱

امیر المؤمنین علیه السلام می فرماید: برای شش گروه، بهشت را ضمانت می کنم:

۱- کسی که برای صدقه دادن از خانه خارج می شود و در این هنگام مرگش فرا می رسد.

۲- کسی که برای عیادت بیمار از خانه بیرون می آید و فوت می کند.

۳- کسی که برای جهاد در راه خدا از خانه خارج می شود و به شهادت می رسد.

۴- کسی که برای انجام حجّ خانه خدا بیرون می آید و ملک الموت جاننش را می ستاند.

۵- کسی که برای بجا آوردن نماز جمعه از منزل خارج می شود و می میرد.

۶- کسی که برای تشییع جنازه مسلمانی از خانه خارج شده و فوت می کند.

این نکته را توجه داشته باشیم که معنی این کلمات حضرات معصومین (ع) این نیست که مانعی سر راه اینها وجود ندارد بلکه اینها مقتضیات است، یعنی اقتضای کلام حضرت امیرالمومنین (ع) این است که اگر کسی این چنین عمل کند و مانعی سر راه اینها ایجاد نکند- گاهی یک عمل خوب را انسان انجام می دهد ولی با یک عمل ناشایست آن عمل حبط می شود- پس باید توجه داشته باشیم که کلمات اهل بیت (ع) را یک سویه برای مردم بیان نکنیم؛ زیرا موجب امید بی حساب و یأس بی جا می شود لذا در آیات قرآن مبشراً و نزیراً مطرح شده و معنای آن این است که بیم و امید کنار در هم می تواند زمینه تربیت جامعه را فراهم کند کما اینکه خداوند تبارک و تعالی می فرماید: «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَ مُبَشِّرًا وَ نَذِيرًا* وَ دَاعِيًا

إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَ سِرَاجاً مُنِيرًا* وَ بَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ بِأَنَّ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ فَضْلاً كَبِيراً؛ ای پیامبر! ما تو را گواه فرستادیم و بشارت دهنده و اندازکننده! و تو را دعوت کننده بسوی خدا به فرمان او قرار دادیم، و چراغی روشنی بخش! و مؤمنان را بشارت ده که برای آنان از سوی خدا فضل بزرگی است. پس اگر فقط تشویق و بشارت مطرح شود جامعه دچار غفلت می شود و اگر هم فقط انذار باشد موجب ناامیدی خواهد شد. اینک علی (ع) فرموده: «ضَمِنْتُ لِسَيِّئَةِ الْجَنَّةِ»؛ مقتضی این کردار بهشت است البته اگر در کنارش کار ناشایست انجام ندهد.

«رَجُلٌ خَرَجَ بِصَدَقَةٍ فَمَاتَ فَلَهُ الْجَنَّةُ»؛ هرکس نسبت به توانایی خود صدقه بدهد شخصی که برای صدقه دادن از خانه خارج می شود و در این هنگام مرگش فرا می رسد.

«وَرَجُلٌ خَرَجَ يُعَوِّدُ مَرِيضاً فَمَاتَ فَلَهُ الْجَنَّةُ»؛ کسی که برای عیادت بیمار از خانه بیرون می آید و فوت می کند، گاهی ما دوستانی داریم و سال ها او را ملاقات نکرده ایم و از حال دوستان خود خبر نداریم. در سیره پیامبر (ص) آمده وقتی هنگام نماز جماعت مؤمنی را نمی دیدند از حال او سؤال می کردند و اگر مریض بود به عیادت او می رفتند. این فرهنگ همدلی است که متأسفانه در جامعه ما از بین رفته و این فرهنگ آپارتمان نشینی که در بین ما ایجاد شده موجب قطع ارتباط شده و گاهی این واحد از آپارتمان از حال دوست خود خبر ندارد.

«وَرَجُلٌ خَرَجَ مُجَاهِداً فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَمَاتَ فَلَهُ الْجَنَّةُ»؛ شخصی که برای جهاد در راه خدا از خانه خارج می شود و به شهادت می رسد.

«وَرَجُلٌ خَرَجَ حَاجّاً فَمَاتَ فَلَهُ الْجَنَّةُ»؛ کسی که برای انجام حج خدا بیرون می آید و ملک الموت جانش را می ستاند. یعنی پیدا است همان مقدار که ما در انجام دستورات الهی قدم بر می داریم خداوند پاداش می دهد و حتی خداوند عمل انجام نشده ما را پاداش می دهد.

«وَرَجُلٌ خَرَجَ إِلَى الْجُمُعَةِ فَمَاتَ فَلَهُ الْجَنَّةُ»؛ آن کس که برای بجا آوردن نماز جمعه از منزل خارج می شود و می میرد. روز جمعه روز عید است، کسی که در این روز با لباس پاک و آراسته در صفوف جماعت ظاهر می شود این حضور در صحنه به همراه امت اسلامی ارزشمند است.

«وَرَجُلٌ خَرَجَ فِي جِنَازَةٍ رَجُلٍ مُسْلِمٍ فَمَاتَ فَلَهُ الْجَنَّةُ»؛ کسی که برای تشییع جنازه مسلمانی از خانه خارج شده و فوت می‌کند. شرکت در نماز میت اهمیت دارد و ما که الگوی جامعه اسلامی هستیم باید مقدم باشیم و هرگاه در بین راه در حرم نماز میت برقرار است شرکت کنیم.

ادامه تفسیر آیه ۲۹:

«هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ فَسَوَّاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ»^۱

ترجمه: او خدایی است که همه آنچه را (از نعمتها) در زمین وجود دارد، برای شما آفرید؛ سپس به آسمان پرداخت؛ و آنها را به صورت هفت آسمان مرتب نمود؛ و او به هر چیز آگاه است. همان طور که حیات و آفرینش زمین ما را به توحید و خداشناسی دعوت می‌کرد آفرینش آسمان‌ها هم این گونه است لذا خدای متعال می‌فرماید: او خدایی است که همه آنچه را (از نعمتها) در زمین وجود دارد، برای شما آفرید؛ سپس به آسمان پرداخت؛ و آنها را به صورت هفت آسمان مرتب نمود؛ و او به هر چیز آگاه است.

معانی واژه‌ها:

«ثُمَّ اسْتَوَىٰ»: این جمله در این آیه شریفه به این معناست که خداوند اول در مورد زمین صحبت کرده و بعد در مورد آسمان صحبت می‌کند. ظاهر کلمه «ثُمَّ» با توجه به آنچه در ادبیات خوانده‌ایم ترتیب وقوعی را دلالت می‌کند. «مِنْ نُّطْفَةٍ خَلَقَهُ فَقَدَرَهُ * ثُمَّ السَّبِيلَ يَسْرَهُ * ثُمَّ أَمَاتَهُ فَأَقْبَرَهُ * ثُمَّ إِذَا شَاءَ أَنْشَرَهُ»^۲؛ او را از نطفه ناچیزی آفرید، سپس اندازه‌گیری کرد و موزون ساخت، سپس راه را برای او آسان کرد، بعد او را میراند و در قبر پنهان نمود، سپس هر گاه بخواهد او را زنده می‌کند!

«ثُمَّ» در این آیه شریفه دلالت بر ترتیب وقوعی می‌کند که از نظر آفرینش اول خلقت آسمان‌ها است و بعد خلقت زمین. «أَنْتُمْ أَشَدُّ خَلْقاً أَمِ السَّمَاءُ بَنَاهَا * رَفَعَ سَمَكَهَا فَسَوَّاهَا * وَأَغْطَشَ لَيْلَهَا وَأَخْرَجَ ضُحَاهَا * وَالْأَرْضَ بَعْدَ ذَلِكَ دَحَاهَا»^۳؛ آیا آفرینش شما (بعد از مرگ) مشکل‌تر است یا آفرینش آسمان که خداوند آن را بنا نهاد؟! سقف آن را برافراشت و آن را منظم ساخت، و شبش را تاریک و روزش را آشکار نمود! و

۱. بقره/۲۹.

۲. عبس/۱۹-۲۲.

۳. نازعات/۲۷-۳۰.

زمین را بعد از آن گسترش داد. کلمه «ثُمَّ» در این آیه شریفه بر ترتیب وقوعی دلالت می‌کند که خداوند می‌فرماید آیا آفرینش شما سخت‌تر است یا آفرینش آسمان‌ها و بعد سقف آن را برافراشت و آن را منظم ساخت.

اما کلمه ثَم در آیه ۲۹ سوره بقره «ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ» بر ترتیب ذکر دلالت می‌کند، چون آفرینش آسمان قبل از آفرینش زمین است.

«اسْتَوَىٰ»: بر استیلاء و تسلط دلالت دارد. «اسْتَوَىٰ» از ریشه «سوا» است و معنی سوا در اینجا تسلط همراه با اعتدال است، یعنی کاری که انسان بر آن تسلط پیدا می‌کند و همراه با اعتدال است. «استوی» از ماده «استواء» گرفته شده که در لغت به معنی تسلط و احاطه کامل و قدرت بر خلقت و تدبیر است، ضمناً کلمه «ثَم» در جمله «ثَم استوی الی السماء» الزاما به معنی تأخیر زمانی نیست بلکه می‌تواند به معنی به معنی تأخیر در بیان و ذکر حقایقی پشت سر هم بوده باشد.

«استوی» اگر با «الی» قرین شود، مانند «ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ» به معنای «پرداختن» می‌باشد، یعنی قصد و توجه نمودن و اگر با «علی» استعمال شود، مانند «ثَم استوی علی العرش» به معنای استیلا و فراگیری سلطه تدبیری است. از همین قبیل است گفته:

قد استوی بشر علی العراق من غیر سیف و دم مهراق

بشر (برادر عبدالملک بن مروان) را ستایش می‌کند، که بدون خون ریزی بر حکومت عراق مستولی گشت. در نتیجه آیاتی که در آنها واژه‌های «عرش، کرسی و استوی» به کار رفته، همان معنای کنایی متعارف آن منظور می‌باشد و نبایستی معانی حقیقی آن را گمان نمود.

در نتیجه هر جا «اسْتَوَىٰ» با «الی» متعدی شود به معنای پرداختن است و هر جا با «علی» متعدی شود به معنی استیلا و فراگیری است و در این آیه شریفه «ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ» (به معنی سپس به آسمان پرداخت) است.

«إِلَى السَّمَاءِ»: کلمه «سما» از ماده «سَمُو» به معنای رفعت و بلندی مادی است که فوق خودمان است و بعضی مواقع منظور از سما نگاه به بالا و رفعت نیست بلکه منظور از سما، عالم ملکوت است؛ مانند آیه شریفه: «قَدْ نَرَى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضَاهَا فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ وَإِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا

يَعْمَلُونَ^۱؛ نگاه‌های انتظار آمیز تو را به سوی آسمان (برای تعیین قبله نهایی) می‌بینیم! اکنون تو را به سوی قبله‌ای که از آن خشنود باشی، باز می‌گردانیم. پس روی خود را به سوی مسجد الحرام کن! و هر جا باشید، روی خود را به سوی آن بگردانید! و کسانی که کتاب آسمانی به آنها داده شده، بخوبی می‌دانند این فرمانِ حقی است که از ناحیه پروردگارشان صادر شده؛ (و در کتاب‌های خود خوانده‌اند که پیغمبر اسلام (ص) به سوی دو قبله، نماز می‌خواند). و خداوند از اعمال آنها (در مخفی داشتن این آیات) غافل نیست!

«والحمد لله رب العالمین»

۱. اسراء/ ۱۴۴.